



بنیادگذار دکتر تقی ارانی

کارگران همه کشورها متحد شوید!



دنیا، دوره هفتم، سال دوم، شماره ۳، تیر ۱۳۸۰

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران

در آین ششماهه:

۱ ص	درس های انتخابات خرداد ۱۳۸۰
۸ ص	در تلاش برای اعتلای جنبش کارگری
۲۱ ص	مروری گذرا بر نقش جنبش دانشجویی در تحولات ایران
۳۰ ص	یادی از رفیق سلیمان دانشیان
۳۷ ص	نقش اجتناب ناپذیر اقتصاد سیاسی
۴۳ ص	خنده و کمدی در جهان جباران تاریخ
۵۵ ص	چه گوارای کمونیست
۵۹ ص	در باره ویساريون گريگوريه ویچ بلينسکی
۷۸ ص	معضل اعتیاد در «نظام نمونه جهان»
۹۱ ص	کنار ریل
۹۹ ص	ترجمه جدید شاهنامه به زبان ژاپنی
۱۰۳ ص	به یاد محمدعلی افراسته، شاعر زحمتکشان

با اشعاری از: کسرائی، نوید، لاهوتی و سارا

# درس های انتخابات خرداد ۱۳۸۰

## بحثی پیرامون تاکتیک و استراتژی جنبش مترقبی در اوضاع بغرنج کنونی

### مبارزه به هدف اصلی نزدیک تر می شود!

محمد امیدوار

«ما باید به خاطر بسیاریم که هر جنبش خلق اشکال بی نهایت متنوع به خود می گیرد، بدین معنی که پیوسته اشکال نو پدید می آورد و اشکال کهنه را بدور می افکند، تغییراتی در آنها وارد می کند و یا اشکال نو و کهنه را به گونه ای تازه با هم در می آمیزد. وظیفه ماست که در ساختن و پرداختن این اسلوب ها و وسائل مبارزه شرکت فعال داشته باشیم ...»

لینین، از جزوی «وظایف سوسیال دموکرات های روسیه»

انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، با پیروزی بزرگ جنبش مردمی و شکست سنگین نیروهای مرتضع و تاریک اندیش به پایان رسید. بحث بر سر موفقیت و یا عدم موفقیت تاکتیک های گوناگون و مهم تراز آن چگونگی پیشبرد روند اصلاحات، از جمله موضوعات مهمی است که پاسخ گویی به آن در اوضاع بغرنج و حساس کنونی بسیار ضرور است. پلنوم (واسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، که در آستانه انتخابات برگزار شد در جمع بندی حوادث روز کشور و موضع حزب ما در قبال رویدادهای گوناگون و در جمع بندی کارنامه چهار سال تلاش در راه پیشبرد امر اصلاحات در ایران از جمله به این نتیجه مهم رسید که: «حزب ما نمی تواند و نباید این واقعیت را انکار کند که در زمینه توسعه سیاسی، در ایران تحولات مثبت و مهمی رخ داده است. در هم شکسته شدن سکوت قبرستانی سال های اختناق و اعدام های جمعی و کشتار دگراندیشان، پدید آمدن فضای فعالیت محدود سیاسی، فرهنگی و صنفی و امکان فعالیت افشاگرانه نیروهای ملی، مترقبی و آزادی خواه، در میان توده ها، که سران رژیم را این چنین به محکمه افکار عمومی کشانده و محکوم کرده است، حادثه یی مهم و تأثیرگذار در راستای

منافع جنبش مردمی، و مبارزه در راه استقرار آزادی در میهن ماست. ....» حزب توده ایران بر اساس چنین ارزیابی معتقد بود که نیروهای متفرقی برای حفظ دست آوردهای جنبش و به منظور تدوام روند اصلاحات می باید در انتخابات خرداد ۱۳۸۰، به مثابه عرصه مهمی از مبارزه سیاسی برای افشاگری ارتقای رژیم حاکم شرکت کنند. بر اساس چنین درکی انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰. نه یک حرکت مکانیکی برای انتخاب یک نامزد از میان ده نامزد انتخاباتی، که «انتخاب هر کدام از آنها هیچ تأثیری بر روند حوادث آتی کشور ندارد»، بلکه یک حرکت سیاسی برای مقابله با ارتقای حاکم، بسیج توده ها و تبدیل انتخابات به همه پرسی یی بر ضد رژیم «ولايت فقیه» و تأکید بر خواست ادامه روند اصلاحات بود. این مبارزه سیاسی در عین حال آوردگاه مناسبی برای افشاگری بیش از پیش تاریک اندیشان حاکم و تلاش در راه ایجاد ارتباط ارگانیک میان نیروهای اجتماعی مدافعان اصلاحات، یعنی کارگران، زحمتکشان، دانشجویان، جوانان و زنان بود. نگاهی به ارزیابی های ارائه شده در هفته های پیش از برگزاری انتخابات نشان می دهد که بسیاری از نیروهای اصلاح طلب، خصوصاً سازمان ها و نهادهای اجتماعی، همچون تشکل های دانشجویی، زنان و همچنین شماری از شخصیت ها و سخنگویان جبهه دوم خرداد با درک و ارزیابی همسانی با حزب ما، خواهان شرکت مردم در این همه پرسی به نفع روند اصلاحات بودند. جمع بندی عمومی از روند انتخابات، در میان نیروهای جبهه دوم خرداد در این نظر خلاصه می شد که انتخابات صرفاً حرکتی برای انتخاب یک فرد نیست بلکه «رفراندومی» است میان دو «قرائت مختلف از حاکمیت»، یکی «قرائت متکی بر آمریت» و دیگری «قرائت متکی بر جمهوریت و مردم سالاری».

نیروهای شرکت کننده در انتخابات، از جمله ۲۲ میلیون ایرانی با رأی دادن به سید محمد خاتمی، خواست خود را پیرامون ادامه روند اصلاحات اعلام کردند. اکثریت مردم و نیروهای مدافع روند اصلاحات ضمن انتقاد به حق از فرصت های از دست رفته در چهار سال گذشته، نگرانی و ناراحتی خود را از کُندی روند اصلاحات و ادامه انسداد سیاسی اعلام می کردند و در عین حال خواستار برداشتن گام های جدی در راه پیشبرد امر توسعه سیاسی جامعه بودند. نظر سنجی های گوناگون در آستانه انتخابات، نشانگر این مسئله مهم بود که تجربه چهار سال گذشته درس های ارزشمندی را برای جنبش مردمی و نیروهای اجتماعی مدافعان اصلاحات به همراه داشته است و اکثریت مردم با درک دقیق و روشنی از رویدادهای کشور، برغم توجه به ضعف ها، بی عملی ها و مماشات رهبران جبهه دوم خرداد، واژ جمله آقای خاتمی، راه شرکت در انتخابات خرداد ۱۳۸۰ را به منظور وارد کردن ضربه دیگری بر ارتقای برگزیده بودند. برغم تلاش های نیروهای مرجع و تاریک اندیش برای پراکندن و نا امید کردن جنبش مردمی و جلوگیری از حضور نیرومند توده ها در پای صندوق های رأی، مردم نشان دادند که با درایت و هوشیاری قابل تحسینی اجازه نخواهند داد نقشه های ارتقای

با پیروزی روبرو شود. معرفی نامزد «مستقل» که همگی آشکارا و یا نهانی بندهای محکمی با تاریک اندیشان حاکم داشتند، برای شکستن رأی خاتمی، یورش به کادرهای جنبش مردمی و دستگیری شماری از نیروها و شخصیت‌های ملی - مذهبی، که می‌توانستند نقش موثر و فعالی را در جریان انتخابات ایفاء کنند، تشدید فشار بر جنبش دانشجویی به قصد منفعل کردن آن و تحریکات وسیع و تهدید سخنگویان ارتجاع، به سرکوب خونین جنبش در صورت پیروزی روند اصلاحات، همگی با هدف کاهش رأی اصلاحات در همه پرسی ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ بود. عباس عبدی، از سخنگویان جبهه دوم خرداد، در مصاحبه‌ی با روزنامه «نوروز»، دوشنبه ۱۸ اردیبهشت ماه، ضمن تأیید نظر ارائه شده در بالا از جمله گفت: «آنان [جناح راست] فکر می‌کنند که با کاهش آرای خاتمی می‌توانند برگ برنده ای علیه اصلاحات به دست آورند. به همین دلیل تصور می‌کنند که هیچ نامزدی نباید منسوب به جناح راست شود، زیرا که این امر موجب کاهش آرای آنان و افزایش آرای خاتمی خواهد بود.» به گفته عبدی: «آنان همچنین فکر می‌کنند که با تعدد رقبا برای آقای خاتمی می‌توانند آرای آقای خاتمی را کاهش بیشتری دهند و به یک معنا رأی شکنی کنند.»

پلنوم (واسیع) در ادامه جمع بندی رویدادهای کشور، ضمن هشدار باش پیرامون خطر «راست روی» و یا «چپ روی» براین مسئله کلیدی تأکید کرد که: «بحث در زمینه چشم انداز تحولات میهن ما، و ظایفی که پیش روی نیروهای متفرقی و آزادی خواه قرار دارد از زوایای مختلفی مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته است. برخی این سؤال را طرح می‌کنند که، مگر نه اینکه «خاتمی خواهان اصلاح نظام به قصد حفظ آن است» پس چگونه می‌توان از او و اصلاح طلبان حکومتی که تنها خواستشان برخی رفرم‌های سطحی به قصد حفظ «نظام» حاکم است دفاع کرد... در کنار خطر برخوردهای «چپ روانه»، خطر «راست روی» و غلتیدن به مواضعی که در عمل چیزی جز حمایت از رژیم نیست، از جمله معضلاتی بوده است که جنبش مردمی با آن دست به گربیان است. کم نبودند کسانی که طرح شعار «طرد رژیم ولایت فقیه» و «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» را شعاری چپ روانه اعلام می‌کردند و معتقد بودند که در اوضاع کنونی باید از تمامی حرکات دولت خاتمی و رهبران جبهه دوم خرداد حمایت کرد... مدافعان این نظریات عملاً جنبش را به دنباله روی بی‌چون و چرا از نیروهای متزلزل و مماثلات طلب دعوت می‌کردند و هرگونه رویارویی جنبش با ارتجاع را «تند روی» و «تازاندن» جنبش می‌دانستند. این چارچوب فکری اعتقادی به جنبش توده‌ها و نیروهای اجتماعی مدافع و محرک اصلی اصلاحات ندارد، و ادامه روند اصلاحات را، همان طوری که خاتمی و هواداران او نیز می‌پنداشند، فقط با چانه زنی در بالا امکان پذیر می‌دانند. براساس این دیدگاه نظری، دوران مبارزه طبقاتی، انقلاب و حرکت‌های اجتماعی توده‌ها بسرآمد است و هرگونه تلاشی در سازماندهی مبارزه رویاروی تووده‌ها، به خشونت کشاندن جامعه است...» (به نقل از نامه مردم، شماره ۶۱۰، ۱۴ خرداد ۱۳۸۰).

سؤال کلیدی این است که نیروهای مترقبی و آزادی خواه و جنبش مردمی از نبرد دهه اخیر و خصوصاً چهار سال گذشته بر ضد ارتقای حاکم چه تجربیاتی را آموخته اند و چگونه با اتکاء به این تجربیات و پرهیز از هرگونه راست روی و یا چپ روی می‌توان راه آینده را گشود. حزب ما در چهار سال گذشته مرتباً بر این اصل مهم پاپشاری کرده و می‌کند که آینده روند اصلاحات نه در گرو بده بستان‌ها در بالا، و چشم امید بستن به این یا آن شخصیت سیاسی، بلکه در گرو سازمان دهی نیروی بسیج شده توده‌ها در پایین است. تجربیات تاریخی گوناگون و از جمله تجربه انقلاب پیروزمند بهمن ۱۳۵۷، نشان داده است که بدون حضور یک نیروی عظیم نسبتاً سازمان یافته مردمی در صحنه نمی‌توان صرف‌آ به تغییرات از بالا و یا آن گونه که برخی معتقدند «انقلاب از بالا»، با توجه به اوضاع، ساختار حاکمیت سیاسی کشور و تناسب نیروها در «بالا» امیدوار بود. حزب ما همچنین معتقد بوده و هست که سازمان دهی جنبش مردمی و بسیج نیروهای اجتماعی مدافعان اصلاحات حول شعارهای روش سیاسی و اجتماعی از جمله مهمترین معضلاتی است که در برابر نیروهای مترقبی و آزادی خواه قرار دارد. نیروهای درون حاکمیت و از جمله شمار زیادی از شخصیت‌هایی که خود را مدافعان اصلاحات معرفی می‌کنند، جنبش مردمی را تنها به عنوان اهرم فشار می‌خواهند و نه بیش از آن. برای درک دقیق تر این مسئله ضروری است اشاره کنیم که جنبش دوم خداداد، از نظر ماهیت سیاسی یک جنبش اعتراضی سراسری بر ضد استبداد و از نظر طبقاتی در برگیرنده وسیع ترین قشرهای مردم میهن ماست. حضور قشرهای مرffe و نیمه مرffe در کنار کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و دانشجویان به این جنبش خصلتی عموم خلقی می‌دهد و از این رو دارای توان بالقوه عظیمی برای ایجاد تحولات بنیادین، دموکراتیک و پایدار در میهن ماست. تبلور وسعت طبقاتی طیف‌های گوناگون شرکت کننده در این جنبش را همچنین می‌توان در شعارها و خواست‌های مطرح شده از سوی نیروهای گوناگون که خود را با جنبش همراه و هم صدا می‌دانند، ملاحظه کرد. بر اساس چنین دیدگاهی روشن است که برخی از نیروهای شرکت کننده در این طیف ناهمگون طبقاتی به هیچ وجه خواهان تعمیق جنبش و خواست‌های آن به سمت طرد رژیم «ولایت فقیه» نیستند و بر اساس همین دید نیز حل و فصل مسایل را عمدتاً از طریق رایزنی‌های در بالا ممکن می‌بینند. بر پایه چنین دید محافظه کارانه بی در چهار سال گذشته حضور جنبش مردمی در صحنه صرفاً در چارچوب شرکت در انتخابات‌های گوناگون مورد تأیید بود و در مقابل تمام تهاجمات ارتقای، نیروهای مدافعان اصلاحات به «آرامش فعال» و یا دقیق تر گفته باشیم به سکوت و بی عملی تشویق می‌شدند. چهار سال پس از خداداد ۱۳۷۶ و در آستانه انتخابات خداداد ۸۰ شماری از نظریه پردازان جبهه دوم خداداد ضمن اشاره به این برداشت غالب در رهبری جبهه دوم خداداد و نادرست دانست آن بر این نکته کلیدی تأکید داشتند که بدون سازمان دهی نیروهای اجتماعی نمی‌توان به آینده

تحولات خوشنیانی چندانی داشت. هاشم آغاجری در مصاحبه‌یی که با ایسنا، سه شنبه ۱۱ اردیبهشت ماه، انجام داد با اشاره به نوع حرکت‌های اجتماعی و سیاسی در میهن ما، گفت: «موقعیت‌های بسیج شده در جامعه ما، موقعیت‌های سریع، گسترشده و در عین حال موقت هستند. اما مشکل اساسی این حرکت‌ها این است که هرگز در تاریخ صد ساله اخیر ایران، جامعه فرصت سازمان دهی خود را نیافته است.» وی در ادامه گفت: «متاسفانه ما نه قبل و نه بعد از دوم خرداد نتوانستیم جامعه را در قالب نهادهای مدنی و اجتماعی سازمان دهیم و به واقع جنبش دوم خرداد جنبش متکی بر افکار عمومی سازمان نیافته بود.» وی اضافه کرد: «اگر «دوم خرداد» را جنبش ملی، مدنی و دموکراتیکی بدانیم که دموکراسی سیاسی آن برای برخی طبقات اجتماعی معنا و مصدقای بیشتری دارد اما برای طبقات دیگر علاوه بر توسعه سیاسی، عدالت و باز توزیع ثروت نیز اهمیت دارد و فقدان نهادهای مدنی را نیز در کنار آن بگذاریم می‌توان گفت که یکی از مشکلات این جنبش علیرغم شعارهایی که در برنامه‌های آقای خاتمی مسئله عدالت و توسعه همه جانبه و متوازن را نشانه رفته بود، ایجاد گستالت و خلاء بین آن شعارها و تحقق عملیاتی آنها بود. لذا متاسفانه ما نتوانستیم آن نیرویی را که در دوم خرداد آزاد شده بود، به شکل سازمان یافته، متشکل و مستمر در صحنه حفظ کنیم.» آغاجری تکرار خصلت توده‌ای و بسیجی حرکت دوم خرداد در مقاطع انتخابات را برای گسترش و تعمیق دموکراتیزاسیون در ایران کافی ندانست وجود نیرو و پشتونه مردمی پیوسته و مستمر را عامل پیش برندۀ اقدامات نهادهای دموکراتیک دانست. چنین برداشتی از سوی شماری از نظریه پردازان جبهه دوم خرداد بی‌شک گامی است به جلو که باید از آن استقبال کرد. مسئله اساسی که این نیروها اکنون باید به آن پاسخ‌گویند این است که با توجه به این تجربیات، این کاستی‌ها و فرصت‌های از دست رفته در چهار سال گذشته امروز باید چگونه از فرصت مجددی که با پیروزی انتخابات ۱۸ خرداد ایجاد شده است برای پیشبرد امر جنبش بهره جست.

### مبازه به هدف اصلی نزدیک‌تر می‌شود

بحث اساسی این است که نیروی‌های اجتماعی را باید حول کدام شعارها و برنامه‌ها بسیج کرد. ما در جریان برگزاری انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، شاهد طرح شعار ضرورت باز بینی در قانون اساسی بودیم. نیروهای مطرح کننده این شعار بدون آنکه روشن کنند که چگونه می‌توان با توجه به ساختار حاکمیت سیاسی و تمرکز اهرم‌های قدرت در دست تاریک اندیشان چنین امری را سازمان دهی کرد درباره حدود و شغور بازبینی نیز نظریه مشخصی را مطرح نمی‌کردند. از لایلای نظرات مطرح شده و تأکید این نیروها بر تقویت اصل «جمهوریت» در برابر اصل «امریت» این نتیجه گیری می‌توانست حاصل گردد که منظور از طرح این شعار بازبینی در اختیارات نامحدود «ولی فقیه» در قانون اساسی است که

بر اساس این اختیارات تمامی نهادهای منتخب مردم گروگان بی اختیار نهادی غیر انتخابی اند که در برابر هیچ ارگان و نهاد مردمی نیز پاسخگو نیست. از جمله موضع گیری های جالب توجه در این زمینه، مصاحبه آیت الله منتظری با روزنامه «اومنیته»، ۷ تیرماه ۱۳۸۰، نشريه وابسته به حزب کمونيست فرانسه است. آیت الله منتظری در اين مصاحبه ضمن پاسخ گويي به سؤالاتي درباره مهمترین مسائل ميهن ما نخست به اين مسئله اشاره می کند که بر رغم پيروزي انقلاب شکوهمند مردم ما، آزادی نتوانست در ايران پا بگيرد و شکوفا گردد. ضمن اشاره به ساختار کنوئي حاكميت سياسي و بی اختيار بودن نهادهای انتخابي از جمله نهاد رياست جمهوري و مجلس در برابر «رهبر» بر اين نكته مهم تأكيد می کند که: «اهرم هاي قدرت در اختيار مقام رهبري قرار داده شده بدون محدوديت زمانی و بدون اشاره به مسئوليت او در برابر ملت و مسئوليت هاي اجرائي بر عهده رئيس جمهور قرار داده شده بدون اين که اهرم هاي قدرت را در اختيار داشته باشد. به علاوه تعين رهبر بر عهده خبرگان قرار داده شده و تأييد خبرگان بر عهده فقهاء شورای نگهبان. شورای نگهبانی که خود منصوب رهبري می باشند. و اين شيوه موجب پديد آمدن دورى باطل در مسیر انتخاب رهبري گردیده است...» و نتيجه گيري اينکه برای رهابي جامعه از بحران و انسداد سياسي کنوئي: « به نظر می رسد راهی جز تجدید نظر در برخی از اصول قانون اساسی و اصلاح آنها وجود ندارد. و از جمله رهبري و رياست جمهوري در يكديگر ادغام شوند و بريک فرد منطبق گرددند و يا اهرم هاي قدرت در اختيار رئيس جمهور قرار داده شود و وظيفه رهبري فقط نظارت و ارشاد باشد...» منتظری همچنین در جاي ديجري در رد نظرية «ولایت مطلقه فقيه» و ريشه اسلامی آن می افرايد: «ساختار کنوئي حاكميت سياسي در كشور که فقيه در حاكميت نقش کليدي دارد سابقه يی در تاريخ حاكميت ايران ندارد.»

بر اساس چنین نظری هرگونه تغييري در قانون اساسی بدون از بين بردن اختیارات «ولي فقيه» نمي تواند تأثير اساسی در حل مشكلات و معضلات ميهن ما، در زمینه از بين بردن انحصار قدرت سياسي در دست تاريک اندیشان حاكم داشته باشد. حزب توده ايران نيز در ده سال گذشته شعار طرد رژيم «ولایت فقيه» را به عنوان ضرورت تأخير ناپذير برای خروج جامعه از بن بست اعلام کرده است. امروز ديگر بخش مهمی از نieroهای مدافعان اصلاحات به اين جمع بندي مهم رسیده اند که رژيم «ولایت فقيه» در تضاد آشکار و آشتی ناپذيری با حرکت به سمت آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی قرار دارد و ضروری است تا تمام توان و نiero را متوجه برداشتن اين سد اساسی کرد. تلاش در راه برداشتن اين سد که تمامی اهرم هاي «قانوني»، «نظمي» و «انتظامي» را نيز در انحصار خود دارد بدون ايجاد يك جبهه وسیع ضد استبدادي ممکن نیست. تجربه يورش وسیع مزدوران ارجاع به نieroهای ملي - مذهبی و دستگیری ده ها تن از شخصیت های مدافعان اصلاحات درست پیش از انتخابات ۱۸ خرداد و عدم موفقیت نieroهای جبهه دوم خرداد، از جمله دولت خاتمی، در

زمینه رهایی این نیروها از بندهای استبداد، نشانگر خطرات جدی و مهلكی است که جنبش را تهدید می کند و در عین حال تأکیدی است بر ضرورت بازبینی در تاکتیک های جنبش مردمی و حرکت به سمت اتحاد عمل و تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری. جبهه بی که تمامی نیروهای مخالف استبداد و مدافع آزادی را حول شعارها و برنامه واحدی برای مقابله با ارجاع حاکم متعدد کند. در چنین جبهه بی جایی برای برداشت های ارجاعی «خودی و غیر خودی» نیست و تنها مرزهای قابل تشخیص مرز دفاع از حقوق مردم در برابر تعرضات تاریک اندیشان و مرتجلان حاکم است. با گذشت چهار سال از جنبش دوم خرداد، همه نشانه ها حاکی از نزدیک شدن مبارزه به هدف اساسی، یعنی طرد رژیم «ولایت فقیه» و حرکت به سمت آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی است.

با هم به سوی تشکیل  
جبهه واحد ضد دیکتاتوری  
برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت  
اجتماعی، و طرد رژیم «ولایت فقیه»!

## در تلاش

## پرای انتاری

## جنیش کارگری

### نوید شمالی

تلاش برای بررسی شرایط کار و مبارزه طبقه کارگر کشور به منظور تشخیص مشکلات و فرصت‌های موجود در مقابل حرکت ارتقا عیابنده آن، لزوماً باید از تحلیل وضعیت اقتصادی- اجتماعی و تشخیص عناصر عمدۀ و تعیین کننده ساختار اقتصادی کشور آغاز گردد.

فاکت‌های مشخص حیات اقتصادی کشور در طول سال‌های اخیر نتایج شوم تحمیل یک مدل اقتصادی سرمایه داری عقب مانده بر میهن را به روشنی نشان می‌دهد. ادامه سیاست «تعديل اقتصادی» بر پایه نسخه «صندوق بین المللی پول» در ده ساله گذشته تحت نام‌های مختلف از سوی رژیم وضعیت فاجعه باری را بر جامعه تحمیل کرده است که کارگران و زحمتکشان کشور از قربانیان اصلی آن بوده‌اند. فقر و گرسنگی و بیکاری در جامعه بیداد می‌کند. از اثرات مستقیم وضعیت اقتصادی حاکم گسترش ناهنجاری‌های اجتماعی در ابعاد بی سابقه است. رشد میزان اعتیاد در میان جوانان، فحشاء، گسترش بی سابقه و توقف ناپذیر پدیده کودکان بی سربرست و ولگرد، سیر تصاعدی مهاجرت‌های اقتصادی گسترش دارد. آمار رسمی منتشر شده توسط خود ارگان‌های رژیم که مطمئناً تصویر کننده همه ابعاد قضیه نیست از وجود ۲ میلیون معتمد در کشور، رشد سر سام آور اعتیاد در میان جوانان و دانش‌آموزان، نزدیک به ۳۰ هزار کودک ولگرد در تهران حکایت دارد. فروپاشی سیستم آموزشی و بهداشت کشور، رشد وسیع بیکاری و گرانی کمر شکن مایحتاج عمومی و خدمات ضروری بخش وسیعی از زحمتکشان را از امکان برخورداری ازیک زندگی عادی محروم کرده است. در حالی که درصد کوچکی از جامعه در چنان رفاهی بسر می‌برد که تصور آن فقط در فیلم‌ها و افسانه‌ها میسر است، اکثریت مردم از اساسی ترین امکانات زندگی امروزین بی بهره‌اند. خانم سهیلا جلودار زاده نماینده مجلس و از رهبران «حزب اسلامی کار» اذعان دارد که ۸۵ درصد جمعیت کشور از بی عدالتی رنج می‌برند. او اعتراف می‌کند که ۸۵ درصد ثروت کشور فقط در دست ۱۵ درصد جمعیت کشور است و امیر حسین ترکش دوز در «هفته نامه عصر ما» می‌نویسد: «حاکمیت سیاست‌های تعديل ساختاری در ۸ ساله پس از جنگ فضایی را ایجاد کرد تا امواج

انسانی از لایه‌های فردست و میانی جامعه به زیر خط فقر ریزش کنند.» و در شکوه از چنین شرایطی است که یک کارگر شرکت پلاستیک شاهین خطاب به مسئولین فریاد بر می‌آورد: «۱۷ سال سابقه کار دارم با حقوقی که دریافت می‌کنم تا کنون نتوانسته ام مسکنی برای خانواده ام تامین نمایم. به همین دلیل هم اکنون این حقوق کفاف اجاره خانه و پول آب و برق را نمی‌دهد. ما چه زمان از این گرفتاری رها خواهیم شد.»

### برخی مشخصه‌های اقتصادی

بر اساس آمار و ارقام منتشر شده توسط سازمان برنامه، از جمعیت ۶۴ میلیونی کشور در سال ۱۳۷۹، تقریباً ۴۱ میلیون نفر در شهرها و ۲۳ میلیون نفر در روستاها زندگی می‌کنند. بر اساس همین آمار تعداد کل نیروی کار کشور ۱۸ میلیون و ۶۰۲ هزار نفر است که از آن تعداد ۱۵ میلیون و ۵۵۱ هزار نفر شاغل‌اند. از کل شاغلان کشور ۳ میلیون و ۵۸۹ هزار نفر در کشاورزی، ۴ میلیون و ۷۳۱ هزار نفر در صنعت و ۷ میلیون و ۲۲۹ هزار نفر در بخش خدمات به کار مشغولند. سازمان برنامه، نرخ بیکاری در سال گذشته را  $16/4$  درصد برآورد کرده است. بر اساس پیش‌بینی دفتر اقتصاد کلان، رشد تولید ناخالص داخلی در سال گذشته  $4/5$  درصد بوده است و نرخ تورم سالیانه با کاهش ۲ درصدی در مقایسه با سال ۱۳۷۸ به  $19/9$  درصد تقلیل یافته است.

آمار سازمان برنامه و بودجه ارزش افزوده بخش کشاورزی به قیمت‌های جاری را  $22/1$  درصد و در بخش صنعت  $17/5$  درصد و در بخش خدمات  $48/2$  درصد تخمین می‌زنند. حتی یک بررسی سریع و سطحی آمار بالا نشان دهنده ماهیت بحران زای سیستم اقتصادی حاکم بر کشور می‌باشد. نرخ جمعیت فعال  $27$  درصدی در حیات اقتصادی کشور در شرایطی که می‌دانیم درصد بالایی از آنها بی که شاغل محسوب می‌شوند یا اساساً بی کار هستند و یا اشتغال ناقص دارند و یا این که سیستم دقیق و علمی برای تعریف این که چه کسانی در آمار گیری «بیکار» محسوب می‌شوند، وجود ندارد، نمایشگر اتلاف انژری عظیمی است که به کار گیری آن برای ساختمنان یک اقتصاد پویا ضروری می‌باشد. نرخ جمعیت فعال برای کشورهایی با شرایط مشابه ایران که در صدد غله بر بحران های ساختاری خود هستند، بین  $35$  تا  $50$  درصد می‌باشد.

از دیگر مشخصه‌های وضعیت بحرانی اقتصاد کشور این حقیقت است که در حالیکه سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص داخلی ایران در سال  $1356$ ،  $10$  درصد بود، در سال‌های اخیر تقریباً  $2/5$  برابر شده است و این در حالی است که در تمامی سیستم‌های اقتصادی موفق، هرچه اقتصاد مدرن تر می‌شود، سهم کشاورزی در آن کاهش پیدا می‌کند. در سیستم اقتصادی مدرن و علمی گرایش به سوی آن بخشی است که هم توان تولید ارزش افزوده آن وسیع تراست و هم اشتغال زا می‌باشد. تقلیل سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی کشور، عمل امکان حل مشکل بیکاری را از بین برده است.

رشیدی، صاحب نظر اقتصادی در گفتگویی با خبرگزاری جمهوری اسلامی در  $17$  دی ماه سال گذشته پرده از روند معکوس پیشرفت اقتصادی در کشور بر می‌دارد. او اقتصاد ایران را اقتصادی با رشد کم، ناتوان از ایجاد فرصت‌های شغلی، تورم زا و پیدیدآورنده نا برابری‌های اجتماعی توصیف می‌کند. او با اشاره به تقریباً دو برابر شدن جمعیت کشور در سال‌های پس از انقلاب بهمن  $۵۷$ ، فاش می‌کند که تولید ناخالص داخلی ایران عمل رشدی  $1/2$  درصدی داشته است. حقیقت این

است که تولید خالص کشور از ۱۱۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ زمانی که جمعیت کشور ۳۷ میلیون نفر بود، در سال ۱۳۷۸ و با جمعیت ۶۳ میلیونی به ۱۲۲ میلیارد دلار رسیده است. در آمدسراه ناخالص ملی از ۲۱۵۰ دلار در سال ۱۳۶۵ به ۷۷۰ دلار سقوط کرده است. باید توجه نمود که در آمد ارزی کشور از منابع مختلف در این دوران بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار بوده است ولیکن رژیم حاکم این درآمد عظیم را در جریان سیاست‌های ماجراجویانه خود حیف و میل کرده و به هدر داده است، و عملای هیچ کوشش برنامه‌ریزی شده و کارشناسانه و عملی برای افزایش رشد اقتصادی کشور انجام نداده است. رشد ناچیز اقتصادی ایران طبیعتاً نتوانسته است به نیاز بازار کار کشور پاسخ دهد. برپایه ارزیابی‌های کارشناسانه برای حرکت در جهت حل معضل بیکاری، رشد اقتصادی سالانه کشور حداقل باید ۷ درصد باشد. رشد ۵ درصدی بحران را در وضعیت فعلی ادامه می‌دهد و رشد ۳ درصدی ابعاد بحران بیکاری را گسترش خواهد داد.

کارشناس اقتصادی، حسین عظیمی، در پیام امروز آذر ماه ۱۳۷۹ غالباً بودن بافت سنتی بخش صنعت و عدم سود بخشی لازم از آن را موردن بحث قرار می‌دهد. او متذکر می‌شود که ارزش افزوده تولید قالی و صنایع دستی توسط یک میلیون نفر شاغل در این عرصه یک میلیارد دلار می‌باشد. او با انگشت گذاشتن روی این حقیقت نتیجه گیری می‌کند: «مقایسه این بازدهی با معیارهای جهانی نشان دهنده آن است که ۱۰۰۰ ساعت کار صنعتگران بخش صنایع دستی ایران معادل یک یا دو ساعت کار صنعتی در کشورهای پیشرفته است. مقایسه‌ها و برآوردها در بخش کشاورزی نیز بیانگر آن است که بازدهی این بخش حداقل باید سه برابر بازدهی کنونی باشد. اینجا نیز ساختار سنتی کشاورزی مانع دستیابی به چنین بازدهی است.

## عوامل بحران زا

بررسی دقیق و همه جانبه عوامل موثر در انهدام پایه‌های اقتصادی کشور و تحمیل یک روند معکوس رشد بر جامعه که اثرات آن مستقیماً دامن‌گیر طبقه کارگر است، از حوصله این مطلب خارج است. ولیکن عوامل اصلی و کلیدی این روند را فساد وسیع در هیئت حاکمه و تسلط مافیایی بورژوازی بوروکراتیک و تجاری بر اهم‌های اصلی سیاست‌گذاری اقتصادی، سیاست ضد ملی اجرای نسخه‌های مخرب صندوق بین المللی پول، عدم وجود هرگونه سیاست مدون اقتصادی با اهداف تعریف شده و مکانیزم‌های عملی برای بررسی عملکرد اقتصادی دولت و در راس همه عملکرد دیکتاتوری رژیم ولایت فقیه در همه عرصه‌های اصلی حیات سیاسی-اجتماعی-اقتصادی جامعه می‌باشد. از نتایج چنین روندی رشد نقدینگی به میزان یک صد برابر در مقایسه با سال ۱۳۵۶ و فشار تورمی ناشی از آن می‌باشد. محافظه کارترین نیروهای سیاسی رژیم به نمایندگی از دلالان و محتکران، حیات و رشد بنیادهایی را که با استفاده از امکانات دولتی، معافیت مالیاتی و انحصار عرصه‌های مشخص فعالیت‌های اقتصادی اختاپوس گونه حیات اقتصادی کشور را در چنگال خود گرفته‌اند، ممکن کرده‌اند. بنیاد مستضعفان، به ستون اصلی تمامی جناح‌های محافظه کار تبدیل شده است. این بنیاد برپایه کنترل بلامنازع بر حیات شرکت‌ها و املاک مصادره شده سرمایه داران فراری در مقطع انقلاب بهمن و بند و بست‌های سیاسی پشت پرده در سال‌های پس از جنگ به شرکت عظیمی باشعبات در سوئیس، اسپانیا، مالزی و آلمان، یک بانک با ۲۲۰ شعبه در سراسر کشور و یک شرکت هواپیمایی بنام «بن ار»، یکی

از موانع اصلی سیاست گذاری سالم اقتصادی می باشد. بر پایه گزارشی که سال گذشته در نشریه فرانسوی *فیگارو* منتشر شد بنیاد مستضعفان در اوچ خود ۱۶۳۰ موسسه اقتصادی شامل کارخانه های نساجی، مواد غذایی، مصالح ساختمانی، پتروشیمی، مجتمع های کشاورزی، معادن، شرکت های حمل و نقل دریایی و زمینی، ۲۰ مهمناسرای بزرگ و ۳ روزنامه را تحت کنترل داشت. بنیاد مستضعفان با ۷۰ هزار کارمند و ۳/۵ میلیارد دلار گردش کار سالانه و نفوذ ناسالمی که در ساختار قدرت سیاسی کشور دارد، عملکرد گونه تلاشی در جهت شکل گیری یک اقتصاد سالم و تولیدی را مسدود می نماید. بنیاد آستان قدس رضوی تحت کنترل واعظ طبی که تولیت آستان قدس را به عهده دارد، از دیگر ساختارهای مافیایی اقتصادی است که با بهره گیری از روابط گسترده ناسالم سیاسی با سران رژیم در طول سالیان امپراطوری عظیمی را توسعه داده که با درآمد ۲۵۰ هزار میلیارد ریال (۳۱/ ۳ میلیارد دلار) یعنی دو برابر درآمد ارزی دولت از نفت، نقش عمده ای در وضعیت اقتصادی فعلی دارد. ساختارهایی نظیر بنیاد مستضعفان و بنیاد آستان قدس رضوی که توسعه و ایجاد هر گونه سیستم اقتصادی شفاف و قانونمند را مخالف عملکرد سری مبتنى بر رشو و ادامه فعالیت های ارتجاعی و ضد مردمی خود می دانند، پیگیرانه و طبق برنامه با اتخاذ سیاست های اقتصادی تولید گرایانه و مدرن مخالفت می نمایند. عملکرد مخرب چنین بنیادهایی در خارج از کنترل دولت و بهره مندی از معافیت مالیاتی یکی از دلایل عمده ناتوانی اقتصاد کشور است.

جداییت فوق العاده فعالیت های غیر تولیدی برای صاحبان سرمایه و نبود هیچ مکانیزم حمایت کننده ای برای تولید کنندگان ملی و داخلی عامل عمده پیدید آمدن آن چنان وضعیتی در سال های اخیر است که هزاران موسسه اقتصادی - تولیدی ورشکست گردیده ، تعطیل شده و یا به صورت نیمه تعطیل به حال خود رها شده اند و میلیونها کارگر زحمتکش به خیل عظیم بیکاران پیوسته اند. به گفته محمد تقی زاده ، یک کارشناس اقتصادی «بازاری ها با وارد کردن مواد مصرفی سودهای صد درصدی می برند، دیگر چرا خود را با کارخانه ای به دردسر بیندازند که باید برای آن مالیات پرداخت . آنهم کارخانه ای که حداقل ۲۰ درصد در سال سود می دهد....»

### بحran عظیم بیکاری در کشور!

عواقب خانمانسوز بحران اقتصادی حاضر، رکود اقتصادی، تعطیلی مراکز تولیدی، بیکاری و سیع و کاهش دستمزد و مزایای کاری برای کارگران و زحمتکشان، زیر علامت سئوال قرار گرفتن هر گونه قوانین و مقررات حاکم بر محیط کاری که به نوعی از حقوق کارگران دفاع کند، و از همه مهمتر قدرت گرفتن مواضع سیاسی ای است که به بهانه حل بحران، خواهان اتخاذ مدل اقتصادی کلانی است که یکباره اختیار همه امور اقتصادی کشور را به کمپانیهای فراملی و سرمایه گذاران خارجی می دهد.

تدابع سیاست های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی در دوره پس از دوم خرداد تا کنون آثار تراژیکی بر جامعه گذاشته اند. در چهارسال اخیر برخی از طرفداران صاحب نام «توسعه سیاسی»، به تبعیت از اساتید خود در دانشگاه های اروپایی غربی و آمریکا، این سیاست را که «در بازار نباید دخالت کرد» و «دخالت دولت در تنظیم مقررات مانع شکل گیری اقتصاد بازار می شود»، خواهان عملکرد کامل «بازار آزاد» شده اند. تبعات قدرت گرفتن چنین نقطه نظراتی در عمل چشم پوشیدن بر مرحله رشد اقتصادی کشور و این حقیقت است که حتی در چارچوب سرمایه داری هم نباید معالجه

مشکلات اقتصادی ایران را با نسخه پیروی از سیاستهای اقتصادی آلمان و ایتالیا بلکه با کمک گرفتن از راه حل کشورهایی که شرایط اقتصادی اجتماعی مشابه کشورمان را دارند، انتظار داشت. درسه سال گذشته سیاست گذاران اقتصادی کشور راه حل های ضربتی برای «حذف رایانه ها» و ورود آزاد و بی کنترل کالا ها و مصنوعات خارجی جهت «ایجاد رقابت و بهبود کیفیت محصولات داخلی» را اعمال کرده اند. نتیجه چنین عملکردی ورشکستگی تولیدگندگان داخلی، تعطیلی کارخانجات و بیکار شدن صدھا هزار کارگر و زحمتکش و پیوستن آنها به میلیونها کارگر بیکاری است که هر گونه امیدی را به تدبیر مناسب توسط دولت از دست داده اند. کارفرمایان از فرصت استفاده کرده و با خارج ساختن ماشین آلات و مواد اولیه کارخانه ها و فروش آنها - در شرایطی که قانون کار و هر گونه مقرراتی در دفاع از حقوق کارگران تحت تهاجم قراردارند، روند تعطیلی کارخانجات را بی بازگشت می نمایند. عبدالرحمان تاج الدین نماینده اصفهان در مجلس در روز ۵ بهمن ۷۹ گفت که «سالانه یک میلیون نفر به آمار بیکاران کشور، افزوده می شود.»

واردادات بی رویه در سال های اخیر به عامل اصلی اخلال اقتصادی و تولید داخلی تبدیل شده است. مسئولان تشکل های کارگری مجاز در کشور اظهار نگرانی کرده اند که در آینده نزدیک «شاهد تعطیلی بیش از یک صد واحد تولید کننده لوازم خانگی و بیکاری ۱۵۰۰۰۰ کارگر تولیدی و در حدود ۲۰۰/۰۰۰ نیروی انسانی مشغول به کار در فعالیتهای جنبی خواهیم بود.» دریا بیگی دبیر اجرای خانه کارگر مازندران فاش می کند: «از سال ۷۴ تا کنون ۵۱ درصد کارگران مازندران بیکار شده اند.»

دولت به جای مطالعه دقیق عوامل موثر در مشکلات اقتصادی کشور، سیاست سپردن کارخانه ها و واحدهای تولیدی به بخش خصوصی را پیشه کرده است. در اکثر این واگذاری ها، سر سپردگان رژیم واحد های تولیدی کشور را به ثمن بخس تصاحب کرده و سپس با فروش مستغلات و ماشین آلات آن و سپردن ثروت باد آورده در بانک ها سیاست انهدام اقتصادی کشور را تکمیل می کنند. مطالعه سرنوشت شرکت هایی که در سال های اخیر به بخش خصوصی واگذار شده اند نشان دهنده این امر است که اکثر این واحد ها به دلیل سیاست کار فرمایان جدید، به ورطه ورشکستگی غلطیده اند که نتیجه آن بیکاری خیل عظیم کارگران می باشد. روند خصوصی سازی برخلاف تبلیغات دولتی نه تنها زمینه اشغال را فراهم نکرده بلکه شتاب دهنده اشغال زدایی بوده است.

در سه ساله اخیر روزی نبوده است که خبر تعطیلی چندین کارخانه بزرگ و سابقه دار کشور مطرح نباشد. بیش از ۱۴۰۰ واحد تولیدی کشور به کلی فعالیت خود را متوقف کرده اند. چنگیز اصلانی دبیر اجرایی خانه کارگر همدان با اشاره به این آمار، یک دلیل ایجاد چنین وضعیتی را آزادی بی رویه «کالاهای خارجی» غیرضروری دانست و گفت: «رونق دادن کالاهای خارجی مشکلات عدیده ای را به دنبال خواهد داشت.... پایین بودن دستمزد ها و کارشکنی های تامین اجتماعی و قرار دادهای موقت یکی از مشکلات فراروی جامعه کارگری است و آزاد سازی ورود کالا به کشور یکی دیگر از مشکلات کارگران شده است.»

حسن صادقی، رئیس هیئت مدیره کانون عالی هماهنگی شوراهای اسلامی کار کشور در سخنرانی خود در جلسه کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران در روز ۶ دی ماه سال قبل از ادامه این روند اظهار نگرانی کرد و گفت: «این همه کارخانه تعطیل شده، و کارخانه های دیگر هم به

تدریج در حال تعطیل هستند و هیچ حرکت کارساز و موثری تا کنون در این مورد صورت نگرفته است.»... در گذشته نه چندان دور برخی از کارخانه‌ها با ظرفیت بالایی محصولات خود را تولید می‌کردند تا جایی که کارگر را تا مرحله اجبار به اضافه کار و آمیخته داشتند. اما متاسفانه امروز با آزاد شدن ورود بی رویه بیش از ۷۲۰ قلم کالاکه اغلب این کالاهای غیر ضروری است می‌رود تا حتی همین کارخانه‌های سود ده و اشتغال زانیز تعطیل شوند و تولیدات داخلی در انبارها بپرسد که در این صورت مرگ اشتغال شاغلین را به دنبال دارد. و در این صورت نه این که ایجاد اشتغال نشده است بلکه جمعی دیگر به خیل بیکاران اضافه می‌شوند.»

### رشد مبارزات کارگری

در چهار چوب چنین وضعیت بعرنجی و فشار همه جانبی به طبقه کارگر است که ما شاهد رشد مبارزات کارگری در کشوریم. این حقیقتی است که به لحاظ تنوع اقدامات اعتراضی کارگران واحد های تولیدی، دوران سه ساله اخیر بی سابقه بوده است. کارگران و زحمتکشان با درک این که مسئولان اجرایی و قانونگذاران کشور از پاسخ دهنده به ابتدایی ترین خواستهای برحق آنان قاصرند، با تظاهرات، تحصن، جمع آوری امضاء برای طومار، اعتصاب، برگزاری اجتماعات و سخنرانی‌ها، و حتی انسداد جاده‌های بین شهری سعی بر بر جسته کردن خواستهای صنفی خود کرده‌اند. از سوی دیگر بدلیل عمق و وسعت مشکلات کارگران نشانه‌های روشنی از رشد تمایلات طبقه کارگر به حرکتهای سراسری بروز کرده است. در دو سال گذشته در چندین مقطع و از جمله اعتراض به سازمان تامین اجتماعی و مراسم اول ماه مه در تهران و دیگر شهرهای بزرگ به وسیع ترین نمایشهای کارگری در دفاع از خواستهای کارگران در رابطه با غیر قانونی کردن قراردادهای موقت، پرداخت به موقع دستمزدها (کم نیستند کارگرانی که حقوق خود را در دو سال گذشته دریافت نکرده‌اند)، افزایش دستمزدهای کارگران مطابق با نرخ تورم (دستمزدها فقط حدود ده روز مخارج زندگی کارگران را تامین می‌کنند)، مخالفت با سیاست‌های سازمان تامین اجتماعی در جهت محدود کردن بیکاری برای کارگران، جلوگیری از تعطیلی کارخانجات و تحويل موسسات تولیدی به بخش خصوصی، فرا رؤیه اند. حرکت پیروزمند کارگران چیزی ری و شادان پور در اعتراض به سیاست خصوصی سازی و واگذاری این کارخانه به بخش خصوصی در هفته‌های اخیر از نمونه‌های درخشان حرکت هماهنگ و هدفمند کارگران در دفاع از منافع صنفی شان است.

یکی از مهمترین عناصر این مرحله تاریخ مبارزاتی کارگران کشور زیر سوال رفتن نقش تشكلهای رسمی کارگری نظیر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار است. مواضع سازشکارانه و ضد کارگری این تشكلهای در مقطع حد شدن مبارزه سیاسی در کشور، ادامه حیات آنها را به شکل سابق زیر علامت سوال بردۀ است. اگر در دوره قبل از دوم خرداد مسئولان بالای خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار می‌توانستند با موضع گیری‌های کشدار و بدۀ بستان با رهبران رژیم به نوعی حضور خود را توجیه کنند، در مقطع کنونی و در شرایطی که ارگان‌های رسمی دولتی علنًا از نولیبرالیسم

اقتصادی، خصوصی سازی و محدود ساختن همه دستاوردهای زحمتکشان و از جمله حمله به قانون کار حمایت می‌کنند، واز سوی دیگر زحمتکشان با تجربه مستقیم بی‌عملی این تشکل‌های زرد و تحت کنترل رژیم اعتماد خود را به هر گونه کارآبی آن‌ها از دست داده‌اند، نشانه‌هایی از یک تغییر، جوانه‌های یک درک روش از وضعیت، به چشم می‌خورد. آهنگری عضو کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران در بهمن ۷۹ می‌گوید: «ما بیش از ۲۰ سال تلاش کردیم تا از طریق تشکیلات خانه کارگر و اتحاد بین تشکل‌های کارگری وضعیت کارگران را به بهبود رود اما در بسیاری از امور نتایج محسوس نگرفته‌ایم و باید بنشینیم و علل و عوامل آن را بررسی کنیم که آنچه به ضعف خودمان و تشکیلات بر می‌گردد، با بازنگری و برنامه ریزی صحیح جماعت همراه را به جلو ببریم.»

تأمل روی اظهارات اخیر حسن صادقی، از رهبران سرشناس کانون شورای اسلامی کارکشور در مورد این که «اگر بخواهیم در عرصه‌های مختلف حرفی برای گفتن داشته باشیم باید تحولی عمیق در تشکیلاتمان به وجود آوریم» و یا این که «عدم شفافیت قانون شوراهای اسلامی کار موجب می‌شود جایگاه کارگران در عرصه تولید نامشخص شود. در مقطع کنونی کارگران، به جای اظهار تمایل برای نامزد شدن در انتخابات شوراهای از حضور در این عرصه سر باز می‌زنند.... برخی احزاب تازه به دوران رسیده، شوراهای اسلامی کار را منفک از کارگران تلقی می‌کنند و معتقدند آن‌ها تامین کننده نظرات دولت و عامل سرکوب جنبش‌های کارگری درون کارخانه‌ها هستند.» ضروری است. این اظهارات و موضع‌گیری‌های «رادیکال» شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر در لزوم مبارزه بر ضد سیاست تعطیلی کارخانجات و خصوصی سازی‌ها و حمایت از حرکت‌های اعتراضی کارگران و حتی زمزمه‌هایی در رابطه با برخی اصلاحات در ساختار شوراهای کارگری به منظور تبدیل آنها به «تشکل های نماینده کارگران» عکس العمل‌های مذبوحانه‌ای از سوی این تشکل‌های تحت کنترل رژیم برای ادامه بقاء می‌باشد. علیرضا محجوب، دبیر کل خانه کارگر از این سخن می‌گوید که «اگر ما اتحادیه ها را تشکیل داده بودیم، می‌توانستیم از حقوق کارگران دفاع کنیم، اکنون در حرکت‌های تشکیلاتی بسیار ضعیف هستیم و اتحادیه‌ها حرکت‌های تشکیلاتی را قوی می‌کند.» کوشش خانه کارگر به برگزاری اولین مجمع عمومی کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران ایران برای اولین بار، پس از بیست سال در سوم آذر ماه ۷۹، و سراسیمگی این نهاد در جریان پاسخ دهی به اعتراض انجمن‌صنفی روزنامه نگاران به برخی جوانب سئوال برانگیز این افدام افشاگرانه می‌باشد. رهبران خانه کارگر که دریافت‌های اند کارگران کشور برای پیشبرد شعارهای مبارزاتی خود مصمم به تشکیل ساختارهای صنفی مستقل می‌باشند، سعی دارند که با پیشقدم شدن مزورانه در تشکیل این ساختارها کنترل آن‌ها را در دست بگیرند. آنها در بیانیه‌علنی خود خطاب به انجمن‌صنفی روزنامه نگاران آنها را فرا می‌خوانند «دست از انحلال طلبی و مخالفت با وحدت تشکیلاتی انجمن‌های صنفی باسایر تشکیلات کارگری برداشته و به جای بذر انشقاق بذر وحدت و همد لی بکارید. در این راستا آماده مذاکره فوری در مورد مسائل مطرحه در چهارچوب وحدت تشکیلاتی می‌باشیم.»

### چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

طبقه کارگر ایران در تمامی تحولات تعیین کننده میهن ما ن در ۸۰ سال اخیر شرکت و نقش تعیین

تظاهرات پر  
شکوه کارگران  
در مراسم اول  
ماه مه در  
تهران  
اردیبهشت ماه  
۱۳۷۹



کننده‌ای داشته است. هیچ نیرویی قادر به چشم پوشی بر نقش طبقه کارگر میهن مان در مراحل سرنوشت ساز انقلاب بهمن ۵۷ نمی‌تواند باشد. این نقش در حالی که از یکسو محصول شورانقلابی، شم طبقاتی و آگاهی سیاسی کارگران بود، از سوی دیگر از پیوند درونی جنبش کارگری در پروسه انقلاب سرچشمه می‌گرفت.

کوشش پیگیر حزب توده ایران در سال‌های پس از انقلاب برای روشنگری در درون طبقه کارگر در رابطه با اهمیت تشکیل اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های صنفی از این حقیقت عینی نشئت گرفته بود که برغم شرکت فعال و تعیین کننده در مراحل مختلف انقلاب بهمن، زحمتکشان کشورمان به دلیل عدم تشکل قادر به اثرگذاری مشخص و برنامه‌ریزی شده بر مسیر تحولات نبودند. این ضعف تشکیلاتی طبقه کارگر از یک سو در اساس محصول حاکمیت رژیم‌های ترور و سرکوب در کشور و از سوی دیگر به دلیل عدم درک ظرافت‌های مبارزه صنفی و قانونمندی‌های تکوین و تکامل تشکل‌های صنفی از سوی نیروهای چپ بوده است. حزب ما معتقد است که ایجاد تشکل‌های صنفی، کارگران، این نیرومند ترین قدرت اجتماعی در جامعه را با تمام امکانات خود در خدمت مبارزه برای رفرم‌های رادیکال در جامعه قرار خواهد داد. ما عدم تشکل میلیون‌ها کارگر در سازمان‌های صنفی، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری، را بزرگترین نقطه ضعف جنبش کارگری ایران دانسته و برای آن دلایل عینی و ذهنی قابل هستیم.

در شرایطی که کارخانه‌ها یکی پس از دیگری بسته می‌شوند، در شرایطی که هر ساله صد‌ها هزار نفر بیکار به صفوف میلیونی بیکاران می‌پیوندند. در شرایطی که بدلیل گرانی و تورم و سطح نازل دستمزد‌ها کارگران برای تامین اساسی ترین نیازهای خود مجبور به کار طاقت فرسا و چند شیفته هستند، و امنیت کاری در نازل ترین سطح قرار دارد، جذب کارگران به تشکل‌های صنفی دشوارتر می‌شود. در چنین شرایطی مبارزه برای ایجاد تشکل‌های صنفی را جزء تکیه بر تجربه مبارزاتی خود کارگران و با کار توضیحی و اقنانعی و پر حوصله و دقیق و کارشناسانه نمی‌توان به جلو برد.

آن‌چه که اهمیت فراوان دارد این است که در چنین شرایطی کارگران و زحمتکشان کشورمان همانگونه که در بخش پیشین بحث شد بر پایه تجربه خود به عدم کارآیی ساختارهایی نظیر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار واقع شده اند و اکنون آمادگی پذیرش تشکل‌های صنفی را دارند. بر

بستر اين آمادگي، نيروهای انقلابی می بايست در توضیح این حقیقت که مبارزه برای افزایش دستمزد ها، بر ضد خصوصی سازی ها، برای بازنیستگی قبل از موعد، برای بهره مند بودن از ثبات و امنیت شغلی و مقابله با قراردادهای موقت و برای اتخاذ سیاست های اقتصادی حافظ منافع رحمتکشان و رشد و پیشرفت و در کل برای این که هر گونه تحولی سیاسی در کشور با توجه به خواستها و با مشورت و مشارکت فعال و سازماندهی شده و موثر کارگران صورت پذیرد، جز از طریق ایجاد شرایط پایه گذاری تشکل های صنفی کارگران و مرتبط نمودن ساختاری آن ها برای تامین هماهنگی ممکن نیست، عمل کنند. وظیفه نيروهای انقلابی و ترقی خواه کمک به تجهیز کارگران به دانستنیها و اطلاعاتی است که در روند شکل گیری و انسجام اتحادیه های کارگری حیاتی می باشد. حقیقت این است که محصول بیش از یک قرن مبارزه صنفی کارگران در کشورهای جهان، انبوی از تجربیات مفید در نحوه سازمان دهی اتحادیه ها، چگونگی ارتباط شعبات اتحادیه ها در مراکز کاری مختلف به یکدیگر، تعریف وظایف عمدہ و اصلی اتحادیه های کارگری، ساختار دموکراتیک اتحادیه های کارگری، آماج های آن ها و تفاوت آن با احزاب سیاسی طبقه کارگر، عرصه های هماهنگی اتحادیه های کارگری صنوف مختلف، چگونگی عمل مراکز هماهنگی اتحادیه های کارگری در رابطه با سیاست های کلان کشور که بر زندگی و کار طبقه کارگر اثر می گذارند، بوده است. در دوره کونی انتقال اصلی ترین و مفید ترین این تجربیات با توجه به شرایط عینی و ذهنی موجود در جنبش ازو ظایف نيروهای انقلابی طبقه کارگر می باشد. این اهمیت حیاتی دارد که اجازه ندهیم دولت و نهادهای دولتی و یا تشکل های زرد کارگری در این مرحله تعیین کننده، رهبری فکری و معماری محتوایی ساختمان تشکل های صنفی و سندیکاها را به دست بگیرند. نيروهای سیاسی ترقی خواه با هدایت مبارزات طبقه کارگر در جهت خواست های عمدہ و اصلی آن و تکوین و تکامل همزمان ساختار های صنفی و سندیکا بی برای سیاستگذاری و برنامه ریزی دقیق و تعیین موثر ترین اشکال مبارزاتی می بايست مانع استفاده ابزاری از توان طبقه کارگر توسط جناح های سیاسی کشور شوند.

### موانع مشخص تبدیل جنبش صنفی به سیاسی

حزب توده ایران عدم تشکل میلیون ها کارگر در سازمان های صنفی، سندیکا ها و اتحادیه های کارگری را، بزرگترین ضعف جنبش کارگری ایران می داند. این حقیقتی است که به دلایل عینی ذکر شده در بخش های قبل حتی ساختار های وابسته به رژیم نیز دارای پوشش سراسری نیستند. یک فاکت مشخص این است که از حدود ۷۰۰۰ واحد تولیدی که طبق قانون کار می توانند شورا تشکیل دهند، تنها حدود دو هزار واحد تا کنون موفق به ایجاد شورا شده اند.

این نقطه ضعف که دلایل عینی و ذهنی مشخص دارد، عمدہ ترین سد و مانع در راه کارگران برای مبارزه ای پیروزمند در جهت احقيق حقوق اجتماعی- اقتصادی خود می باشد. ما معتقدیم که ایجاد و قوام یافتن تشکل های صنفی مستقل و سراسری نيروهای سیاسی در ترین قدرت اجتماعی در جامعه ما را با تمام امکانات خود در راه مبارزه برای رفرم های رادیکال در جامعه قرار خواهد داد. ولیکن بحث این است که موثر ترین راه حصول به این دستاوردها مهمن استراتژیک جنبش چیست؟

مشکلات عینی و روزمره از یک سو و شرایط پلیسی و ترور حاکم از سوی دیگر برای سال ها مانع از روشنگری در رابطه با ارتباط دیالکتیکی و نزدیک خواست های صنفی و سیاسی طبقه کارگر بوده

است. دلایل عینی این که، رحمتکشان کشور در مواجهه با فقر، بیکاری، عدم امنیت کاری و اجحاف روزمره به حقوق شان، گرایش به برجسته کردن خواستهای صنفی و عاجل خود و بعضًا عدم بهای واقعی دادن به ریشه ها و زمینه های سیاسی این مشکلات، دارند، قابل درک می باشد. حزب ما در سراسر تاریخ ۶۰ ساله خود یکی از وظایف اصلی تشکل های کارگری واقعی، اعم از صنفی و سیاسی، را توضیح و ارتباط دیالکتیکی بین خواستهای صنفی و سیاسی طبقه کارگر و تعیین آماج های مبارزاتی برای دستیابی به اهداف عاجل و استراتژیک رحمتکشان کشور دانسته است.

ما حلقه مهم مبارزه در جهت دموکراتیزه کردن واقعی حیات اجتماعی در لحظه کنونی را حضور پرقدرت طبقه کارگر در صحنه پیکار برای آزادی، که نیل به آن به نوبه خود منوط به تامین آزادی های سندیکایی و اتحادیه ای به منظور تسريع در پیوند مبارزات صنفی و سیاسی کارگران است، می دانیم. ما معتقدیم که طبقه کارگر می باید در مبارزه برای تحولات دموکراتیک نقش تعیین کننده ایفا کند، چرا که پیش از هر طبقه و قشر دیگری نیازمند آزادی و دموکراسی است. ضعف پایه ای جنبش مردمی ریشه در این حقیقت تلاخ دارد که بدلیل مشخصه های بغرنج جنبش اصلاح طلبی کنونی، ترکیب ضعیف و متزلزل رهبری آن (که در اساس در چنگ نیروهای طرفدار سرمایه داری بوروکراتیک و تجاری در معرفی خود به مثابه مدافعان عدالت اجتماعی و حقوق رحمتکشان، طبقه کارگر جای واقعی خود را در آن نیافرته است).

سرکوب احزاب و سازمان های مدافعان واقعی طبقه کارگر توسط رژیم شرایطی را به وجود آورده است که از یک سو ارتجاعی ترین نیروهای سیاسی کشور با نیتی مشخص برای ادامه حاکمیت خود از ارجحیت داشتن «اصلاحات اقتصادی بر اصلاحات سیاسی» سخن می گوید و از سوی دیگر تشکل های کارگری زرد موجود، در راستای وظیفه تاریخی خود برای مسدود کردن راه پیوستن کارگران به مبارزه ای برای تغییرات سیاسی، عمل جنبش کارگری را به کوره راه ها هدایت می کنند.

رضایی، رئیس کانون شوراهای اسلامی کار جاده مخصوص اخیراً در سخنرانی ای که اعتراض بسیاری را بر انگیخت اظهار می دارد: «در دانشگاه امیر کبیر عده ای ضد انقلاب با دانشجویان دور هم جمع می شوند و پایه های نظام را سست می کنند. آن وقت تمام رسانه ها و خبر نگاران آن اخبار را انعکاس می دهند ولی در اینجا هیچ خبری نیست. مگر نه این که اصلاحات اقتصادی مقدم است بر توسعه سیاسی.» رضایی در سخنرانی دیگری در جهت ایجاد مانع بر سر پیوستن جنبش کارگری به نیروی مدافعان و مغلطه می کند: «به راستی رسیدگی به مشکلاتی چون بیکاری و تعطیلی کارخانه ها و حقوق معوقه کارگران بیکار شده، مهم تر است، یا رفتن فرزندان دختر به خارج از کشور بدون اجازه والدین.» او با اظهار این که «اگر جامعه کارگران همچون جامعه فرهنگیان کشور، ۵۰ نماینده در مجلس داشت، می توانست به اهداف خود دست پیدا کند» در حالیکه از اهمیت کسب موقعیت سیاسی سخن می گوید، در مورد دلایل واقعی این که چه شده است که جنبش کارگری، کثیرترین و انقلابی ترین بخش جامعه، دارای وزن سیاسی لازم در کشور نباشد، سکوت می کند. او هیچ نفعی از توضیح ارتباط و پیوند دیالکتیکی خواستهای صنفی و سیاسی جنبش برای خود و همپالگی های خود قابل نیست.

اظهارات حسن صادقی، از رهبران شوراهای اسلامی کار در روز ۶ دی ماه مبنی بر اینکه «این همه

کارخانه تعطیل شده و کارخانه های دیگری هم به تدریج در حال تعطیل هستند و هیچ حرکت کارساز و موثری تا کنون در این مورد صورت نگرفته است در مقابل مشاهده می کنیم وقتی یک روزنامه تعطیل می شود قریب به دویست نفر نماینده مجلس به دنبال رایزنی و راه حل بر می آیند و این در حالی است که وقتی نماینده‌گان کارگر در قالب تشکل های قانونی هم برای استیفای حقوق صنفی هزاران کارگر بیکار شده در صدد اقداماتی قانونی بر می‌آیند، می خواهند با چسباندن بر چسب سیاسی به خواسته های صنفی ما را ساخت کنند.» نه از سر دلسوزی برای زحمتکشان است. او در تلاش برای مسموم کردن فضای جنبش کارگری نسبت به مدافعان اصلاحات سیاسی می باشد. غلامعباس رضايي، عضو کانون شورای اسلامی کار استان تهران هم در همین راستا می گويد: «هیچ کس با اصلاحات و اصلاح طلبی مخالف نیست اما آیا حاصل این اصلاحات و آزادی باید پیشرفت و رونق باشد یا فقر و فلاکت جمع کثیری از جامعه کارگری.» این قبيل سخنان ماهیتاً با نقطه نظر های روزنامه های جمهوری اسلامی و کيهان، ارگان ارتجاعی ترین محافل راست، از قبيل اينكه: «افزايش پيادي گرانی، رشد بيكاري و مفاسد اجتماعی ناشی از اوضاع نابسامان فرهنگی، کمترین پيامدهای منازعات سیاسی موجود هستند» هماهنگ می باشند.

انقلابيون واقعی معتقدند که هیچگونه دیواری، مبارزه برای خواستهای بر حق زحمتکشان و اصلاحات دموکراتیک را از هم جدا نمی کند و این که مسیر حصول عدالت اجتماعی لزوماً از میدان مبارزه برای دموکراسی گذرخواهد کرد. شرکت کارگران در مبارزه برای اصلاحات دموکراتیک راه تامین آزادی فعالیت سندیکا بی و اتحادیه های کارگران را گشوده و ضعف پایه ای جنبش را جبران نموده و توطئه مخالفان دموکراتیزه کردن واقعی کشور را نقش برآب خواهد کرد.

حزب توده ايران متکی به بنیان های تئوريک جنبش طبقه کارگر و سوسیاليسم علمی مبارزه در جهت حصول دموکراسی، حتی اشكال محدود و صوری آن تحت حاكمیت بورژوازی را، چون روزنه ای برای تنفس زحمتکشان ضرور دانسته و برای تحقق آن مبارزه می کند. حزب ما براین باور است که مبارزه در راه تامين دموکراسی، مبارزه طبقاتی را به کرانه های دور می کشاند. واپس مانده ترین اقسام مردم را وارد عرصه پيكار می کند و به آنان می آموزد که به نحو فعال در حیات کشور و در تعیین سرنوشتستان شرکت و از منافع خود دفاع کنند. ولاديمير ايلیچ لنین می آموزد: «برای آن که کارگران بتوانند آزادی خود را به چنگ آورند، باید در مقیاس سراسر کشور متعدد شوند و سازمان واحد و حزب خود را تشکیل دهند. ولی اگر رژیم استبدادی پلیسی هر گونه اجتماع، هر گونه روزنامه کارگری و هر گونه انتخاب نماینده برای کارگران را منوع کرده باشد، میلیونها کارگر امکان نخواهد داشت با یکدیگر متعدد شوند. برای آنکه بتوان به اتحاد تحقیق بخشید، باید از حق هر گونه اتحاد برخوردار بود، یعنی باید آزادی اتحاد، آزادی سیاسی داشت.» (مجموعه آثارلين - متن آلماني-جلد ۶-صفحه ۳۶۷)

در مقابل در ماه های اخیر و بویژه در دوره پس از انتخابات مجلس شورای اسلامی در اسفند ۷۸ بطور روز افزون شاهد درک های دقیق تر و مشخص تری از اهمیت شرکت فعال جنبش کارگری در تحولات سیاسی می باشیم. آهنگری در ۲۲ آذر ماه ۱۳۷۹ می گوید: «ما هر روز شاهد آواره شدن کارگران زیادی هستیم که این بیکاری مزمن یعنی قتل عام کارگران، که اگر بخواهیم جلو این قتل عام را بگیریم باید بکوشیم تا قدرت سیاسی بیشتری را در عرصه های تصمیم گیری بدست بیاوریم.» و در

ادامه چنین در کی است که سخنان یعقوبی، دبیر اجرایی خانه کارگر گیلان، در ۸ بهمن ماه ۷۹ مبنی بر اینکه: «باید جامعه کارگری را به جامعه ای متعدد و قوی و صاحب نظر تبدیل نمود تا در تصمیم گیری‌های بزرگ نقش اساسی و انتخابگر داشته باشد و روی آن حساب ویژه ای باز نمایند. و هر دولتی برای کسب موققیت نیاز به همراهی و همسویی این قشر عظیم را در تمام دوران احساس کند»، اهمیت می‌یابند.

این اظهارات را نمی‌باید اتفاقی و خارج از متن تحولی که در جامعه و در جنبش اصلاح طلبی در راستای پیوند دادن جنبه‌های صنفی و سیاسی جنبش کارگری در جریان است محسوب کرد. امیر حسین ترکش دوز در نشریه «عصر ما» در تاریخ ۷ اردیبهشت ۷۹ در مطلبی در رابطه با جنبش کارگری اشاره می‌کند: «مبارزات اقتصادی کارگران در صورتی می‌تواند وجهه ای پایدار یابد که محمل سیاسی خود را پیدا کرده و در قالب گفتارهای سیاسی صورتبندی شود. لینین می‌گوید: «روش درست فعالیت این است که مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی پیوند خورده و از ثمره چنین پیوندی هر دو مبارزه انقلابی شوند.... سیاسی شدن مبارزات اقتصادی در بسیاری از مواقع می‌تواند ممد پالیش و تعالی این مطالبات باشد و از هر رفتنه و یا تبدیل شدن مسا عی حاملان این مطالبات به ضد خود جلوگیری کند.» تحلیل ترکش دوز در این رابطه که: «برخوردي که برخی نهادهای مربوطه در طول ۸ ساله پس از جنگ در ارتباط با مبارزات کارگری پیشه کردن دقیقا در جهت عکس این ضرورت و در جهت حاکمیت نوعی اکونومیسم مبتذل و سطحی در جنبش کارگری و سیاست زدایی از این جنبش بود تا طراحان و مجریان سیاستهای تعدیل ساختاری با خیال آسوده هم خود را مصروف پیش برد پروره هایی کنند که زندگی خیل عظیمی از لایه های میانی و فرودست جامعه ما را با فرو افکندن آنان به گستره اشار آسیب پذیر ملکوک می ساخت. جنبش کارگری برای تضعید و پالیش مطالبات خود نیازمند پیوند خوردن به نیروهای سیاسی است»، در راستای درک علمی ضرورت های مبارزه کنونی است.

حزب توده ایران تمامی امکانات مبارزاتی خود را برای محوری کردن نقش توده های کارگری و زحمتکش در جنبش برای دموکراتیزه کردن حیات کشور و اساسی ترین آزادی های انسانی، یعنی آزادی بیان، آزادی قلم و آزادی تشکل بسیج کرده است. ما بدلیل اینکه عمیقاً خواهان پیروزی مبارزات فردای طبقه کارگر هستیم، و در راستای تدارک ضروری آن مبارزه حیاتی و غیر قابل اجتناب، مدافعانه شرکت هر چه گستردگه ترا امروز طبقه کارگر در مبارزه برای آزادی های سیاسی هستیم.

## شعر رسیده از ایران

## سرود عاشقانه مردی که دل به زمین بسته بود

و خالق خود را در آسمانها به جستجو برآمد  
برآمد  
باری،  
لبخنده ای بر لبان مرد گذشت  
و هیچ نگفت  
که جای سخن به هیچ روی با افسونگران نبود.  
و خود بیمناک بر جان دیگر مردمان  
از این مایه فسون که در کار خلق می کردند

راوی:  
و مرد ایستاده بود  
برآستانه فردا.  
چشم از جهان برگرفته،  
به زمین دوخته.  
تا آسمان از تصویر انحنای یقین اش  
چگونه برآید

راوی:  
و بدینسان بود که مرد  
در یقین خویش قدمی پیش رفت  
و جlad در حسرت یقین مرد قدمی واپس نهاد  
و چندان پیش و پیش رفتد  
که فاصله میان شهادت و شقاوت  
به قاعده پر شد.  
پس آنگاه گردن زدند  
و مرد فرو افتاد  
و خاک عاشق بر بدن زاده خویش فرابگشاد

گفتند:  
چرمینه ای به زیرش بگسترد،  
برآتش بنشانید.  
و گردن زنید.  
به ناگهان، زمین به زیر پای مرد برآشوبید.  
که هنگامی دیگر،  
قابل بر هابیل هم از اینگونه سوریده بود.

مرد،  
ایستاده برآستانه فردا.  
گردن فراز کرده  
سئوالی بر زبانش گذشت:  
با چه گناهی؟

گفتند:  
تو از آسمانها دل برکنده ای که آفریننده است

اوست  
و به زمین دلبسته ای  
که خاک خوار زیر پای ماست  
این کفر را چه می گوئی

راوی:  
که این خود گناه بزرگی بود  
در پیشگاه افسانه پرستان  
که حقیقت عاشقانه زمین را وانهاده

## اتحاد، مبارزه، پیروزی

# هزاری گذرا بر نقش جنبش دانشجویی

## در تحولات ایران

### م.م. مژدک

طی سالیان اخیر، جنش گسترده جوانان و دانشجویان میهن ما در مصاف با ارتقای، گام‌های بلند و ارزنده‌ای به پیش برداشته است. این جنش پویا و شاداب، نقش فوق العاده پر اهمیتی در مجموعه جنبش همگانی مردم بر عهده دارد، و به عنوان یکی از گردان‌های اصیل پیکار برای نیل به آزادی، عدالت اجتماعی و طرد رژیم ولایت فقیه، در میدان مبارزه حاد سیاسی حضور موثری را دارد.

آشنایی با تاریخچه این جنبش در گذشته و حال و ارزیابی بی واقع بینانه و صحیح از نقش آن در تحولات کشور، با هدف تجهیز جوانان و دانشجویان به تجربه تاریخی، از اهمیتی جدی برخوردار است. این امر، به ویژه از آن رو حائز اهمیت است که، تحولات پر شتاب، و مسیر رویدادها در ایران، ضرورت سازمان دهی اصولی گردان‌های اصیل جنبش دمکراتیک و آزادی خواهانه را در دستور روز قرار داده است.

#### نگاهی گذرا بر تاریخچه جنبش دانشجویی ایران:

جوانان و دانشجویان میهن ما، همواره یکی از گردان‌های پیشتاز جنبش آزادی بخش ملی مردم ایران بوده‌اند. جوانان در صد قابل توجهی از جمعیت فعال کشور را تشکیل می‌دهند. اکثر این جوانان به طبقات محروم و زحمتکش شهر و روستا تعلق دارند، آشنایی آنان با مصایب بی شمار فقر، بی عدالتی، خفقان و استثمار از همان بدو کود کی آغاز می‌گردد. همین امر در پیوستان آنها به صفوف مبارزه در راه آزادی و عدالت اجتماعی موثر واقع می‌شود. در میان این خیل عظیم جوانان، دانشجویان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند. همروند و پا به پای تاسیس و گسترش دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی در ایران جنبش دانشجویی شکل گرفته و به مثابه یک جنبش اجتماعی ترقی خواه در کنار مردم قرار گرفته است. سرآغاز این جنبش به سال‌های انقلاب مشروطیت باز می‌گردد. در سال‌های دیکتاتوری رضاخان، نخستین اعتراضات دانشجویی رخ می‌دهد که سازمان گران‌آن، کمونیست‌های ایران به رهبری اندیشمند بزرگ دکتر تقی ارانی هستند.

با پایه گذاری حزب توده ایران، فعالیت در میان جوانان و دانشجویان شکل مشخص و اصولی به خود می‌گیرد. حزب توده ایران با درک اهمیت نقش روشنفکران به ویژه دانشجویان، در اشاعه دانش اقلابی فعالیت در میان دانشجویان را در اولویت کار خود قرار می‌دهد. در این زمینه، در سال های نخستین دهه بیست خورشیدی، یک نشریه دانشجویی به نام «بشر برای دانشجو»، انتشار می‌یابد که، سرعت عدد بی شماری از دانشجویان آگاه را به خود جلب می‌کند. جنبش دانشجویی در سال های ۱۳۳۲-۱۳۳۲ رشد قابل ملاحظه ای یافت و نقش بارزی در تحولات کشور ایفا کرد.

در اولین سال های مورد اشاره، سازمان دهی دانشجویان جهت ایجاد اتحادیه ها و انجمن های دانشجویی در دستور روز قرار داشت، در سال ۱۳۲۵ اتحادیه های دانشجویی در دانشکده های پزشکی، فنی، دندان پزشکی، داروسازی، مامایی و علوم و دانشکده کشاورزی کرج تشکیل شدند. این اتحادیه ها، دانشجویان را با حقوق صنفی و نیز امور سیاسی آشنا ساختند. جوانان و دانشجویان توده ای از سازمان دهنده‌گان اصلی این اتحادیه ها بودند. پس از توطئه خائنانه دربار در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷، رژیم وابسته شاه تلاش بسیاری را مصروف خنثی سازی و سرکوب جنبش دانشجویی کرد. علاوه بر اخراج و بازداشت دانشجویان فعال، گرفتن تعهد نامه از دانشجویان نیز مرسوم شد (جالب اینجاست همین سیاست را رژیم ولایت فقیه در سال های پس از انقلاب، بویژه پس از توطئه انقلاب فرهنگی دوباره به کار گرفت و رواج داد).

در سال ۱۳۲۸، بر رغم موج فزاینده اختناق، دانشجویان ساکن کوی دانشگاه تهران موفق شدند، در پی مبارزه بی سازمان یافته، «سازمان موقت کوی دانشگاه» را ایجاد کنند. یک سال بعد در سال ۱۳۲۹، دانشجویان دانشکده پزشکی اعلام اعتصاب کردند. در همین اعتصاب نطفه فراگیر شدن جنبش دانشجویی بسته شد. در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ نماینده‌گان دانشکده های مختلف در دانشگاه تهران گرد آمدند و با برپایی یک تجمع با شکوه، «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» را بنیاد نهادند. سه نشریه به نام های «خورشید صلح برای دانشجو»، «دانشجو» و نیز «نامه دانشجو» برای خارج کشور، انتشار یافت که، بیانگر نظرات و موضع این سازمان فراگیر دانشجویی بودند.

سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، به مثابه مرکز فعلی جنبش دانشجویی در پیوند با جنبش همگانی مردم، خدمات بس ارزنده ای را انجام داد. مهم ترین و برجسته ترین، دستاورد این مرحله، برقراری پیوند ژرف و محکم با زحمتکشان و نیز ارتباط تنگاتنگ و خلاق با جنبش مردمی بود. در تمام گردهمایی ها و مبارزات مردمی، دانشجویان در صفحه مقدم قرار داشتند. بویژه در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت، جنبش دانشجویی یار و یاور مطمئن و کوشای طبقه کارگر بود. در آن سال ها این نقش از چنان اهمیتی برخوردار بود که، جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت جنوب در بیانیه بی این چنین از جنبش دانشجویی قدردانی کرد: «دانشجوی عزیز، تو اولین کسی بودی که در تهران شعار «کارگر خوزستان را آزاد کنید» را به دست گرفتی. کارگر خوزستانی این احساسات پاک تو را فراموش نخواهد کرد.»

طی این مدت، جنبش دانشجویی در پیوند با مبارزات سراسری، رشد بی وقه پیدا کرد و به لحاظ نظری و عملی آبدیده شد.

کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و برقراری دیکتاتوری فاشیستی دربار، جنبش دانشجویی میهن ما را به مرحله نوبنی وارد ساخت، فعالیت علنی و قانونی ممنوع و سیطره سر نیزه بر همه جا، از جمله

دانشگاه‌ها سایه افکن گردید. در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، جنبش دانشجویی با بهره‌گیری از تجربیات غنی خود، به تحکیم پیوند با جنبش مردمی پرداخت و ضمن ارتباط مستقیم با مبارزات کارگران و زحمتکشان، حکومت سیاه و ضد ملی کودتا را به چالش فرا می‌خواند. در تاریخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۳۲، نخستین اعتصاب هماهنگ و یکپارچه نیروهای ملی و میهن پرست به ابتکار حزب توده ایران برگزار شد. دانشجویان در این اقدام مشارکت فعال داشتند. در تاریخ ۲۱ آبان ماه همان سال به دعوت جمعیت ملی مبارزه با استعمار بار دیگر تظاهرات وسیعی با شعارهای تامین آزادی‌های دموکراتیک، آزادی مصدق و سایر زندانیان سیاسی، طرد استعمارگران و جلوگیری از کشانده شدن ایران به بلوک بندی‌های سیاسی، برپا شد. در این حرکت ملی، دانشجویان دانشگاه تهران کلاس‌ها را تعطیل و به صفویه به هم فشرده مردم پیوستند. در همین روز به دستور حکومت نظامی گروهی او باش و لومپن به خوابگاه دانشجویان یورش بردن. (درست مانند یورش او باش حزب الله در جریان حمله به کوی دانشگاه در حادث ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸) این اقدام وحشیانه نتوانست دانشجویان را مرعوب و ساکت سازد.

دانشجویان با حفظ هوشیاری، ضمن سازمان دهی حرکات اعتراضی که دانشجویان عضو سازمان جوانان توده ایران در آن نقش اصلی را داشتند، به مبارزه ادامه داده و یک حرکت اعتراضی که جنبه سمبولیک و تاریخی پیدا کرد، برپا کردند.

در ۱۶ آذر ماه سال ۱۳۳۲، دانشجویان در اعتراض به تجدید روابط ایران با استعمار پوسیده انگلستان، سفر نیکسون به تهران و محاکمه غیر قانونی مصدق و خواست آزادی زندانیان سیاسی، دست به اعتصاب زدند. در این روز شعارهای دانشجویان، از جمله عبارت بود از «مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر استعمار، آزادی زندانیان سیاسی و دکتر مصدق» و سرانجام شعار تاریخی «اتحاد، مبارزه، پیروزی». نظامیان که به دستور حکومت نظامی، دانشگاه را اشغال کرده بودند، به روی دانشجویان آتش گشودند. سه تن از دانشجویان، رفیق مصطفی بزرگ‌نیا، عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان توده ایران، رفیق مهدی شریعت رضوی عضو سازمان جوانان توده ایران و احمد قندچی هوادر دکتر مصدق به شهادت رسیدند.

پیکار این سه دانشجوی مبارز، این «سه آذر اهورایی»، از آن پس هر سال گرامی داشته شد و روز ۱۶ آذر روز دانشجو نام گرفت.

در سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی، با افزایش تعداد دانشگاه‌ها و مدارس عالی و رشد کمی دانشجویان، جنبش دانشجویی، دستخوش تغییرات مختلفی شد. روحیه پیکارگویی که در شعار اتحاد، مبارزه، پیروزی تبلور می‌یافت، همچنان حفظ شده و نقش موثری ایفا می‌کرد. در سال‌های دهه ۴۰ خورشیدی، رژیم وابسته شاه برنامه اصلاحات ارضی را اجرا کرد. سازمان جوانان توده و دانشجویان توده ای، در محیط‌های دانشگاهی شعار اصولی و صحیح «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» را به میان جنبش دانشجویی برداشت و توانستند این جنبش را در جهت افشاء هدف‌های واقعی اصلاحات تجهیز کنند.

در این سال‌ها باز هم پیوند میان جنبش دانشجویی با جنبش سراسری مردم برقرار است. در این دوران، هسته اصلی مبارزات مسلحانه و چریکی از داخل جنبش دانشجویی شکل می‌گیرد.

در سال‌های آخر دهه ۴۰ و تمام دهه ۵۰، بخش مهم و انکار ناپذیری از فعالان جنبش چریکی و

نیز کادرهای فعال حزب توده ایران از میان دانشجویان و فعالان جنبش دانشجویی برخاستند، که از جمله می‌توان به چهره‌های درخشانی چون هوشنگ تیزابی، تورج حیدری بیگوند، حمید اشرف و احمد رضایی اشاره کرد.

تلقیق خواسته‌های سیاسی و تحکیم پیوند با مبارزات سراسری و در راس آن رابطه مستحکم با زحمتکشان، رازبقاء و توانایی و تاثیر جنبش دانشجویی در این سال هاست!

دهه ۵۰ خورشیدی، دوران گسترش مداوم جنبش دانشجویی به شمار می‌آید. در این سال‌ها، جوانان و دانشجویان توده‌ای، با الهام از رهنمودهای حزب توده ایران، ضمن تلاش در راه ارتقاء سازمان دهی در جنبش دانشجویی و تحکیم پیوند با جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی سراسری، با دو گرایش در سطح این جنبش مبارزه می‌کردند. نخستین گرایش منفی عبارت بود از منفعل شدن دانشجویان خواه از مبارزه به طور کلی و خواه گرایش بیش از حد به سوی مبارزه صرفاً صنفی. دومین گرایش منفی، چپ روی و شبه انقلابی گری بخشی از فعالان جنبش دانشجویی بود که، با نادیده گرفتن ماهیت جنبش دانشجویی و مسایل صنفی، دانشجویان را به زایده مشی چریکی بدل ساخته و به پیوند میان این جنبش و مبارزه سراسری لطمہ وارد می‌کردند.

این مبارزه شورانگیز، دستاوردهای ارزنده‌ای به همراه داشت و در پیراستن کاستی‌های جنبش دانشجویی سخت موثر بود. از سال ۱۳۵۴ با اوج گیری اعتصابات کارگری و حرکت‌های مردمی در چهارگوش کشور، جنبش دانشجویی با تمام قدرت وارد عرصه کارزار شد.

با اعتراض مردمی، جنبش دانشجویی ارتباط خود با زحمتکشان را محکم کرد. این امر، واجد اهمیت فراوان بود و در مسیر مبارزه شرط ضرور قلمداد می‌شد. جنبش دانشجویی در به پیروزی رساندن انقلاب سهم بزرگی بر عهده داشت و بر رغم برخی کاستی‌ها توانست در کنار زحمتکشان رژیم ضد ملی شاه خائن را سرنگون و دست امپریالیسم را از میهن ما کوتاه کند. بدین سان جنبش دانشجویی با کوله باری از تجربیات تلخ و شیرین، پا به مرحله تازه‌ای از حیات خود گذارد.

با پیروزی انقلاب شکوهمند بهمن، فعالیت پر شور و خروشان علنی در همه دانشگاه‌ها به جریان افتاد. جنبش دانشجویی در این مرحله با وجود عدم اتحاد و همبستگی که متساقانه ضربات جدی به این جنبش و طبیعتاً به مبارزه جنبش مردمی وارد ساخت، در دفاع از حقوق صنفی دانشجویان، تحکیم موقعیت شوراهای دانشجویی و مبارزه در راه ایجاد اتحادیه سراسری دانشجویان و نیز دفاع از آزادی‌های دموکراتیک در دانشگاه‌ها تلاش موثر و قابل تقدیری را به کار برد.

تفرقه و چند دستگی در صفوف جنبش دانشجویی، رژیم ولایت فقیه را در عملی ساختن توطئه‌های شوم خود بر ضد این جنبش مصمم و راسخ می‌ساخت. از اوخر سال ۵۸ خورشیدی، گرایش ارتجاعی یورش به دانشگاه‌ها در درون حاکمیت روز به روز تقویت می‌شد. مسئولان بلند پایه جمهوری اسلامی، به رهبری ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهوری وقت با مشارکت فعال رفسنجانی، طرح به اصطلاح انقلاب فرهنگی را با هدف پاکسازی دانشجویان مترقبی و مبارز و تعطیلی دفاتر و برجیden میزهای دانشجویی عملی ساختند. مجموعه جنبش دانشجویی در برابر این توطئه ایستادگی نشان داد. سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات، طی بیانیه‌یی به تاریخ ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۹، ضمن محکوم کردن توطئه تعطیلی دانشگاه‌ها از جمله یادآور شد: «گروه‌های مترقبی و ضد امپریالیست دانشجویی، آزادی فعالیت خود را در دانشگاه‌ها به قیمت سال‌ها مبارزه بر ضد رژیم گذشته و عمال آن در محیط آموزشی

به دست آورده اند. ما معتقدیم که این حق یعنی حق فعالیت آزادگروه های مترقی و ضد امپریالیست دانشجویی، که خود یکی از دستاوردهای انقلاب بزرگ ماست باید محترم شمرده شود و تضمین گردد.»

هدف از توطئه انقلاب فرهنگی این بود که، جنبش مردمی از یک نیروی آگاه فعال، موثر و مقاوم یعنی جنبش دانشجویی محروم گردد تا ارتجاع بتواند به نیات ضد ملی و مردم ستیزانه خود جامه عمل بپوشاند. در توطئه تعطیلی دانشگاه ها و پاکسازی دانشجویان مبارز و دگراندیش، انجمن های اسلامی نقش مهمی را بر عهده داشتند. تا پیش از به اصطلاح انقلاب فرهنگی، انجمن های اسلامی با وجود برخورداری از حمایت همه جانبه مادی و معنوی حاکمیت، نقش بسیار محدود و کوچکی در محیط های دانشگاهی و در میان دانشجویان ایفا می کردند. نفوذ آنان فوق العاده کم و اندک بود. در اغلب انتخابات شوراهای دانشجویی که آزادانه برگزار می شد، انجمن های اسلامی در صد ناچیزی را به خود اختصاص می دادند. این انجمن ها از آنجا که زایده حاکمیت به شمار می آمدند، از سوی دانشجویان مورد استقبال قرار نمی گرفتند. همانگونه که اشاره رفت، جنبش اصیل دانشجویی در برابر این توطئه ایستادگی کرد. ولی تفرقه و چند دستگی و گاه چپ روی مانع از کامیابی این مقاومت شد. سازمان جوانان دانشجویان دموکرات ایران طی اطلاعیه ای به تاریخ ۱۰ خرداد ماه ۱۳۵۹، به تعطیلی دانشگاه ها و پیامدهای ناشی از آن هشدار داده و از جمله متذکر شد: «ما اعتقاد داریم که تعطیل کردن دانشگاه ها و مدارس عالی به زیان انقلاب و ساختمنان ایرانی نو، و باعث عقب افتادن دانشجویان ما از دانش پویای زمان و به زیان تربیت انقلابی کادر سازنده و مورد نیاز انقلاب است.»

گذشت زمان، هم اینک صحت این هشدار را اثبات می کند. در دهه ۱۳۶۰، یکی از خونین ترین یورش های تاریخ معاصر میهن ما علیه نیروها و احزاب چپ، دگراندیش، ملی و مترقی به وقوع پیوست. در این جو ترور و اختناق، بخش بزرگی از کادرها و فعالان جنبش دانشجویی، دستگیر شکنجه و اعدام شدند، و برخی نیز مجبور به مهاجرت گردیدند. این پاکسازی خونین، نه تنها احزاب سیاسی و سازمان های مترقی کشور ما را از رهبران و کادرها و اعضای با تجربه و فداکار خود محروم ساخت، بلکه رهبری و فعالان جنبش دانشجویی را نیز نابود ساخت.

در شرایط پس از این یورش وسیع و خونین، پس از سه سال، دانشگاه ها بازگشایی گردید. اخراج و اعدام وزندان هزاران دانشجو و اخراج گسترده اساتید مبرز و دگراندیش، محیط دانشگاه را دگرگون ساخته بود. بر این امر باید ورود افراد فاقد صلاحیت علمی لازم به نام دانشجویان سهمیه ای را افزود. محیط های آموزشی، اعم از دانشگاه ها و یا مراکز آموزش عالی، هم به لحاظ مبارزاتی و هم به لحاظ علمی افت کیفی و تنزل جدی گرده بودند. اما سکوت گورستانی دوام چندانی نداشت. با پایان جنگ و گسترش بحران اقتصادی-اجتماعی، روندی در دانشگاه ها آغاز شد که، نشان گر رشد روحیه مبارزاتی و شکل گیری جنبش دانشجویی بر پایه ریشه های گذشته بود.

## جنبش دانشجویی، نقش و ویژگی های آن در شرایط کنونی:

از پیامدهای توطئه انقلاب فرهنگی، تغییرات گسترده و چشمگیر در ترکیب و فضای دانشگاه‌ها و تفاوت‌هایی در کمیت و کیفیت جنبش دانشجویی نسبت به گذشته است. لازم است پیش از پرداختن به این تغییرات و ویژگی‌ها تاکید شود که، جنبش دانشجویی میهن ما در شرایط حاضر با همه تفاوت‌های خاص خود، ادامه دهنده و وارث جنبش دانشجویی پیکارگر و قهرمان ایران طی چند دهه گذشته است. اینکه محاذلی در درون حاکمیت و حتی برخی جریانات وابسته به طیف جبهه دوم خداد می‌خواهند با تعیین یک گستاخ مصنوعی و ذهنی در جنبش دانشجویی، مبارزات کنونی دانشجویان را یک جنبش نوین و بی ارتباط با تاریخ خود قلمداد کنند، اقدامی صرف سیاسی و با هدف معین است که هیچ گونه پایه منطقی و علمی ندارد.

رژیم ولایت فقیه، با تعطیلی دانشگاه‌ها این امید را داشت که به برنامه خود تحت عنوان وحدت حوزه و دانشگاه صورت واقعیت دهد. دانش را با تحجر و خشک اندیشه پیوند زده و قلمرو رهبری روشنفکری ایران را به پستوهای قرون وسطایی رانده و ابتکار عمل را به دست بگیرد. این آرزو خیلی زود نقش برآب شد. نه دانش در چنگال تاریک اندیشه به بند کشیده می‌شود و نه خشک اندیشه می‌تواند بر دانش خلاق و راهگشای بشری سد ایجاد کند. با پایان جنگ، و به دنبال آن، اجرای سیاست ضد ملی تعديل اقتصادی به وسیله دولت هاشمی رفسنجانی، بحران اجتماعی ژرفی پدید آمد و طبقات مختلف جامعه به تکاپو افتادند و روند ناراضایتی اندک، اندک گسترش یافت.

در سال‌های آغازین دهه ۱۳۷۰، مبارزات دانشجویی، رو به اعتلا نهاد. همروند و به موازات گسترش جنبش اعتراضی مردم، جنبش دانشجویی جان دوباره می‌گیرد و فضای خفقان آور دانشگاه‌ها، به صحنه بحث و گفتگو و مبارزه بدل می‌شود. طلس استبداد در دانشگاه‌ها می‌شکند. دانشجویان که به همراه همه طبقات و قشرهای جامعه از سیاست‌های خائنانه رژیم ولایت فقیه صدمه دیده بودند، به تحرک آغاز می‌کنند. با درک واقعیت‌های اقتصادی- اجتماعی که مردم با آن مواجه بودند و هستند و از آنجا که خود متعلق به همین طبقات محروم و زحمتکش می‌باشند، دور نوینی از



تظاهرات  
دانشجویان  
در دانشگاه  
تهران قبل از  
حوادث  
تیرماه  
۱۳۷۸

مبارزات دانشجویی آغاز می شود. جنبش دانشجویی، برغم ضعف های جدی و بنیادین، بر پایه میراث و تجربه تاریخی میان مبارزه صنفی و سیاسی پیوند می زند و با تلفیق این دو با توان بالایی وارد عرصه کارزار بر ضد رژیم ولایت فقیه می شود و به سرعت از یک جنبش صنفی به یک جنبش موثر سیاسی فرار می روید.

دانشجویان در عرصه صنفی علیه اختناق در دانشگاه ها و برای تامین آزادی های دموکراتیک در مراکز آموزش عالی تلاش می کنند و هم خواستار حذف موانع عدیده می چون گزینش های عقیدتی- سیاسی دانشجویان سهمیه ای می گردند، و هم علاوه بر آن، خواستار امکانات دیگر نظریه شوراهای دانشجویی و امکانات رفاهی و پژوهشی می شوند.

در عرصه سیاسی نیز به عنوان یک گردان اصیل وابسته به کل جنبش و تابع آن از شعارهایی نظری آزادی و عدالت اجتماعی با روحیه شاداب و شورانگیز جوانی حمایت می کنند. همه این عوامل در بسط و گسترش جنبش دانشجویی و فرارویی آن به یک نیروی موثر در مبارزه برای طرد رژیم ولایت فقیه نقش دارد.

حضور موثر جنبش دانشجویی در انتخابات دوم خرداد ۷۶، و سپس در جریان انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، که منجر به رای «نه» تاریخی مردم میهن ما به استبداد و ارتیاج بود، شرکت فعالانه و آگاهانه در تحریم انتخابات مجلس خبرگان و نقش بسیار موثر و ستایش برانگیز آنها در انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی همه و همه نشان گر توانایی جنبش دانشجویی در شرایط کنونی است. این فعالیت پر شور و بسیار پر اهمیت در جریان خیزش ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ بیش از هر زمان دیگری نمایان شد.

خیزش ۱۸ تیرماه، نقطه اوج کیفی جنبش دانشجویی پس از سال های رکود و عقب نشینی بود، در عین حال این حرکت قهرمانانه سطح درک سیاسی جنبش دانشجویی را ارتقاء داده، آن را وارد مرحله نوین و امیدوار کننده ای ساخت.

یکی از ویژگی های مهم جنبش دانشجویی، رشد کمی آن، در مقیاسی بی سابقه است. از یک سو افزایش درصد جوانان و نوجوانان به نسبت کل جمعیت کشور، به طوری که بر اساس آمارهای جهانی، ایران یکی از جوان ترین کشورها از نظر میانگین سنی است، و از دیگر سو مراکز آموزش عالی پس از انقلاب افزایش کمی یافته. ( فقط افزایش کمی، زیرا به لحاظ کیفی سطح آموزش عالی در ایران سقوط کرده است) این دو عامل در کنار یکدیگر سبب شده، تعداد دانشجویان نسبت به پیش از انقلاب ده برابر شود. این ویژگی، بخشی از مختصات جنبش دانشجویی در شرایط حاضر است.

از دیگر ویژگی های جنبش دانشجویی، این امر است که، این جنبش با وجود توانایی های بالقوه و بالفعل، هنوز دارای پیوند محکم و اطمینان بخش با جنبش کارگری نیست. یکی از اصلی ترین ناکامی های خیزش ۱۸ تیرماه دانشجویان در عدم ارتباط و پیوند ارگانیک و تنگاتنگ با دیگر گردان های جنبش بویژه زحمتکشان بود. جنبش دانشجویی دارای سابقه بی درخشان در پیوند با زحمتکشان و مبارزات آنهاست. این پیوند باید در لحظه حاضر بار دیگر تحکیم و برقرار گردد. علاوه بر اینها، جنبش دانشجویی از سطح مطلوب سازمان دهی برخوردار نیست. دانشجویان قادر نباشند و یا اتحادیه دانشجویی خارج از نفوذ جناح های حکومتی اند. جنبش دانشجویی در صورتی می تواند به رشد و اعتلای خود ادامه دهد که، از سایه نفوذ و اعمال سلیقه و نظر جناح های حکومتی

خارج و اتحادیه مستقل و فراغیر خود را تشکیل دهد. تحقق این خواست مستلزم تلاش آگاهانه، و استفاده دقیق از همه شرایط، امکانات و ساختارهای موجود است.

در شرایط کنونی با توجه به ویژگی‌هایی که مورد اشاره قرار گرفت، یک گرایش منفی در بخشی از جنبش دانشجویی به چشم می‌خورد. علت این گرایش ناشی از این واقعیت است که با توجه به اختناق و جو ترور و سرکوب عليه دگراندیشان و در نبود یک جبهه واحد از احزاب و سازمان‌ها و نیروهای مترقبی و نیز در غیاب احزاب و تشکل‌های سیاسی مردمی که بتوانند حتی فعالیت نسبتاً آزاد داشته باشند. دیدگاهی، جنبش دانشجویی را جنبش اصلی و معادل یک حزب و نیروی سیاسی به معنای دقیق و علمی این کلمه قلمداد می‌کند و به آن نقش مسلط و تعیین‌کننده می‌بخشد. باید یادآور شد، جنبش دانشجویی همانند هر جنبش اصیل دیگر، دارای ماهیت و مختصات خاص خود است که آن را از یک حزب سیاسی و یا نیروی سیاسی متمايز می‌سازد. اصولاً نقش یک حزب سیاسی بسیار فراتر از جنبش دانشجویی است. جنبش دانشجویی تابع مبارزات همگانی و سراسری است. این جنبش یک زیر مجموعه از جنبش همگانی مردمی به شمار می‌آید که وظایف معینی را بر دوش دارد. این جنبش از مبارزات سراسری تغذیه می‌کند و به نوبه خود به آن یاری می‌رساند. همچنانکه اشاره رفت، جنبش دانشجویی، زمانی می‌تواند به ارتقاء نقش خود در مجموعه جنبش مردمی موفق گردد که، با حفظ ویژگی‌ها و مختصات خاص خود، مجموعه جنبش مردمی را مد نظر قرار داده و در راه آن مبارزه کند.

یگانه راه ارتقاء کیفی جنبش دانشجویی در لحظه حاضر، ایجاد پل ارتباطی با دیگر گردن‌های مبارزه یعنی زنان و کارگران و زحمتکشان است. خوشبختانه طی ماه‌های اخیر، این دیدگاه روشن و اصولی در میان بخش مهمی از دانشجویان مبارز دیده می‌شود که، هر چه بیشتر خود را از دایره نفوذ جناح‌های حکومتی و حتی نیروهای مذهبی خارج می‌کنند. شفافیت جنبش اصیل دانشجویی طی این روند پدید خواهد آمد. این گرایش بویژه در توده دانشجویان و بدنۀ انجمن‌های موجود علی‌دانشجویی به خوبی قابل لمس است.

سیر شتابان تحولات در میهن ما، وظایف خطیر و دشواری را بر دوش جوانان و دانشجو قرار داده و می‌دهد. جنبش دانشجویی در مبارزه حاد و بغرنج و سرنوشت ساز برای برقراری آزادی، عدالت اجتماعی و طرد رژیم ولایت فقیه یک نیروی موثر، کارآمد و پرتوان انقلابی است.

حزب توده ایران برای نقش جنبش دانشجویی در تحولات کنونی میهن اهمیت فراوانی قایل است و به مبارزه قهرمانانه و دلاورانه دختران و پسران دانشجو به دیده تحسین می‌نگرد. حزب ما، همچنانکه در پیام پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی خود خطاب به دانشجویان و جوانان آگاه و مبارز گفته است: «ما بر این باوریم که مبارزه کنونی دانشجویان و جوانان با بهره‌گیری از تجربه‌های پر بر پیکار دهه‌های گذشته همچون ۱۶ آذر، با شعار اتحاد، مبارزه، پیروزی و پیوند این شعار با خواسته‌های عمومی جنبش مردم، زمینه‌های رسیدن به آزادی را فراهم خواهد کرد.»

حزب توده ایران دانشجویان و جنبش دانشجویی را به گسترش مبارزه و ارتقاء سطح سازمان دهی خود فرا می‌خواند. آینده میهن در گرو پیکار جوانان آن است!

## ریشه و جنگل

من، شاخه ای ز جنگل خلقم.  
از ضربه تبر  
بر پیکر سلاله من یادگارهاست.  
با من نگو سخن از شکستن!  
هر گز شکستگی بر ما شگفت نیست  
برما، عجب، شکفتگی اندر بهارهاست.  
صد بار اگر به خاک کشندم  
صد بار اگر استخوان شکنندم  
گاه نیاز باز  
آن هیمه ام که شعله برانگیزد  
آن ریشه ام که جنگل از آن خیزد.

سیاوش کسرایی  
آبان ماه ۱۳۶۲



# یادی از رفیق سلیمان دانشیان

ع. همراه

در نامه مردم شماره ۵۹۴، خبر درگذشت رفیق کارگر توده‌ای، سلیمان دانشیان، به اطلاع رفقا رسیده بود. اینک با مرور خاطراتی از این رفیق، به لحظاتی از تاریخ پر فراز و نشیب حزب توده ایران نیز نظر می‌افکنیم.

رفیق سلیمان در عنفوان جوانی وارد تشکیلات جوانان حزب توده ایران در شهر میانه شد. پس از تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان، همانند سایر اعضای حزب توده ایران در آذربایجان، به امر یاری رساندن به نهضت ۲۱ آذر پرداخت. پس از سرکوب نهضت ۲۱ آذر و یورش همهٔ جانبهٔ ارتش شاهنشاهی به خلق بیدفع آذربایجان، رفیق سلیمان با کمک یکی از نظامیان طرفدار حزب از مرگ نجات پیدا کرد و به تهران گریخت. در تهران نیز لحظه‌ای از فعالیت‌های صنفی و سندیکایی بازنماند. در سال ۱۳۳۲، پس از کودتای ۲۸ مرداد، دستگیر و به مدت ۲ سال در زندان دوم زرهی به بند کشیده شد. پس از آزادی، در جهت احیای سازمان‌های حزبی و به ویژه هسته‌های کارگری اقدام کرد و یکی از سازمان دهنده‌گان فعال اعتصابات کارگران کوره پزخانه‌ها شد. در آن دوران، رفیق خسرو روزبه، قهرمان ملی ایران، با روحیه‌ای جسورانه و به مثابه یک رهبر انقلابی، این امر را رهبری می‌کرد. رفیق خلبان، پرویز حکمت جو، نیز در میان همین کارگران کوره پزخانه‌ها جان پناه یافته بود و تجربیات خود را در اختیار این کارگران قرار می‌داد.

پس از اعدام‌های پی در پی نظامیان توده‌ای و سپس دستگیری و اعدام رفیق روزبه، رژیم تبلیغات زهر آگینی علیه حزب توده ایران به راه انداخت. سازمان امنیت شاه کوشید با بگیر و بیند و کشتار آزادیخواهان، انتقام خود را از حزب بگیرد، و با زهر چشم گرفتن از مردم ایران، سکوت مرگباری را بر کشور حاکم سازد. اما این بار هم تنی چند از روشنفکران و کارگران توده‌ای گرد هم آمدند و به قصد احیای سازمان‌های حزبی و ادامهٔ مبارزات حزبی، جان بر کف، همهٔ هستی خود را در طبق اخلاق نهادند. این رفقا که جا دارد به خاطر روحیهٔ مبارزه جویی و ایمان به حزب، از تک تک آنها یاد شود، علیرغم لطمات مادی و معنوی فراوان، خواب را از چشمان مامورین امنیتی رژیم ستم شاهی ربومند. آنها

چاپخانه حزبی دایر کردند، اگرچه اندک ولی به طور مستمر و پی‌گیر به خانواده‌های زندانیان سیاسی کمک مادی نمودند، به امر خطیر سازماندهی مبارزات کارگری و سندیکایی پرداخته، در جهت اجرای وظایف انتربنیونالیستی، به رفقای حزب کمونیست عراق که پس از کودتای عبدالسلام عارف، در وضعیت بسیار دشواری قرار داشتند، کمک‌های شایان توجهی نمودند. برای نمونه، در خانهٔ کوچک و محقر اجاره‌ای همین رفیق سلیمان، گاهی چند رفیق کمونیست عراقی نیز بودند، مورد مواضع و معالجه قرار می‌گرفتند. در همین خانه سلط سلط آب گرم می‌شد تا آنها حمام کنند. سپس در فرستاد مناسب، با فداکاری و از جان گذشتگی رفایی چون سلیمان، به جاهای امن و خارج از ایران (نظیر اتحاد شوروی) فرستاده می‌شدند. این کمک‌های انتربنیونالیستی از چنان ابعاد و ظرافت‌هایی برخوردار بود که تا انسان در جریان آنها قرار نگیرد، از درک عمیق آنها عاجز خواهد بود. طی همین سال‌ها که رهبری حزب در خارج از کشور رفته رفته از ضربات ناشی از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد قد راست می‌کرد، نمی‌توانست برآنچه که این رفقا در داخل کشور انجام می‌دادند، احاطه کاملی داشته باشد. در جریان حوادث ۱۵ خرداد سال ۴۲ که رژیم شاه به مراکز دینی هجوم می‌برد و در شهر تهران تظاهرات عظیمی به راه افتاده بود، اعضای همین سازمان‌های حزبی بودند که بیدریغ و بدون در نظر گرفتن اختلافات اساسی و اصولی با روحانیون، با به خطر انداختن جان خود به پناه دادن روحانیون در خانه‌های کارگران توده ای اقدام می‌کردند. حتماً افرادی چون «آیت الله مشکینی» خوب می‌دانند که در آن زمان چگونه در اتوبیل‌های توده ای هایی نظیر «علی پابدا» به محل امن برده می‌شدند. هنگامی که رفیق شهید حکمت جو برای بار نخست پس از مهاجرتش به ایران آمد، بلافصله با رفیق سلیمان دانشیان در تماس قرار گرفت. رفیق دانشیان مدت‌ها مثل مردمک چشم از این رفیق ارزشمند حرast کرد. در آن زمان که رفیق حکمت جو بسته‌های برنج، قوطی‌های روغن، ماهی دودی، شیرینی، آجیل شب عید و سایر مواد خوراکی بسته بندی شده را با ماشین فولکس واگن آبی رنگ خود برای خانواده‌های رفقاء توده ای در بند می‌برد، این رفیق سلیمان بود که در کنار او می‌نشست و به انجام کارها پاری می‌رساند.

رفقای حزبی در آن دوران اقدامات موثر فراوانی بعمل می‌آوردنند که سازمان امنیت شاه را سخت می‌آزد. ساواک با خرید «عباس شهریاری» ضربه سختی بر این سازمان‌ها وارد کرد. وقتی ساواک توانست این فرد را در اختیار خود بگیرد، با یک تیر دو نشان زد. این شخص با فریب و نیرنگ و سوء استفاده و شور انقلابی رفقاء توده ای، آنها را بکام دشمن می‌فرستاد. ضربه‌های واردہ تشکیلات را نامن و حس شک و تردید را تقویت می‌کرد و با تبلیغات سوء دال براینکه همه سازمان‌های حزبی ساواک زده است، فعالین این سازمان‌ها را در وضعیت روحی نابسامان قرار می‌داد.

شخصیت رفقایی که جز فداکاری و اعتقاد و ایمان به حزب و مبارزه در راه آرمان‌های حزبی گناه دیگری نداشتند، زیر علامت سوال می‌رفت. بی اعتمادی در میان توده‌ها و به ویژه روشنفکران و دانشجویان نسبت به حزب توده ایران گسترش می‌یافتد.

پس از مدتی رفیق سلیمان به اتفاق تنی چند از رفقا در یک ماموریت دستگیر می‌شوند و زیر شکنجه‌های حیوانی رژیم قرار می‌گیرند. سازمان امنیت برای پیدا کردن محل اختفای رفیق حکمت

جو، چاپخانه حزب و دست یافتن به اسمی سایر رهبران سازمان‌های حزبی که با این تشکیلات در ارتباط بودند، این رفقا را تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار داد.

در آن زمان، ملاقات‌ها در زندان قزل قلعه بصورت حضوری بود. بدین ترتیب که زندانی بوسیله سربازان از زندان بیرون آورده می‌شد، پتویی روی زمین پهن می‌شد، زندانی کنار اعضای خانواده اش می‌نشست و ماموری از دور به کنترل آنها می‌پرداخت. در یکی از همین نوع ملاقات‌ها که میان رفیق سلیمان و خانواده اش صورت می‌گرفت، رفیق سلیمان که در فرست فراخواندن از زندان تا هنگام ملاقات، توانسته بود نامه‌کوچکی را بنویسد، آن را مخفیانه به خانواده اش داد. در این نامه تاکید شده بود که به رفیق محمود (پرویز حکمت جو) برسانید که آفتایی نشود، محله تهرانچی را تخلیه کنید و چاپخانه را به محل دیگری ببرید و ... تمام این توصیه‌ها به موقع عملی شد و جلوی ضربات جدید را گرفت.

رهبری حزب، به ویژه رفیق رادمنش، می‌کوشید برای احیاء مجدد سازمان‌های حزبی رفقاء تازه نفس را به میدان مبارزه بیاورد. رفقا علی خاوری و پرویز حکمت جو (برای بار دوم) به ایران می‌آیند. این رفقا با وجود خطرات جدی و همه جانبه‌ای که جان آنان را تهدید می‌کرد، فداکارانه پای به میدان خون می‌گذارند. اما پس از مدتی، آنها نیز در ایران دستگیر می‌شوند و بدین ترتیب دور تازه ای از حماسه مقاومت توده ایها در زندان شکل می‌گیرد.

پس از دستگیری رفقا خاوری و حکمت جو و ... بار دیگر رفقاء قبلی و از آن جمله رفیق دانشیان نیز مجدداً زیر شکنجه‌های وحشیانه دژخیمان رژیم قرار می‌گیرند. کمیته مشترک، زندان قزل قلعه و قرارگاه دژبان از فریاد این زندانیان به خود می‌لرزد. «ساقی» رئیس زندان قزل قلعه خصوصیات ویژه ای داشت. او به زندانیان مقاوم احترام می‌گذاشت و آنها را «آقا» خطاب می‌کرد. بالعکس به آنایی که ضعف نشان می‌دادند: «تو که ... نداری چرا توده ای شده ای؟!» او در یکی از روزهای ملاقات‌به خانواده این زندانیان می‌گوید: «اینها انسان نیستند، آهن هستند!»

سرانجام بیدادگاه‌های نظامی این رفقا در قرارگاه دژبان آغاز شد. دفاعیات رفقا خاوری و حکمت جو در حقیقت به محاکمه رژیم ستم شاهی منجر شد.

زنده یاد، رفیق احسان طبری، در یکی از سروده‌های خود تحت عنوان علی خاوری و یارانش اشاره به همین جلسه دادگاه دارد و می‌نویسد:

در پس یک چهره محجوب و خامش، روح سرکش؛

در نگاهی چون زلال آسمان، جانی چو آتش؛

جنیش کشتی ایمان را در این بحر مشوش

ناخدایی بی خلل بودی: متین، خونسرد، بی غش

آفرین، مردانه رفتی، پاک بودی، نغز گفتی

چنگ اندر ژنده هستی زدن با عجز و خواری،

صبح را از یاد بزدودن زخوف شام تاری،

وزصف رزم آوران از بیم جان گشتن فاری،

نیست هرگز کار مردی چون تو، این آشفته کاری

پاسداری تیز بین بودی و در سنگر نخفتی

در کنار تو رفیقانی چو پرویز و سلیمان،  
در دل بیدادگاه شاه، نگستند پیمان،  
شعله ور از شور وجدان، بهره ور از نور ایمان،  
ایزد تاریخ را بودند، یارانی بفرمان.

با چنین یاران برو تا در ره لغزان نیفتی!

فخر بر آن راد مردانی که مرد کار بودند،  
تا دم دارفنا، در رزم خود پادر بودند،  
در قبال خدوعه یغم‌گران بیدار بودند،  
خواجۀ گفتار نی، بل خواجۀ کردار بودند.

بی عمل پوج است، ور خود در معنی بسفتی.

رفیق سلیمان نیز بمتابه یک کارگر توده ای در بیدادگاه نظامی شاه با جملاتی ساده، ولی پر مغز، به دفاع از حزب خود پرداخت. او نزدیک یک دهه در زندان ماند. حتی در یکی از اعتصاب های زندانیان، در زندان شماره ۳، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و بینایی یکی از چشمانش را از دست داد.

در یکی از روزهایی که خانواده رفیق سلیمان و رفیق مادر، مادر حکمت جو، برای گرفتن برگ ملاقات به دادرسی ارتش رفته بودند، دادرسی ارتش رو به همسر رفیق سلیمان کرد و گفت: « خانم شما زن ساده ای هستید و شوهرتان خائن است، تو برو طلاق بگیر و بدنیال سرنوشت خودت باش ». همسر رفیق دانشیان در جواب گفت: « من از شوهرم بدی ندیدم، او می خواهد همه انسانها خوب زندگی کنند ». دادرس ارتش که از این جواب عصبانی شده بود، رو به مادر پرویز کرد و گفت: « تو چی میگی؟ تو که پسرت خائن است، به مملکت خود خیانت کرده، فرار کرده و... ». رفیق مادر دگمه پیراهن خود را باز کرد و با دست روی پستانهای خود زد و گفت: « کسی که از این پستان شیر خورده باشد، به وطنش خیانت نمی کند. خائن توئی که به بهای خیانت به وطنست، ستاره ها را روی دوشت جمع کرده ای !! ». دادرس ارتش که سخت برآشته بود، گفت: « بروید گم شوید، زندانی های شما ملاقات ندارند ». »

سرانجام رژیم ستم شاهی نیز همانند رژیمهای ضد مردمی، به زباله دان تاریخ افکنده می شود. انقلاب ۲۲ بهمن پیروز می گردد. ولی رفیق حکمت جو مدتھاست که شهید شده و رفیق خاوری از آخرین زندانیان سیاسی است که از زندان آزاد می گردد و بلا فاصله به چاپ اولین شماره نامه مردم در ایران با زنده یاد رفیق جوانشیر اقدام می کند.

در فضای ایجاد شده پس از پیروزی انقلاب، رفیق سلیمان دانشیان دبیر سندیکای کارگران ساختمانی می شود و از نزدیک با فعالیت های « انجمن همبستگی » همکاری می کند. نه بیماری شدید دیابت و نه بیماریهای دیگر که حاصل سالهای زندان بود، او را از فعالیت باز نمی دارد. می توان در مورد تک تک افرادی که در فاصله سالهای ۳۲ تا ۵۷ در این سازمانها بفعالیت حزبی پرداختند مطالب فراوانی نوشت که از حوصله این نوشته خارج است. تنها یک مسئله باقی می ماند که نباید آنرا فراموش کرد. و آن اینکه در بررسی تاریخی آن سالها، باید همه رویدادها را بطور منصفانه مورد داوری قرار داد. در طی این ۲۵ سال، هزاران انسان پاک پاخته و از جان گذشته، با ایثار جان و با تحمل

مشکلات فراوان و طاقت فرسا، در راه ادامه کاری حزب و آرمان‌های والای حرب فداکاریهای فراوانی کردند. آنها یکه برای ارضای افکار تنگ نظرانه خود، فعالیت این دوره حزب را در رخته شهریاری در حزب خلاصه می‌کنند، به سیمای مردمی حزب تیغ می‌کشند. آنها در هر مقام و مرتبه و با هر درجه سواد و دانش که باشند، در بهترین صورت به یک قضاوت غیر عادلانه و ناجوانمردانه اقدام می‌کنند که جز به معنی ناسپاسی نسبت به این انسانها نیست.

طی این ۲۵ سال، در زندگی حزب ما همانند سایر سالهای فعالیت حزب، نشیب و فرازهای فراوانی وجود دارد که در این نوشته کوشیده شد به گوشه هایی از آن اشاره شود. در این نوشته، هدف آن بود که با یادآوری خاطراتی در باره رفیق سلیمان دانشیان، بار دیگر به آن انسانهایی که در سالهای سیاه خفغان و در فضای زهرآلود و سخت ستم شاهی، جوانمردانه و به خاطر اعتقادات خود به آرمانهای حزبی پای به میدان مبارزه گذارند، درود فرستاده شود.

و خطاب به همه رفقایی که در آن سالها گاهی مورد بی مهری نیز قرار گرفتند، ولی ایمان خود را به حزب و آرمان‌های والایش تا آخرین دم زندگیشان حفظ کردند، گفت: رفقا! شما هر گز فراموش نخواهید شد!



# «ما باز می گردیم»

ما همنشین آفتاییم  
که سایه های انبوه ابر تهمت  
خاموشمان نکرد!  
و باز می گردیم  
به قله هایی که مویایی مردگان  
بر فرازش،  
پرچم فتح افراشته اند!  
با شما،  
ای نبیره هایمان  
از شب زمین می گوئیم  
از دموکراسی!  
از پروستریکا!  
از گلاسنوت!  
و شرف اجداتان  
که پادوهای خدايان سرمایه  
قربانیش کردند!  
ما، فرزندان آفتاییم  
فرزندان باران و گندم و نور  
فرزند رنج  
ما ققنوسیم،  
در جنگ هزار باره آتش.  
در همه سلول های جهان  
شکنجه شدیم!  
اعدامان کردند!  
به گناه آنکه آتش مقدس را  
از خدايان روبدیم!  
در قربانگاه فاشیسم،  
در زندان های ایران  
در ایرلنده،  
در آفریقا  
در جنگل های بولونی  
اما سایه های انبوه ابر تهمت  
خاموشمان نکرد!  
ما، باز می گردیم،

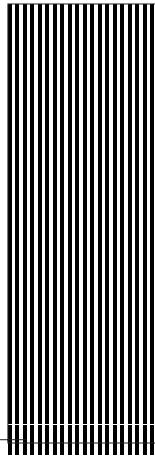
ما، باز می گردیم  
با عطر سنبله ها  
با خجری در کتف!  
و چرا غی در دست.  
از شب زمین باز می گردیم  
به گناه آنکه آتش مقدس را،  
چونان پرومته  
از خدايان روبدیم!  
ما، بی گمان باز می گردیم  
به قله هایی که ناخواسته،  
از فرازشان سقوط کردیم!  
با سلاح شگرف تاریخ  
با قهرمانان تیرباران شده  
در سانتیاگو،  
با انگشتان بریده خارا  
و گیتاری،  
که شعر رهایی می نواخت  
با خاکستر اجسامان  
در هیروشیما!  
با حسدهای باد کرده مان  
در آبهای اندونزی!  
با بدن های تکه تکه شده مان  
در ویتنام!  
و با شما  
سخن می گوئیم،  
ای نبیره هایمان  
با میلیون ها دهان  
که خدايان سرمایه و غارت  
به گلوله بستند!  
ما، بی گمان باز می گردیم  
با نان و صلح،  
با عطر سنبله ها  
و رویاهای سوخته انسان،  
در شب زمین.

با خنجری در کتف!  
 و چراغی در دست  
 با عزمی به سختی پولاد  
 با دل هایی پر امید  
 و سرنوشتی  
 که سزاوارش نبودیم!  
 زیرا قاطعانه ایمان داریم که زمین  
 جولانگاه اندیشه های مرده نیست!  
 با شما!  
 ای نبیره هایمان  
 از شب زمین می گوییم  
 از زندگی اجدادتان  
 که سزاوار نام بلند انسان نبود!  
 و نوید می دهیم،  
 بر سیاره ای امن خواهید زیست  
 بر جغرافیای انسانی زمین  
 زیرا قاطعانه ایمان داریم  
 که سرمایه،  
 کلام آخر تاریخ نیست! ...

م. نوید

# نقش اجتناب ناپذیر اقتصاد سیاسی

## کامران بهار



در جهان کونی بدون اغراق می توان گفت که «اقتصاد» یکی از مهم ترین و بعرنج ترین زمینه های فعال و انفعالات تمامی جوامع بشری در سطح محلی و بین المللی است. با وجود تعاریف و بحث های گوناگون کلاسیک و جدید، در مجموع، برخورد به مقوله اقتصاد را می توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد: اقتصاد کارشناسانه و اقتصاد سیاسی.

### اقتصاد کارشناسانه

با استفاده از آمار، فنون ریاضی و حسابداری، روند تغییرات را در سطح اقتصاد کلان (Macro-economics) و یا اقتصاد خرد (Micro-economics) مورد مطالعه و اندازه گیری قرار می دهد. مثلا در جایی کارشناسی اقتصادی در یک موسسه موظف می شود که با در نظر گرفتن نرخ تورم، بهره بانکی، اندازه گیری و پیش بینی عرضه و تقاضا و هزینه تولید، قیمت اجتناس و ظرفیت تولید آن موسسه را تعیین کند و در جای دیگر کارشناسی اقتصادی در سطح بسیار وسیع تر بودجه سالانه یک کشور را محاسبه و اثرات مستقیم و جنبی آن را پیش بینی می کند. در عمل بخشی از کارشناسی اقتصادی نظام سرمایه داری با تکیه بر امار صحیح و روش های ریاضی بسیار سیستماتیک دارای عملکرد عینی نسبتا دقیقی است (عموماً فقط در کشورهای پیشرفته سرمایه داری). ولی بخش دیگر آن بر پایه فرضیات و پیش بینی های ذهنی در مورد روحیه انسان ها، در زمینه هایی مانند ارجحیت دادن به نقش انسان انفرادی در مقابل مشارکت مادی انسان ها در اجتماع، اهمیت تقدیس رقابت جویی و نفع شخصی، تئوری بافی در مورد روحیات جامعه مصرفی و غیره قرار دارد. این بخش ذهنی کارشناسی اقتصادی سرمایه داری برخلاف تظاهر به عدم جانبداری سیاسی - اجتماعی و دقیق بودن، بالعکس هدفمندانه همان یافته های سیستماتیک و عینی کارشناسی را در لفافه انواع نظریه های غیر قابل اثبات و به نفع طبقه سرمایه دار و آزادی سرمایه مورد استفاده قرار می دهد. برای مثال در دو دهه گذشته در بسیاری از کشورهای جهان (و از جمله در ایران) پی ریزی اقتصاد بر محور آزادی سرمایه - بازار آزاد و پیاده کردن سیاست تعدیل اقتصادی، در عمل افزایش سلطانی بیکاری ساختاری و فقر را به صورت اجتناب ناپذیر به دنبال داشته است. کارشناسی اقتصادی در بسیاری موارد حجم این بیکاری و حتی فقر را می تواند اندازه گیری بکند و کرده است ولی بسیاری از همان کارشناسان و

سياست گذاران اين بيكاري عظيم و فقر گستره ناشي از آن را پديده اي لازم و مفيد در بطن فرضيه ها و سياست هاي مشمئز کننده مانند «سياست رياضت کشي» (Austerity Policy) توجيه کرده و بر پایه آن زندگی بهتری را به تودها وعده می دهد. اين دسته کارشناسان اقتصادي در دنباله استدلال می کنند که به دليل روحيات و ذهنیت انسانی، افزايش بيكاري و افت ارزش کار (سطح زندگی) به نوبه خود باعث تشویق زحمتکشان به رقابت کار بيشتر می شود! و اين طبیعت انسان است! جالب است که همین رویه تحلیل درباره روحيات انسانی در مورد ثروتندان و صاحبان سرمایه برعکس است، زيرا استدلال می شود که افزايش ثروت و امنیت سرمایه گذاري در سوداگری تنها راه تشویق و جذب آنان به فعالیت است! بنابراین در سطح وسیع و عمیق فعل و انفعالات اقتصادي (برای مثال برنامه ریزی اقتصاد ملی و شرکت های فرامملی) چیزی به نام کارشناسی اقتصادي بی غرضانه و به دور از سياست وجود ندارد و به غير از محدود بحث های آکادمیک در زمینه های مشخص تجربی و محدود به فنون محاسبه و اندازه گیری معیارها نمی توان بدون در نظر گرفتن منافع متضاد و یا همسان انسان ها مقوله «اقتصاد» را مورد تجزیه و تحلیل واقعی و برنامه ریزی صحیح قرار داد.

### اقتصاد سیاسي

در اينجاست که اهمیت نقش اجتناب ناپذير «اقتصاد سیاسي» در تجزیه تحلیل مجموعه فعل و انفعالات اقتصادي- اجتماعی را می توان به وضوح ديد که به صورت هدفمند نقش انسان ها، يعني روابط و مناسبات اجتماعی انسان ها در امر سازمان دهی تولید و تقسیم نعم مادی حاصله را عامل اصلی شناخت مقولات و سياست گذاري اقتصادي تشخيص می دهد. هدف از کاربرد علم اقتصاد سیاسي شناخت صحيح تراز ساختار اقتصادي «زيربنا» يا پایه جامعه، جایگاه هر يك از طبقات و گروه های اجتماعی، علل و انگیزه های مبارزات، تضادهای طبقاتی و جهت و سرعت تحولات بنیادی جامعه است. برای مثال وقتی که سياست گذاران و کارشناسان اقتصادي يك دولت رشد اقتصادي سال جاري و يا برنامه چند ساله آينده را به وسیله آمار (به فرض دقیق) و شاخص های «تولید ناخالص داخلی»، نرخ تورم و غيره اعلام می نمایند- از نقطه نظر اقتصاد سیاسي مارکسیستی اين اندازه گیری ها و محاسبات بی اهمیت نیستند، ولی آنها را شناخت و تبیین ناقص و يك طرفه بی از مسائل بنیادی اقتصادي می داند. در مقابل تجزیه و تحلیل بر پایه اقتصاد سیاسي می خواهد بداند اين رشد اقتصادي مورد نظر بر پایه کدام زمینه ها و فعالیت های اقتصادي بوده و مهم تر، نقش و سهم طبقات و گروه های اجتماعی در تولید و تقسیم آن چیست؟ مثال ديگر: در مورد پدیده موسوم به «جهانی شدن» علم اقتصاد سیاسي بدون غوطه ور شدن در انواع تعاریف فرعی در مورد فن آوري مدرن و مقولات ذهنی مانند «دهکده جهانی» و خوش بینی های بدون پایه مانند «فرصت انتخاب بیشتر انسان ها» و غيره در صدد است که بداند اين شکل نوين سرمایه داری جهانی و رشد تولید و ثروت نجومی حاصله از آن بر پایه کدام مناسبات محلی و بين المللی قرار دارد و مهم تر به چه شکلی و در بين کدام طبقات تقسیم می گردد و جهش فن آوري همراه آن تا چه اندازه و کدام بخش از نیروهای مولده را مورد تاثیر قرار می دهد. تجزیه و تحلیل کامل اقتصاد سیاسي پدیده «جهانی شدن» خارج از حیطه اين نوشتار است. ولی بر شمردن برخی مقتضيات اساسی بررسی های

اقتصادی سیاسی «جهانی شدن» حائز اهمیت است. برای مثال از نقطه نظر اقتصادی «جهانی شدن» شکل نوین و عالی تر سرمایه داری جهانی است. در این فرایند برخلاف برخی نظریات عامیگرانه، گسترش سریع شبکه جهانی اینترنت، شبکه های ماهوارها و جز اینها دلیل ظهور و رشد جهانی شدن نیست. فن آوری های نوین که ماهیت و کنترل آنها به صورت انحصاری در اختیار محدود شرکت های پر قدرت فرا ملی است خود وسیله بی است بسیار مهم در اجرای مقاصد اصلی اقتصادی. یعنی گسترش برنامه ریزی شده و هدفمند هر چه بیشتر حیطه عمل بلامانع سوداگری کلان سرمایه داری بوسیله افزایش «اضافه ارزش». در این راستا محور عملکرد سیاسی «جهانی شدن» به پایه «تأمین امنیت سرمایه خصوصی»، «تعدلیل اقتصادی»، کوچک سازی نقش دولت در برنامه ریزی ملی برای تخصیص عوامل تولید و مخصوصاً مبارزه مستقیم با خواسته های سیاسی - اقتصادی زحمتکشان در عرصه نیروی کار ارزان بنا گشته است. به عبارت دیگر یعنی انتقال قدرت سیاسی و اقتصادی از طبقات و قشرهای زحمتکش و نهادهای اجتماعی به فوقانی ترین طبقه سرمایه داران. با تکیه بر آمار و واقعیات عینی موجود علم اقتصاد سیاسی سهولت نشان می دهد که بیش از یک دهه «جهانی شدن» تشدید فزاینده انحصاری شدن سرمایه های مالی و علم و فن آوری در تمامی عرصه ها را به همراه داشته است.

روش علمی اقتصاد سیاسی مارکسیستی به این دلیل که تحلیل مسائل را از زاویه زیر بنای مادی جامعه و تغییرات بنیادی آن شروع می کند لذا افشا کننده منافع طبقاتی و نقاط تلاقی و تضادهای مابین آنها خواهد بود. در مقابل آنچه که خود را کارشناسی اقتصادی بی طرفانه معرفی می کند عملاً با آمیختن بی مورد مسائل تکنولوژیک، ذهنیت انسان فردی و تاکید بر شاخص های ناقص اقتصادی عموماً هدفمند واقعیت موجود را با شاخ و برگ های فرعی می پوشاند.

این ادعای «علم بی غرضانه کارشناسی اقتصادی» و به دنبال آن متهم کردن «اقتصاد سیاسی مارکسیستی» به طبقاتی کردن و سیاسی کردن ساحت مقدس این علم چیزی نیست به جز تبلیغات بر ضد و مناظره آشکار و نهان با مارکسیسم در کل. البته در جواب کافی است که همانطور که لینین گوشتند می کند، بگوییم: «موضوع علم اقتصاد سیاسی "تولید ارزش های مادی نیست" (که موضوع تکنولوژی است)، بلکه موضوع آن مناسبات اجتماعی انسان ها در مدار تولید است». بنا براین نتایج بررسی های اقتصاد سیاسی در جوامع طبقاتی خواه ناخواه با منافع طبقاتی اجتماعی برخورد می کند - برای مثال در دوران گذار فئودالیسم به سرمایه داری در اروپا، آدم اسمیت و ریکاردو با وجود محدودیت های تاریخی در علم اقتصاد سیاسی بورژوازی توانستند نقش بالنده طبقه سرمایه دار و تضاد منافع آن را در مقابل فئodal ها تشخیص دهند.

می توان گفت «عینی گرایی» و برخورد «دیالکتیک» از بارزترین و مهم ترین صفات مشخصه اقتصاد سیاسی مارکسیستی در تحلیل مسائل بنیادی است. این امر به نوبه خود بر خاسته از این اصل است که مقولات و پدیده های کلیدی در نظم مناسبات اجتماعی یک جامعه مانند مقولات و پدیده ها در طبیعت دارای قانون مندی عینی هستند و می توان فرآیندهای اصلی مناسبات اجتماعی و تکامل آنها را همانند قوانین طبیعی کشف و مورد استفاده قرار داد. علم اقتصاد سیاسی مارکسیستی با اتکاء به درک ماتریالیسم تاریخی تمامی صورت بندی های جامعه بشری را همانند پدیده های مادی جهان، ولی با قوانین ویژه دیالکتیکی خود دائماً در حال حرکت و تکامل می داند و معتقد است که هر صورت بندی اجتماعی را می توان بر پایه «شیوه تولید» و تغییر آن از یک شیوه تولید به نوع دیگر مورد مطالعه

قرارداد. هدف اقتصاد سیاسی شناخت عینی زیربنای اقتصادی یعنی قوانین عام مناسبات تولید است، زیرا در تکامل شیوه تولید از یکی به دیگری یعنی مترقبی تر (مانند برده داری به فئودالیسم و بعد سرمایه داری) تحولات و تغییرات بنیادی زیربنای اقتصادی (پایه) عامل اصلی تعیین کننده است و روبنای سیاسی (مجموعه اندیشه‌ها، نظریات و نهادهای سیاسی، حقوقی، فلسفی، مذهبی، و اخلاقی) در عین حال با استقلال نسبی در مجموع و متناسب با زیربنای جدید تحول می‌یابند و نه بر عکس!

کارل مارکس این واقعیت بدیهی و اصل مهم را به صورت ساده و بسیار جالبی عنوان می‌کند: «انسان‌ها نخست باید بخورند، بنوشنند، مسکنی داشته و لباسی پوشند تا بتوانند به سیاست، علم، هنر، مذهب و غیره بپردازنند. بنابراین تولید وسائل مادی ابتدایی زیست و بنابراین درجه تکامل اقتصادی هر خلق یا هر دوران پایه‌ای را تشکیل می‌دهد که بر روی آن نهادهای دولتی، نظریات قضایی، هنر و حتی اندیشه‌های مذهبی انسان‌های مربوطه فرا می‌روید. پس از روی پایه است که باید اینها را توضیح داد و نه بر عکس، آن طور که تا به حال معمول بوده.»

علم اقتصاد سیاسی مانند هر علم دیگر در رابطه با دیگر علوم و یافته‌های آنها دارای اسلوب و کشفیات مربوط به خود است و به همراه دانش بشر در تمام عرصه‌ها در حال تکامل است. در عین حال علم اقتصاد سیاسی بنا به محدودیت‌های تاریخی نمی‌تواند جوابی یکباره برای تمامی پدیده و مقولات اقتصادی-اجتماعی که خود نیز در حال حرکت هستند داشته باشد. البته قابل توجه است که بسیاری از کشفیات بنیادی اقتصاد سیاسی مارکسیستی در رابطه با نظام سرمایه داری، مانند «اضافه ارزش»، «خصلت کالا»، «تضاد بین کار اجتماعی و سرمایه خصوصی»، «مرحله امپریالیستی و انحصاری سرمایه داری» و غیره با گذشت زمان و تکامل خود سرمایه داری، هنوز کاملاً پا بر جا مانده اند. باید متذکر شد که همانند دیگر زمینه‌های علمی، در اقتصاد سیاسی نیز برخورد ذهنی اراده گرایانه و جزم گرایانه به واقعیات و عدم پویایی در به کار گیری این علم در عمل منجر به اشتباهات و صدمات عظیم سیاسی، تا حد انحراف از واقعیات خواهد شد. برای مثال در اتحاد جماهیر شوروی سابق ارزیابی نادرست از تضادهای اقتصادی-اجتماعی دوران گذار به سوسیالیسم و برخورد اراده گرایانه در مورد رسیدن به مرحله سوسیالیسم پیشرفتی در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی (اکتبر ۱۹۶۱) باعث اتخاذ آنچنان سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی شد که به دور از واقعیت موجود، ساختمان «جامعه کمونیستی» را هدف خود قرار داد. ادامه این اشتباه اساسی در عدم کاربرد صحیح علم اقتصاد سیاسی آموزنده است، زیرا در دهه‌های بعد، عدم رشد تضعیف و کژدیسگی سوسیالیسم را به همراه داشت. قابل تذکر است که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، کم نبودند نیروهای چیزی که بر اساس نتیجه گیری ذهنی و بدور از واقعیات مرحله رشد کشور و بافت طبقاتی، ایران را در مرحله انقلاب سوسیالیستی ارزیابی می‌کردند. قابل توجه است در آن دوران بسیاری از این قبیل نیروها تذکرات و تحلیل‌های واقعی تر حزب توده ایران، مخصوصاً در مورد مرحله دمکراتیک ملی را مورد شدیدترین انتقادات و حملات قرار می‌دادند.

در کشور ما به دلیل وجود روبنای سیاسی رژیم‌های دیکتاتوری خشن هر نوع تفکر و دگر اندیشی بر پایه اقتصاد سیاسی بلا فاصله به اتهام توده ای بودن شدیداً سرکوب گشته و می‌شود. آقای بازیزید مردوخی (پژوهشگر ارشد مسایل اقتصادی ایران) در مصاحبه خود با روزنامه «هم میهن»، ۱۰ اسفند ۷۸، به این سوال که چرا اقتصاد سیاسی در ایران محجور مانده است و رسانه‌ها و مطبوعات به آن

توجه ندارند و چرا در تدریس علم اقتصادی در دانشگاه‌ها کشور درسی به نام آن نداریم، به درستی این جواب را می‌دهد: «دلیل اصلی اش این است که این شیوه تحلیل اقتصاد سیاسی را در ایران، مارکسیست‌ها انجام می‌دادند که به رابطه بین طبقات و سهم برآنها می‌پردازد. با توجه به این که آن روش، یا رنگ سیاسی و حزبی داشت و این احزاب هم دچار محدودیت‌ها و فشار حکومتی شده بودند، کم کم علم اقتصادی که در ایران درس داده می‌شد به طور کلی کنار گذاشته شد. اگر سنت مارکسیستی اقتصاد سیاسی در دانشگاه‌های ایران تعقیب نشد به دلیل ترس سیاسی و ترس از برچسب خوردن بود و معناش این نیست که نباید چنین تحلیل‌هایی در دانشکده‌های اقتصادی وجود داشته باشد یا تحلیل‌های نادرستی است.»

در تایید جواب آقای بازیزد مردوخی باید توضیح زنده یاد رفیق جوانشیر (فرج الله میزانی) در کتاب «اقتصاد سیاسی شیوه تولید سرمایه داری» (چاپ حزب توده ایران ۱۳۵۷) را در مورد برخورد متحجر و ارتجاعی نظام ستم شاهی با علم اقتصاد سیاسی را متذکر شد (صفحه ۱۳): «در جامعه کمونی ایران جانبدار و طبقاتی بودن علم اقتصاد سیاسی را نه تنها می‌توان با چشم دید، بلکه می‌توان مزه آن را با شلاق و زندان و انواع شکنجه‌های قرون وسطایی چشید. آموزش علم اقتصاد سیاسی، صاف و ساده قدغن است و داشتن کتاب علم اقتصاد مارکسیستی جرم محسوب می‌شود. رژیم حاکم ایران که دانسته مشغول گسترش هرچه وسیع تر مناسبات سرمایه داری در شهر و ده ایران است از یک سو علم واقعی اقتصاد سیاسی را به شدیدترین وجهی ممنوع کرده و از سوی دیگر با دست کاری علنی در علم اقتصاد به فریب توده‌های ستم می‌کوشد تا جاییکه در حرف حتی از سرمایه داری هم انتقاد می‌کند و هدف خود را ایجاد جامعه‌ای با نام و نشان‌گنگ نظیر «تمدن بزرگ»، «جامعه تعاونی» و غیره اعلام می‌دارد و مدعی است که از هرگونه ایدئولوژی «وارداتی» و هرگونه «ایسمی» فارغ است و در مقیاس ملی و با مفاهیم ایرانی می‌اندیشد و در نه قالب طبقاتی... ولذا ضمن فراغت کامل از هر گونه «ایسمی» لازم می‌داند این کلمه را تغییر دهد و به جای آن کلمه «کاراما» به جای «کارفرما»، تا چنین وانمود شود که نقش سرمایه دار در تولید نقش مفید و مولد بوده.» قابل تأمل است که رژیم ولایت فقیه نیز در مبارزه با علم و واقعیت موجود دست به این نوع شعبده بازی فریب کارانه و ناشیانه مانند «اقتصاد اسلامی»، «راه سوم»، استفاده از عباراتی مانند «صاحبان سرمایه» به جای «سرمایه دار»، «مستضعف و محروم به جای کارگران و یا زحمتکشان» دست زده است و می‌زند تا خود را فارغ از نظام سرمایه داری نشان دهد.

البته نکته قابل توجه و همینطور بسیار اسفناک در اینجاست که در مدت کوتاهی بعد از سرنگونی رژیم شاه دقیقا همان رویه تاریک اندیشی و دشمنی با علم اقتصاد سیاسی و خفه کردن هر آنچه که به نفع زحمتکشان بیان می‌شود نیز به وسیله رژیم ولایت فقیه ادامه پیدا کرد. رفیق جوانشیر از محدود نویسنده‌گان و متفکرین اقتصاد سیاسی مبارز بر ضد نظام شاه بود که در سیاه چال‌های قرون وسطایی ولایت فقیه در مقابل کسانی از قمash سعید اسلامی و شریعتمداری‌ها قرار گرفت تا او را مجبور به توبه و پس گرفتن نوشته‌های اقتصاد سیاسی اش نمایند. او توبه نکرد و بر سر مواضع سیاسی و علمی خود ایستاد و سرانجام او را بر پایه اتهامات قرض گرفته از سواواک رژیم شاه، ده سال بعد از چاپ کتاب «اقتصاد سیاسی» اش به همراه دیگر فرزندان کشور، در جمهوری اسلامی به قتل رساندند (فاجعه ملی سال ۱۳۶۷)، تا شاید بار دیگر بتوان با رُعب، قدغن کردن، تزویر و ترویج انواع

نظرات غیر علمی قرون وسطایی به جنگ با علم و واقعیات عینی رفت و بتوان احتیاجات مادی-اجتماعی توده‌ها را با توصیه به ریاضت کشی به دنیای دیگر موکول کرد. این است جوابی مختصر ولی عمیق تربیه سوال روزنامه «هم میهن» از آقای مردوخی در مورد سرنوشت اقتصاد سیاسی در کشور ما تا به حال. البته در حال حاضر همانطور که از بطن سوال و جواب آقای مردوخی بر می‌آید با وجود فراز و نشیب در فرآیند و نظرات جنبش اصلاح طلبی باید اذعان کرد که در چارچوب جبهه دوم خرداد و مخصوصاً نیروهای عمدۀ و رهبری آن اثری از یک درک و برخورد عینی گرایانه به مسائل بنیادی اقتصادی مخصوصاً بر پایه علمی اقتصاد سیاسی مشاهده نمی‌شود. به جای آن عمدۀ رهبری سیاسی و مفسرین تئوریک اصلاح طلبان (برای مثال در روزنامه‌های مستقل قبل از تعطیلی) با درکی مخدوش از دست راستی ترین تئوری‌ها مانند «نولیبرالیسم اقتصادی» و پدیده‌هایی مانند «جهانی شدن» و بدون توجه به واقعیات و قانون مندی‌های عینی بین روبنای سیاسی و پایه اقتصادی به صورت اراده گرایانه عملکرد محوری سرمایه خصوصی کلان- بازار آزاد را تنها راهبرد موجود دگرگون سازی اقتصادی- اجتماعی می‌دانند. حتی در برخی استدلالات توسعه سیاسی و مبارزه در راستای آزادی را مشروط به این مدل اقتصادی یعنی «آزادی و امنیت سرمایه» و بازار آزاد قلمداد می‌نمایند. برای مثال برخورد و عکس العمل عقیم رهبری جبهه دوم خرداد نسبت به تصویب لایحه عدم شمول کارگاه‌های پنج نفره به وسیله مجلس پنجم و یا فرار و جا خالی کردن از هر برخورد و یا حتی بحث حول اقتدار بی‌چون و چرای سرمایه داری تجاری و بورژوازی بوروکراتیک در اقتصاد کشور، و تبلور سیاسی آن در نهادهای رژیم ولایت فقیه را باید از یک سو به دلیل بی‌تجربگی (که مستلزم زمان است) و از سوی دیگر به دلیل طیف ناهمگون (منافع مادی طبقاتی متفاوت) و نهایتاً به دلیل نبود بعد اقتصاد سیاسی در تحلیل‌ها و برنامه‌ریزی بسیاری از اصلاح طلبان دانست.

نتیجه اینکه در مرحله کنونی مبارزه بر ضد رژیم استبدادی ولایت فقیه حداقل منافع مشترک تمامی نیروهای مخالف استبداد ایجاد می‌کند که نوک تیز پیکان فعالیت خود را هر چه بیشتر متوجه مرکز تقل ارتتعاج حاکم و نهادهای آن سازند. در عین حال باید توجه داشت اصلاحات و تحولات بنیادین در کشور ما نمی‌تواند تنها در طرد روبنای سیاسی استبدادی موجود خلاصه شود. تجربه چند سال اخیر نشانگر این واقعیت است که محدود کردن مبارزه به پیکار سیاسی بر ضد نیروهای ارتتعاجی حاکم بدون در نظر گرفتن خواست‌ها و مطالبات مبرم اقتصادی - سیاسی (یعنی مبارزه برای عدالت اجتماعی) در عمل می‌تواند منجر به انفعال روند اصلاحات از توده‌های محروم شود و در کل به روند تحولات لطمۀ وارد آید. بحث اولویت میان «توسعه اقتصادی» و «توسعه سیاسی»، بحثی است انحرافی و سیاست‌های کوتاه و دراز مدت جنبش باید با درک رابطه عینی و حساس میان تغییرات روبنای سیاسی و زیر بنای اقتصادی تنظیم گردند. در این راه پر پیچ و خم و مبارزه دشواری که جنبش مردمی پیش رو دارد تکیه بر علم اقتصاد سیاسی برای مدافعان منافع مردم میهن ما پر اهمیت و اجتناب ناپذیر است.

این شب سرد، همه ما را به دلک و دیوانه مبدل خواهد ساخت.  
از نمایشنامه: لیر شاه (شکسپیر)

## خنده و کمدی در جهان جباران تاریخ

دیکتاتورها، در عین مخوف بودن، خنده آور هم هستند!  
آخرین شکل تاریخی - جهانی هر نظام پوسيده  
مرحله کمدی آن است!

### رکن الدین خسروی

«گابریل گارسیا مارکز» نویسنده بزرگ کلمبیایی در یکی از شاهکارهایش: «پاییز پدر سالار» زندگی نامه «یک دیکتاتور» آمریکای مرکزی را در کشوری نامعلوم در «کاراییب»، با قلمی ساحرانه، به تصویر می کشد. «پدر سالار» عصاره تمامی دیکتاتورهای تاریخ بشریت است. ماجرای «جانوران قدرت»، جانورانی که قدرت آنان را به تباہی می کشد و مسخ می کند. «دیکتاتور» تبلوری است از مهیب ترین جنون ها، توحش ها، بلاحت ها و مضحکه ها، بیهودگی ها و عجزها، سفاکی ها و قساوت های موجود در همه استبداد های سیاه تاریخ، با مایه هایی از طنز و خوف، از وهم و مالیخولیا. (۱)

داستان همچون «أورتو» یک سمفونی عظیم هراس آور، چنین آغاز می شود: «آخر هفته، کرکس ها، به ایوان های کاخ ریاست جمهوری، هجوم بردن، به ضرب منقار، تور سیمی پنجره را گشتند، با بال هایشان، هوای راکد، در چار دیوار کاخ را، به حرکت درآوردن، و سحرگاه دوشنبه، شهر، زیر نسیم نیمگرم و ملايمی که از جسد بزرگ، و از بزرگی پوسيده، برمی خاست، از خواب چند ساله بیدار شد.... در این حصار منوع که گزیدگان نادری توانسته بودند، به آن راه یابند، برای نخستین بار، بوی لشه از لاشخورها، به مشامشان رسید.... و در آنجا او را دیدیم، در او نیفورم کتانی بی نشانش، با زنگال هایش و با مهمیزهایش بر پاشنه چپ، پیرتر از همه انسان ها و همه جانوران پیر خشکی و دریا، به رو، بر زمین دراز کشیده بود، دست راستش، به عنوان بالش، زیر سرش تا شده بود، همان گونه که هر شب، در همه شب های دراز زندگی اش، زندگی یک جبار منزوی، خفتۀ بود... بازشناختن او، حتی اگر از حمله کرکس ها مصون مانده بود، ناممکن بود، زیرا هیچ یک از ما هرگز او را ندیده بودیم...» (۲)

### مفحکه تاریخ

«کارل مارکس» در تفسیر ماتریالیستی حیات جامعه، ماهیت درونی پدیده‌های کمیکی را که در جریان تکامل تاریخ روی می‌دهند با اشاره به این نکته توضیح می‌دهد که نظام فئودالی آلمان قدیم، یک پدیده کمیک و مسخره آمیز بود نه یک پدیده ترازیک، زیرا در این جامعه، محدودیت‌های تاریخی، شکل فاسد طبقاتی به خود گرفته بود. این جامعه با نظام نوینی که در حال شکل‌گیری بود، می‌رزمید. «مارکس» مقاومت آن را در مقابل نیروهای نوین جامعه، در زمرة پدیده‌های کمیک تاریخ به شمار آورد... در این زمینه می‌نویسد: «نظام موجود آلمان، که در موقعیت نادرست تاریخی قرار گرفته است، اصول بدیهی و پذیرفته شده را وقیحانه نقض می‌کند، و نظام کهن را در شکل پوج و بی محتوای آن در معرض دید جهانیان قرار می‌دهد، فقط تصور می‌کند که به خود باور دارد و از همه جهان می‌خواهد تصور کنند به آن باور دارند. اگر این نظام به ماهیت خود باور داشت، آیا می‌کوشید آن را زیر پوشش ماهیتی بیگانه پنهان دارد و در سفسطه و دور وی پناه جوید؟ نظام کهن موجود فقط کمدين یک نظام جهانی است که قهرمانان راستین آن دیگر وجود ندارند.» (۳)

### نهادهای مخفوف ترین و خنده آورترین مود سیاره

«پاتریسیو آراغونس»، یکی از شخصیت‌های داستان «پاییز پدر سالار»، در لحظه‌های پایانی زندگی - به علت مسمومیت - جرات می‌یابد تا حقیقت وجودی «دیکتاتور» را عربان سازد: «ژنرال من! شما را برای مدت کوتاه با دنیای گه تان تنها می‌گذارم، چون قلبم گواهی می‌دهد که ما به زودی یکدیگر را در اسفل السافلین ملاقات خواهیم کرد.... این را بدون کمترین رودر واسی می‌گوییم... شما اورنگستان را مدييون توب هایتان نیستید، بلکه مدييون انگلیس ها هستید که شما را روی آن نشاندند و بعد هم یانکی ها، با یک جفت خایه زره ناوشنان، شما را حفظ کردند... و از آن به بعد، اگر دیگر، نشین تان را از صندلی جدا نکردید، نه از اراده، بلکه از ناتوانی بود، اعتراض کنید، چون می‌دانید روزی که شما را در خیابان، در لباس یک آدم معمولی ببینند... می‌ریزند سرتان تا تقاضا کشتار «سانتا ماریا دل آلتا» (Santa Maria del Altar) را، تقاص شکنجه زندانی هایی را که در سیاه چال های دژ بندر، می‌اندازند تا سوسمارها، آنها را زنده زنده ببلعند، تقاص شکنجه آدم هایی را که زنده زنده پوست می‌کنند و بعد پوستشان را به عنوان درس عبرت، برای خانواده می‌فرستید، پس بدھید.» (۴)

### گذاری به درون تاریخ: کمدمی چیست؟

«در اسطوره‌ها، اولین خنده‌ای را که می‌شناسیم، خنده «اویس» (۵) است و آن هنگامی بود که این پهلوان باستانی، سیکلوب (Cyclops) غول یک چشم را کور کرد. خنده «اویس» در واقع قهقهه کسی است که از چنگال ترس و اضطراب گریخته است. اکثر روانشناسان «خنده» را انفجار نیروهای متراکم از ترس تعریف کرده‌اند.» (۷)

«ارسطو» در کتاب «هنر شاعری» می‌نویسد: «کمدمی تقلید کسانی است که از حد متعارف بدتر باشند، ولی نه از حیث هرگونه عیب «نقض»، بلکه از حیث زشتی‌های خنده‌آور. و آن عیب یا خطایی را خنده آور می‌گوییم که دیگران «تماشاگران» را از آن درد و گزندی نرسد و چنان که نقاب‌هایی که

بر چهره می گذارند، رشت و بد شکل است، لیکن موجب خنده می گردد و کسی «تماشاگران» را، رنج و زیان نمی رساند.» (۸)

در یونان باستان، هر ساله به افتخار «دیونی سوس» Dionysos ایزد باروری، گیاهی و شراب، چهار جشن در: دی ماه، بهمن ماه، اسفند ماه و فروردین ماه برپا می شد. در این مراسم آیینی، در وصف اعمال برجسته «دیونی سوس» شعرهایی، به شکل آواز، همراه با رقص می خواندند که دیترامب Dithyramb نامیده می شد. گروهی به لباس ساتیرها "Satyr" (۹) و گروهی به لباس مردگان در می آمدند و به این طریق نشان می دادند که «دیونی سوس» فرمانروای زندگی است و توانایی آن را دارد که به مردگان و طبیعت زندگی دوباره ببخشد.

«ارسطو» در «هنر شاعری» می گوید: «تراژدی از شعرهای «دیترامب» منشاء می گیرد و «کمدی» از شعرهای فالیک Phallic (۱۰).

واژه کمدی «کمدیا» ترکیبی است از دو کلمه یونانی: کوموس "Comos" معنای شوخی و لودگی و، اود "Ode" به معنای آوازهای شادی که در جشن های آیینی «دیونی سوس» در نکوهش نیروهای اهریمنی و زمستان، برای باروری و فراوانی محصول، خوانده می شد. در این جشن ها، برخی از شرکت کنندگان، لباس های ویژه ای بر تن و صورتک هایی بر چهره داشتند. تماشاگرانی که بر سر راه ایستاده بودند با این گروه شوخی می کردند، آنان نیز پاسخ می گفتند و تماشاگران را دست می انداختند. با گذشت زمان، این مبالغه کلمه ها (گفتگو) بخشی از مراسم شد، با نوعی میم نض غزیر یا بازی بی گفتار خنده آور و خشن روستایی و رقص آمیخته شد و نمایش «کمدی» رفته رفته، شکل گرفت.

«کمدی» به تدریج در یونان تحول یافت و در دوران «اریستوفان Aristophans (۱۱) شکوفا و به «سلاح» برندۀ انتقاد اجتماعی بدل شد.

به عقیده «ارسطو» نمایش «کمدی» بعد از «تراژدی» به وجود آمد. در «تراژدی» بازیگران از طریق عمل نمایشی Action با ایجاد «ترس» و «ترجم» و در نتیجه پالایش روان «کاتارسیس Catharsis» در تماشاگران، دیدگاه های خود را بیان می کنند و در «کمدی» با ایجاد خنده. ولی حقیقت این است که «تراژدی» و «کمدی» که ریشه در نمایش های آیینی دوران «کشاورزی» دارند، هماره توامان و دوروی یک سکه بوده اند: سوگواری برای مرگ ایزدان یا قهرمانان اسطوره ای در زمستان و شادی برای زادن دوباره آنان در فصل نوزایی طبیعت.

اشاره می کنیم به مراسم آیینی «سوگ سیاوش» در چندین هزار سال پیش از میلاد در ایران و یا مراسم کهن خنده آور «میر نوروزی» و «کوسه بر نشین» که نشانه هایی هستند از مرگ «زمستان» و آغاز «سال نو». همچنین چهره سیاه بازیگر « حاجی فیروز» در آستانه بهاران، که نمایان گرفصل «زمستان» و لباس «قرمز» او، نشانه ای از باروری و زندگی در «نوروز» است، یعنی نمادی دوگانه از «زمستان» و «سال نو» یا «مرگ» و «زندگی دوباره» در وجودی یگانه، یا به گفته دیگر تبلور «تراژیک» و «کمیک» در بازیگری به نام «سیاه». بنیادهای «آلرکن» یا «آرلو چینینو Arlec chino

شخصت خنده آور و پیچیده «کمدی دل آرته» Commedia dell'arte - در نمایش قرن ۱۶ ایتالیا- با صورتک «سیاه»، نیز از دلقک- اهریمن مناسک آیینی پیش از میلاد و قرون وسطی، نشات گرفته است.

## دیدگاه هایی گوناگون

نویسنده‌گان، فلاسفه، روانشناسان، جامعه‌شناسانی مانند: افلاطون، ارسطو، مولیر، گوگول، ولتر، کانت، برگسون، نیچه، هگل، مارکس، انگلیس، هرتسن، فروید و ... در باره «کمدی»، «هجو»، «پنهان»، «طنز» Irony، «شوخ طبعی و مطابیه» Humour، «خنده» و علل آن تحلیل و تفسیرهای گوناگونی دارند.

«مولیر» کار «کمدی» را نمایش دادن عیوب انسانی، «کانت» جوهر «کمیک» را در تضاد بین پست و عالی، «هانری برگسون» در کتابش «خنده» آن را پاسخ اجتماعی برای رفع شدن معايب و نواقص جامعه می‌دانند. «برگسون» معتقد است: «آن جنبه از فعالیت انسان که به جماد تبدیل می‌شود و به خاطر عدم انعطاف، حالتی ماشینی پیدا می‌کند، باعث خنده می‌شود.» (مانند «چارلی چاپلین» و حرکات ماشین وار او در فیلم «عصر جدید»). «هگل» معتقد است که در «کمدی درستی فضایل کلی دوباره توجیه می‌شود، ولی به شیوه ای دیگر (در مقایسه با تراژدی). کمدی ارزش فضیلت اخلاقی را با رسوا کردن پوچی و بیهودگی رذیلت اخلاقی ثابت می‌کند.» (۱۲)

«هرتسن» (۱۳) می‌نویسد: «خنده یکی از قویترین سلاح هاست علیه چیزی که از زمان عقب مانده است. ولیکن خدا می‌داند که چگونه به حیات خود ادامه می‌دهد و چون خرابه ای پرخوت، از رشد زندگی تازه جلوگیری می‌کند و ضعفا را به ترس می‌اندازد... بدون تردید خنده یکی از قوی ترین سلاح ها برای نابود کردن است... خنده بت ها و تاج های افتخار را از اعتبار می‌اندازد و شمایل های معجزه گر و قاب سیمین آنها را به تابلوهای بی ارزشی در قالب های از جلا افتاده مبدل می‌سازد.» (۱۴)

«هرتسن» و دیگر دمکرات های انقلابی روس در قرن نوزدهم، مانند «بلینسکی»، (۱۵) «چرنیشفسکی»، (۱۶) مساله «کمیک» را در پیوند مستقیم با تضادهای اجتماعی و هدف های جنبش رهایی بخش اجتماعی مطرح ساخته اند.

«بلینسکی» می‌نویسد: «خنده، با معنایی که در پس آن نهفته است، هرگز پدیده ای مجرد و بی طرفانه نبوده است. خنده صرفا یک ناظر بی طرف نیست، بلکه جنگ جویی، فعل است.» (۱۷)

## خنده مردمی خطرناک

«آونر- زیس» می‌نویسد: «خنده سلاح ترسناکی است. حتی کسانی که خود را قادر مطلق می‌پنداشند، از این سلاح وحشت دارند، زیرا می‌دانند که این سلاح، سلاحی کشنده و مرگبار است... اساسی ترین جنبه های کمیک، همیشه تضادی است بین شکل خودنما، پرطمطراق، و ظاهراً مهم پدیده ای که نشان داده می‌شود و محتوای پوچ، مبتذل و بی ربط آن.» (۱۸)

دست انداختن ایزدان، جباران، سیاستمداران دغلباز... و تماشاگران را برآنها «خنداندن» و «به اندیشیدن» واداشتن، در بسیاری از نمایش های ملت های گوناگون وجود داشته و دامنه اش تا امروز نیز ادامه یافته است. بهترین شکل برخورد با ایزدان، سرداران، دیکتاتورها و شخصیت های سیاسی و اجتماعی را در دنیای کهن، می‌توان در «کمدی» های «اریستوفان» یافت. «اریستوفان» در «پرندگان» ۴۱۴ پ. م «زئوس» ایزدان یونانیان باستان را، به صورتی مضحك در حالی که چتر آفتابی بر سر گرفته و از ترس می‌لرزد و به ایزدان دیگر خیانت می‌کند، نشان می‌دهد. در

«زئورها» ۴۲۲ پ. م «کلئون» حکمران مستبد «آتن»، در «ابرها»، ۴۲۴ پ. م «ژئوس» و دیگر ایزدان و نیز «سقراط» را مسخره می کند. «اریستوفان» در این «کمدی» ایزدان یونانی را دروغگو، دزد، خیانت کار و فاسد، می نامد.

«دلک» ها نیز، در مسیر تاریخ نمایش با شکل و یا «صورتک» های گوناگون شان، - از نمایش های آیین گرفته تا - سرمایه - سالاری دوران ما - هماره برای رسیدن به خورشید رهایی و شادمانی فردای انسانیت - با دل گریان و لب خندان - تلاش کرده اند. این مفهوم شادی و رهایی را در جهان معاصر، نیز می توان در آثار «چخوف»، «برنارد شاو»، «اوکیسی»، «برشت»، «چارلی چاپلین»، «ساموئل بکت»، «اوونسکو»، «داریوفو» و ... در عالی ترین شکل ممکن، یافت. «خنده» در عین حال که سلاحی برای افشا کردن است «همچنین منبع پایان ناپذیری است برای شادی و دلگرمی که ایمان انسان را نسبت به زندگی و هدف های آن تحکیم می کند.» (۱۹) بنا براین «کمدی» در شکل متعالی آن، هنری است اجتماعی که ماهیت آن را باید در خودنمایی نیروهای اجتماعی و صور نظام اجتماعی جستجو کرد. نمایش این خودنمایی در هنر، به انسان کمک می کند، خود را از عوامل دست و پاگیر گذشته برهاند، سنت های نسل «مرده» را تابود کند، و بر آن چنان ضربه کوبنده ای وارد آورد که دیگر بر ذهن نسل های زنده سنگینی نکند. (۲۰)

### کمدی و ارزش های هنری

آثار «کمدی» در هر شکل هنری: شعر، داستان، نمایشنامه، نقاشی، فیلم و ... تنها هنگامی به عنوان هنری ناب، والا و انسانی، در تاریخ فرهنگ بشری، ماندنی می شوند، که بازتابی از تضادهای اجتماعی باشند. آثاری که هدفشان، تنها «خنده» برای «خنده» دور از نیش و گزش انتقاد اجتماعی و در عین حال تهی از خصلت های معین استه تیک «زیبایی شناسی»، باشد، ماندگار نمی مانند. کافی است اشاره ای داشته باشیم به آثار جاودیان: «اریستوفان»، «سروانتس»، «دانته»، «مولیر»، «شکسپیر»، «گوگول»، «چخوف»، «دیکنز»، «برنارد شاو»، «مارکز»، «حافظ»، «عبدیزادکانی»، «چارلی چاپلین»، برخی از تابلوهای «گویا»، کاریکاتورهای «دومیه» و .... . «بلینسکی» نیز مانند «هگل» بین «کمیک» و «خنده دار» تفاوت اساسی قایل است. هر دو معتقدند که نوعی بذله گویی توخالی، مبتذل و بی ارزش که تنها یک نوع احساس تفریح به وجود می آورد، هنر راستین، نیست. «خنده» هنگامی با «کمیک» ارتباط پیدا می کند، و از ویژگی های یک پدیده استه تیک «زیبایی شناسی» برخوردار می شود، که حاوی مضامون اجتماعی باشد. «کمیک» همیشه «خنده دار است، حال آن که «خنده دار» فقط وقتی «کمیک» است و ارزش والای هنری می یابد که مانند هر پدیده «استه تیک» دیگری، معنا و ماهیت درونی پدیده ای را که در ارتباط با آرمان «استه تیک» معینی سنجیده می شود، بیان کند.

### خنده‌den منوع

آخرین شکل تاریخی هر نظام پوسیده، مرحله خنده آور «کمدی» آن است، و این همانی است که «چارلی چاپلین» در «دیکتاتور بزرگ» و «سلطانی در نیورک»، «برتولت برشت» در «صعود اجتناب پذیر آرتور- اویی» و «دایره گچی فقavarی» و «ساموئل بکت» در «پایان بازی» و ... آن را به تصویر کشیده اند. این هنرمندان برجسته، با توانایی و نبوغ آفرینش گر خود، نشان می دهند که

دیکتاتورها «در عین مخوف بودن، خنده دار هم هستند». (۲۱) همان گونه که «مارکز» در «پاییز پدر سالار» چنین تصویر هولناک و مضحکی را ارائه می‌دهد. به راستی «کمدی» سلاح «منطق» است. به ما گفته اند و شنیده ایم که «دیکتاتورها»: نرون ها، آتیلاها، چنگیزخان ها، هیتلرها، و ... هرگز صمیمانه و «از ته دل» نمی‌خندند. «نرون» امپراتور جنایتکار «روم» که این شهر را به آتش کشاند تا «شعر» بسراید و «چنگ» بنوازد، حتی دانه های اشک اش را در اشک دان به یادگار نگاه می‌داشت! به ما گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم که «خندیدن» به ایزدان، دیکتاتورها و نظام و اصول جاری در فرمانرواییشان، از پیش «منع» شده است. «افلاطون» می‌گوید: «اگر جوانان، این گفته ها را باور کنند و به توصیف هایی که سزاوار شآن خدایان نیست بخندند، چگونه می‌توان از آنها که بشری بیش نیستند، انتظار داشت که آن کارها را در خور شان خود ندانند. و اگر روزی، همین سخن ها را بر زبان آورند، یا مرتكب همان کارها شوند، خود را نکوهش کنند.» (۲۲)

«افلاطون» سخن خود را چنین ادامه می‌دهد: «جوانان به خنده نیز نباید اشتیاقی بیش از اندازه نشان دهند، زیرا خنده زیاد، همواره عکس العمل خشونت بار (تشویش و اضطراب مفرط) در پی دارد. از این رو، پسندیده نیست که شاعران، مردان بزرگ را در حالی مجسم سازند که از خنده بی اختیار شده اند، چه رسد به این که، خدایان را در چنان حالی نشان دهند.» (۲۳)

آری، در دنیای مستبدان و جباران تاریخ، «خندیدن» به «خدایان» و «خندیدن» خدایان ممنوع است!

در مقابل «افلاطون»، فیلسوف دیگر، «نیچه» می‌گوید: «هرگز نمی‌توانم به خدایانی باور داشته باشم که نمی‌دانند چگونه باید بخندند!»

### نام گل سرخ

«اومبرتو- اکو» (۲۴) نویسنده، پژوهشگر، تاریخ نویس معاصر ایتالیایی، در سال ۱۹۸۳ داستان بلندی با عنوان «نام گل سرخ» انتشار داد. این کتاب با این که جنبه (تخیلی- داستانی) دارد، ولی به علت دانش ژرف نویسنده، از اوضاع سیاسی و کلیسا ای قرون تاریک وسطا، حاوی مطالب جالبی در زمینه بحث ماست: عده ای در کلیسا به دنبال کتاب متنوعه ای هستند که موجب قتل های بسیاری شده است. این نوشته- تنها نسخه کتاب دوم هنر شاعری ارسطو است که همه بر این باورند که مفقود شده یا اصلاً نوشته نشده است. با وجودی که کتاب دوم «ارسطو» در این داستان کاملاً جنبه «تخیلی» دارد، لیکن، طرز بخورد کشیش سالخورده و نابینا، با مقوله «کمدی»، که بحث اساسی کتاب دوم «ارسطو» است، مستند گونه و نشان دهنده تفکر واپس گرایانه قرون وسطایی کلیسا ای در باره «کمدی» و «خندیدن» است. کشیش سالخورده، به خاطر این که دیگر کشیش های جوان با «کمدی» این مقوله «خطرناک» آشنا نشوند، به قتل هایی متعدد، دست می‌زند. کتاب «ارسطو» را به آتش می‌کشند و با آتش زدن کتاب، کلیسا و کتابخانه عظیم اش نیز، نابود و خاکستر می‌شوند. کشیش سالخورده به این باور است که خنده شایسته احمقان است، و سبب «شک» می‌شود. از این روست که در کتاب «انجیل»، سخنی از خندیدن «مسيح» نیست. کشیش در برابر این سوال که: «کتاب های بسیاری وجود دارند که در باره کمدی سخن می‌گويند... و خنده را می‌ستایند، چرا، این

یک کتاب تا این اندازه ترس در دل تو انداخته؟» پاسخ می‌دهد: «این کتاب ممکن است جرقه‌ای شیطانی بزند و آتشی تازه در تمام جهان بپریا کند. از این کتاب ممکن است هدف مخرب جدیدی به وجود آید، که ترس از مرگ را در نتیجه آزادی فکر، از بین ببرد. ما مخلوقان گناهکار، اگر بدون ترس باشیم، چه خواهیم بود؟ این کتاب «خنده» را به مقام «هنر» رسانده است. اینک «خنده» موضوعی فلسفی شده است. «خنده» رعایا را، از ترس شیطان رهایی می‌بخشد، زیرا در «جشن ابلهان»، شیطان نیز، به صورت فردی بینوا و ابله ظاهر می‌شود، بنابراین قابل کنترل است. اما، این کتاب، ممکن است به مردم، تعلیم دهد که آزاد کردن خویشتن از ترس شیطان، نشانه عقل است. آن چه در وجود ارادل به عمل «شکم» تعلق دارد، تغییر شکل حاصل می‌کند و به عمل «مغز» مبدل می‌شود.» (۲۵) «بوسوئه» (۲۶) کشیش کاتولیک فرانسوی نیز در پایان قرن ۱۷، در رساله‌ای راجع به «کمدی» آن را برای اخلاق و آداب عمومی خطرناک اعلام کرد. (۲۷)

در فیلم «آندری روبلف» ساخته «تارکوفسکی» فیلم ساز معاصر روس، سربازی که با خشونت «دلقک» را مجروح می‌کند و ساز او را می‌شکند، فریادی می‌زند: «دلقک» را، ابلیس آفریده!

«سالتیکوف شپدرین» (۲۸) طنز نویس بزرگ روس می‌نویسد: «کار اصلی کمدی این است که همه پدیده‌های منسوخ را به قلمرو سایه‌ها انتقال دهد.» در باره آثار او «لونا چارسکی» (۲۹) می‌نویسد: «او نویسنده‌ای بسیار شاد است. آثارش را که می‌خوانید بلا وقفه می‌خندید. اما در آثار او... ابرهای تیره‌ای هست که تابش خورشید خنده اش را تهدید می‌کند. آثار او آمیزه وحشتناکی است از خنده و خشم، نفرت و بیزاری و دعوت به عمل...»

در میان خنده، سرگریه دارد و بغض در گلوست. این گونه خنده‌ها، از کجا ریشه می‌گیرد؟ انسان ستم کش، وقتی از این خنده‌ها، سر می‌دهد که دشمن خود را، از نظر اخلاقی و معنوی شکست داده باشد و بر آنان چون بخردان بر ابلهان می‌نگرد، اصول و قواعدشان را تحقیر می‌کند، اخلاق طبقه حاکم را چیزی جرانبوه پوچی‌ها، نمی‌داند و طبقه خود را در مقایسه با «لی لی پوت‌ها» - کوتوله‌های افسانه‌ای سفرهای گالیور- نسل غولان، می‌داند، و می‌داند که آذربخش، این محکومان تاریخ را نابود خواهد کرد، اما از لحاظ سیاسی ناتوان است و به آن درجه از بلوغ فکری نرسیده که طغيان اقتصادي (سياسي) آينده را به انجام رساند. در اين لحظه هاست که انسان ستم کش، خنده تلخ می‌زند.» (۳۰)

«مولیر» (۳۱) کمدی نویس بزرگ فرانسوی، در مقدمه نمایشنامه «تارتوف» می‌نویسد: «نيک می‌دانم که بعضی آدم‌ها، به قدری نازک نارنجی هستند که تاب تحمل هیچگونه نمایشی را ندارند. می‌گویند، هرچه نمایش صادقانه تر نوشته شده باشد، بیشتر اسباب زحمت می‌شود.» و «این نمایش بلا فاصله خشم حساس ترین ناظران و گردانندگان اخلاق و تقوای مذهبی را برانگیخت. دو جناح رقیب کلیساي کاتولیک در فرانسه، یقین داشتند که مقصود «تارتوف» بازنمایاندن دوره‌ی وعده فریبی ایشان بوده است. اما، عوام فریبان شوخی را تاب نمی‌آورند و اجازه نمی‌دهند، عوام فریب‌ها، به ریش خود، بخندند...» (۳۲)

### بند باز ماهر و چارلی چاپلین

«کمدی» از دیدگاه مبارزه اجتماعی، پیوندی تنگاتنگ با «اسطوره» دارد. زیرا «اسطوره» نیز بیان نمادین ارزش‌های معینی است که از «زمان» منتفع می‌شود و معنایی نفسانی و اشاراتی ضمنی را منعکس می‌کند. کمدی «خطرناک» است، همان‌گونه که تمام اعمالی که با «اصول» سروکار دارند، خطرناکند!

«کمدین، بند باز ماهری است. در آن لحظه‌های خطر که بر لبه ای باریک، در فضا، حرکتی پروانه‌گونه دارد، به طرزی شگفت‌انگیز و با شکوه، انسان را در موقعیتی تصویر می‌کند که گویی بر کایبات، فرمان می‌راند.» (۳۳)

«کمدی» بازی پر مخاطره‌ای است. همانند رقص بر لبه ورطه هلاک. نبوغ «چارلی چاپلین» این هنر «خطرناک» را با ظرافتی معجزه آسا، به پرده سینما، نقش می‌کند. نقشی تکان دهنده، ابدی، با «صورتکی» از خنده و گریه.

«ایزینشتین» فیلم ساز نابغه روس، فیلم کمدی «عصر جدید» را تراژدی زمان ما، می‌نامد. «در عصر جدید، مبارزه ولگرد، با نظم اجتماعی او «چارلی» را بیش از پیش به واقعیت‌های مبارزه طبقاتی نزدیک می‌کند. نوشه‌ای بر روی پرده ظاهر می‌شود: عصر جدید، داستان صنعت و تلاش فردی- داستان جهاد بشریت برای رسیدن به خوبیختی.» (۳۴)



«چارلی» در «دیکتاتور بزرگ» طنزی موثر و ویران کننده می‌آفریند که ستایشی است، از پیروزی عقل بر توحش و درنده خویی. «چارلی» در لحظه‌های پایانی فیلم که شاید از زیباترین لحظه‌های سینمایی ناب باشد، فریاد اعتراض بر می‌دارد: «... این سیه روزی که بر سر ما آمده است، چیزی نیست جز حرص و آزگذرا و تلح کامی افرادی که از راه پیشرفت آدمی، خوف دارند. نفرت آدم ها، از سر خواهد گذشت، دیکتاتورها

خواهند مرد و قدرتی که از مردم غصب کردند، باز به مردم باز خواهد گشت. مدامی که انسان‌ها، جان می‌بازند، آزادی هر گز از میانه نخواهد رفت.» (۳۵)

ما اکنون سخنان «افلاطون» و «نیچه» را که هشداری است به تزلزل بارگاه خدایان، و مستبدان تاریخ، خوب می‌توانیم درک کنیم. اما دیکتاتورها، خدایان نیستند، آنها در بهترین شکل خود، چیزی جز نظام‌های پوسیده نیستند که هنگامی که تضادهای درونی شان، با هجوم «کمدی» و «خندیدن» افشا می‌شود، وضع فضاحت باری می‌یابند. «کمدی» یا «کمدی نویس» به این امر توجه ندارد که «دیگران» آن چنان که «باید باشند»، نیستند، بلکه دگرگونی زودرس نظام پوسیده جامعه را درک، احساس، و «علاماتی» برای شکل دادن به این دگرگونی، می‌آفریند. «دگرگونی» و «خنده»: هر کجا

که دود باشد، آتش نیز هست. خندیدن، اشاره‌ای است از حضور موقعیتی «کمیک» در گوشه‌ای از جهان.

### اشارة‌ای گذرا به «کمدی» و «طنز» در ایران

نویسنده‌گان، شاعران، نمایشنامه نویسان ایران از دوران‌های دور تا دوران‌ما، آثار پر بار و جاودانی در زمینه «کمدی» و «طنز» آفریده‌اند: از «حافظ»، «عبدیل زاکانی»، تا نمایشنامه «حکومت زمان خان» نوشته: «میرزا آقا تبریزی» در دوران قاجار، از «عارف» و «ایرج میرزا»، چرند و پرند «دهخدا»، یکی بود یکی نبود و قلتشن دیوان «جمالزاده»، جیجک علی شاه «ذبیح بهروز»، حاجی آقا، افسانه آفرینش (نمایشنامه) و توب مروارید و محلل «صادق هدایت» تا، توب لاستیکی «صادق چوبک»، از سنگرهای قمه‌های خالی «بهرام صادقی» تا چشم در برابر چشم و چوب به دست‌های ورزیل «غلامحسین ساعدی» و آخرین شاهکار «اکبر رادی»، نمایشنامه «باغ شب نمای ما»، در باره کمدی زندگی و مرگ ناصرالدین شاه قاجار، ملیجک اش، دربارش، و حرم‌سرايش! و بسیاری آثار دیگر هنرمندان ایرانی، نیز می‌توان نشانه‌های بسیار درختانی از شعرها، ادبیات داستانی و نمایشی با نگاهی «کمیک» و «طنز‌آلد» بر قدرت طلبان، تمامیت خواهان و حکومت‌های میرای مستبدان، یافت. تکه‌های کوتاهی از «باغ شب نمای ما» اثر شگفت‌انگیز «اکبر رادی» را در اینجا می‌آوریم:

«ناصرالدین شاه، پیش از مراسم جشن پنجاه سالگی سلطنت، قصد زیارت حضرت عبدالعظیم را دارد. یکی از همسرانش «انیس الدوله» به علت کابوسی که دیده است «شاه» را از رفتن منع می‌کند: شاه- و گردنبند خود را باز کرد «انیس الدوله» و بوسید و به گردن ما آویخت، و با چشم‌های پر شده لغزید و پس کشید و آهسته محو شد... آنگاه ما اندکی مغشوشه به تالار عاج رفتیم و آن جا جلوس کرده ناخن گرفتیم. خانم باشی سرمه کشیده، طرمه موی ما را با گلابتون و ملیله به سینه دوخته، کنیزها و ندیمه بودند. خیلی حرف شد. ما خنده کردیم و شب خوش گذشت... و راس دسته بود که غسل کرده بیرون آمدیم و حمد و سپاس خدا را جشن پنجاه سلطنت با کالسکه به حضرت عبدالعظیم مشرف شدیم- (صدا تیر تپانچه از دور- تیر تپانچه میرزا کرمانی- «شاه» دست روی قلب می‌گذارد و بی حال می‌شود. سپس چنانکه در خلاء بی پایان سقوط می‌کند، گُند و آهسته با گام‌های لغزان طرف تخت طاووس می‌رود، و مانند یک مردہ مومنایی روی آن قرار می‌گیرد. آهنگ «مرغ سحر» دور، در زمینه...).

ملیجک- (که هم نقش خود را بازی می‌کند و هم نقش شاه مومنایی را):

«چه فایده که یک قوش بی قدر، کیان ما را لکه دار کرده است! مایی که بر خاطر این کوچک پاله‌نگ نهادیم و خائنان را پوست کنديم، نعل کردیم و بر نیزه نشاندیم. دیگ های آب، دشنه‌های پشت پرده، قهقهه‌های فلونیا! - (برای مسموم کردن)- {به طرف کره جهان نما حرکت می‌کند}. مای قبله عالم، مای خسروخوبان، مایی که صدها برد جوان را لای دیوار شهر گذاشتیم.... و ما اعلیحضرت قدر قدرت معدلت پناه، در عطربیاس و اقاقیای آبی بر تخت طاووس لمیده زالو انداختیم... چه احساس فاخری داشتیم!.... .

ملیجک (به مومنایی شاه): «شاه! ای مومنایی!... به یاد می‌آوری؟ رشوه و گدایی و دزدی، ظلم

و خیانت و جاسوسی و چاپلوسی، چه رمز و راز شاعرانه، چه عظمت شاهانه ای داشت!... عظمت چیست ای زبده ممکنات؟ {آهسته به سوی ما می آید} عظمت بر قله دنیا نشستن و در نیزه نشاندن است. عظمت حمام مه گرفته فین است (اشاره به قتل امیر کبیر به دستور شاه در حمام فین کاشان) در میان چمن های گل و اپرتهای ناب و آن تل اجساد به هم پیچیده آدمی که در کوره های ما، تبدیل به خاکستر نرم می شدند. هیروشیما! هیروشیما! یا چه می گوییم!.... نه این نجاست قوش نیست شاه! بوی مخصوص قبله عالم است، بوی گلدان یک مرد مبهم که توی تالار و شهر و تاریخ پیچیده، موze ها و زمین و مغز جهان را الوده کرده است. پنجاه سال، نه، پنج هزار، بیشتر روی قله دنیا لمیده بر دوش خردمند و عامی، با دلقکان و جاسوسان آلومکیده غصب کرده ای، دهان های دوخته، گودال عقرب و جlad، و از دور نگاه که می کنیم، حاصلت فقط پنج تن تعفن است و یک جنازه جاودان! این است حشمتی که در باغ شب نمای ما گذاشت! امانت نشسته ای و هرم می سازند با سنگ های عقیق و یشم، که زیر حشمت ابدی تعفن خود جاودانه بخوابی... ای چرک! ای نفرت باستانی! آری، در نقش خود به خواب، که تاریخ پرواز کرکسی به سوی غروب است... (۳۶)

«کارل مارکس» می نویسد: «تاریخ جامعیت دارد، و وقتی شکل کهنه ای را به خاک می سپارد از مراحل مختلفی می گذرد. آخرين مرحله یک شکل تاریخی - جهانی، مرحله کمدی آن است. خدایان یونان، که در پرومته در زنجیر «اشیل» (۳۷) به صورتی ترازیک زخم خورده و مرده بودند، یک بار دیگر می بایستی در دیالوگ های «لوسین» مرگ «کمیکی» را بیازمایند. چرا تاریخ باید چنین سیری را طی کند؟ تا بشریت بی آن که خم به ابرو بیاورد، با گذشته خود قطع رابطه کند.» (۳۸) نوشه را با پایان رمان «پاییز پدرسالار» و پایان زندگی نکبت بار «دیکتاتور» به پایان می آوریم:

«... ما نه هرگز دانستیم کیست، نه دانستیم به چه می ماند، نه دانستیم یک دروغ خیال است یا چیز دیگری، جباری مضحک که هرگز ندانست پشت این زندگی کدام است و روی آن کدام و این زندگی را ما با هیجانی سیری ناپذیر دوست داشتیم و شما هرگز جرات نداشتید، آن را به تصویر آورید، زیرا می ترسیدید چیزی را بدانید که ما آن را به بهترین وجه می دانستیم و آن، این که زندگی، سخت و بی دوام است، اما یکی بیش نیست زنرال..»

زیرا ما می دانستیم کیستیم و حال آن که او پیوسته در جهل و بی خبری ماند... افکنده از ضربه چوبدست مرگ، پرواز کنان در هیاهوی مبهم آخرین برگ های بخش زده پاییزش به سوی اقلیم تاریک حقیقت فراموشی، از ترس آویخته از پاره های پوسیده جبهه مرگ، بیگانه با غریبو توده های زنجیر گستته که به خیابان ها ریختند و مرگ او را با سرودهای سور و شادمانی جشن گرفتند. بیگانه تا ابد با صدای شیپور آزادی، با فششه های شادی و ناقوس های سرخوشی که این خبر خوش را به جهان می رسانندند: زمان شمارش ناپذیر ابدیت، سرانجام، به پایان رسیده است. (۳۹)

## منابع

- با استفاده از مقدمه: «پاییز پدرسالار»، نوشه: «گابریل گارسیا مارکز»، ترجمه، حسین مهری، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸

- ۲- «پاییز پدر سالار»، گابریل گارسیا مارکز، ترجمه: حسین مهری.
- ۳- کارل مارکس و فردیک انگلیس، کلیات، جلد ۳، مسکو، ۱۹۷۵ (به زبان انگلیسی)، نقل از: مقولات استه تیک و دریافت های هنری انسان از جهان، نوشته: آونرزیس، ترجمه: ح. آیدین (مجله دنیا، شماره ۱ سال ۱۳۶۰).
- ۴- «پاییز پدر سالار» نوشته، «گابریل گارسیا مارکز»، ترجمه: حسین مهری.
- ۵- اولیس: قهرمان اسطوره ای یونان
- ۶- غول اسطوره ای یونان
- ۷- تئاتر و اضطراب بشر، پیرامه توشا، ترجمه: افضل وثوقی، انتشارات تلویزیون ۱۳۵۳.
- ۸- هنر شاعری، اسطو، ترجمه: فتح الله مجتبایی، نشر اندیشه، ۱۳۳۷.
- ۹- موجودات افسانه ای و اساطیری، نیمه انسان و نیمه بز، از پیروان «دیونی سوس».
- ۱۰- شعرهایی در باره آلت مردانگی به نشانه باروری.
- ۱۱- اریستوفان، کمدی نویس بزرگ یونان و از نمایشنامه نویسان جاودان تاریخ تئاتر، تولد: ۴۴۵، مرگ ۳۸۵ پیش از میلاد.
- ۱۲- فلسفه هگل، نوشته: و. ت. سیتس. ترجمه دکتر حمید عنایت، شرکت سهامی کتاب های جیبی - تهران ۱۳۴۷.
- ۱۳- الکساندر هرتسن A.I. Herzen دموکرات انقلابی روس، متفکر ماتریالیست و نویسنده آثاری چون: نامه هایی در باره طبیعت، از ساحل دیگر، به رفیقی قدیمی و ...
- ۱۴- مقولات استه تیک، نوشته: آونرزیس
- ۱۵- ویساکیو بلینسکی V.G. Belinsky - ۱۸۱۱ - ۱۸۴۸ دموکرات انقلابی، منتقد ادبی، مبتکر زیبایی شناسی واقع گرایانه روسیه. از آثار او: فلسفه تاریخ، نامه به گوگول.
- ۱۶- نیکولای چرنیشوفسکی N.G. Chernyshevski - ۱۸۲۸ - ۱۸۸۹ دموکرات های انقلابی روسیه، فیلسوف ماتریالیست، نویسنده، منتقد ادبی. از آثار او: ارتباط زیبایی شناسی در هنر با واقعیت، چه باید کرد، مقاله هایی در باره گوگول در روسیه، سرشت دانش انسانی.
- ۱۷- مقولات استه تیک، نوشته: آونرزیس.
- ۱۸ و ۱۹- مقولات استه تیک، نوشته: آونرزیس.
- ۲۰ و ۲۱- جمهوری افلاطون، کتاب سوم، با استفاده از ترجمه: آقایان: لطفی، فواد روحانی. همچنین کتاب: In Praise of Comedy - J.K Feibleman - New York - Horizon Press 1970
- Umberto Eco - ۲۲
- ۲۵- نام «گل سرخ»، امبرتو- اکو، ترجمه: شهرام طاهری، انتشارات شباویز (تهران) ۱۳۶۵.
- ۲۶- ژاک بوسوئه J.B.Boussuet - ۱۶۲۷ - ۱۷۰۴
- ۲۷- نه شرقی، نه غربی، انسانی. دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیر کبیر (تهران) ۱۳۵۳.
- ۲۸- سالتیکوف شچدرین، M.Y Saltykov Shchedrin، ۱۸۸۹ - ۱۸۲۶ - ۱۸۸۹ رهبر

روشنیکران روس، مهم ترین اثر او، علاوه بر طرح‌ها و داستان‌های کوتاه، رمان خانواده گولوویوف است که به فارسی با عنوان «میراث شوم» توسط عبدالحسین شریفیان، ترجمه شده است.

۲۹ - آناتولی لوناچارسکی A.V. Lunacharsky نویسنده و نمایشنامه نویس و هنر‌شناس معروف روس. از آثار معروف او: مذهب و سوسیالیسم، بنیادهای زیبایی‌شناسی اثباتی، پژوهش‌های انتقادی و سیاسی، گفتگو در باره هنر، نوشته‌هایی در باره ادبیات پرولتاریایی، وظایف سوسیال دمکراتی در باره هنر.

۳۰ - چند گفتار در باره ادبیات، نویسنده: ا. و. لوناچارسکی، ترجمه ع. نوریان. انتشارات پویا (تهران) ۱۳۵۱.

۳۱ - ژان-باب تیست مولیر J.B. Molier نمایشنامه نویس بزرگ فرانسوی. نویسنده شاهکارهایی چون: خسیس، بیمار خیالی، دون زوان، تارتوف، مردم گریز.

۳۲ - مولیر. نوشه: میشائل زایدل Michael Seidel ترجمه: کاوه میرعباسی، انتشارات کهکشان (تهران)، نسل قلم ۱۳۳۷

### Elie Faure - The Spirit and the Form, New York 1934 - ۳۳

۳۴ - سیر تحولی سینما، جان هاوارد لاوسن، ترجمه: محسن یلفانی، انتشارات آگاه ۱۳۶۲.

۳۵ - سرگذشت من، چارلی چاپلین، ترجمه: جمشید نوائی، انتشارات سهروردی ۱۳۶۴.

۳۶ - نمایشنامه «باغ شب نمای ما» اکبر رادی - انتشارات نیلا (تهران) ۱۳۷۸.

۳۷ - نمایشنامه نویس یونان قدیم.

۳۸ - کارل مارکس و فردریک انگلس، کلیات، جلد سوم، مسکو ۱۹۷۵ (به زبان انگلیسی)، نقل از: مقولات استه نیک و دریافت‌های هنری انسان در جهان، نوشه: آونر-زیس، ترجمه: ح. آیدین، مجله دنیا شماره ۱ سال ۱۳۶۰.

۳۹ - پاییز پدر سالار - گابریل گارسیا مارکز، ترجمه حسین مُهری، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۵۸.

# چه گوارای کمونیست، هاوانا و ده ها هزار جوان



## سیامک

موجی از استیاق در سراسر جهان در حرکت است. این موج از سوی کارگزاران سرمایه داری به حرکت در نیامده است، در ارتباط با خواننده بی مشهور شده بر اثر تبلیغات و گروه موسیقی و یا ورزشکار معروفی نیست. این موج برانگیخته از سوی انسانی است که دیگر در میان ما نیست. مردمی که بیش از ۳۰ سال پیش او را به قتل رساندند. کسی که متعلق به آن بخش از انسانیت است که رسانه های گروهی «آزاد و مستقل» در سراسر جهان، به «جرائم» اعتقاد به آرمان های محرومان و زحمتکشان به خاطر کمونیست بودن آنان را محکوم می کنند.

در اروپا، آمریکا، آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا، جوانان، لباس هایی با عکس های او را به تن می کنند و بیش از پیش به صفت مبارزه بی می پویندند که «چه گوارا» به خاطر پایبندی به آن به قتل رسید. زیر نام و تصویر «ارنستو چه گوارا»، ده ها هزار جوان از سراسر جهان در «هاوانا» گرد هم آمدند تا جشنواره جوانان را، در سکوت کامل رسانه های خبری «جهان آزاد» جشن بگیرند. استیاق و عشق برای ایجاد آینده ای بهتر، دختران و پسران جوان را از آن سوی اقیانوس ها به کوبا کشانده بود، به سرزمین «کاستروها» و «چه گواراها».

روحیه مبارزه جویی در فضای موج می زد. مبارزه علیه دنیایی که به وسیله قاتلان «چه گوارا» هدایت می شود. دنیایی که میلیون ها انسان به زندگی اجباری در آن و تحمل بیکاری، اعتیاد، توحش، جنایت، جنگ و امکانات ناچیز و بی ارزش اجتماعی محکوم شده اند. انبوه این ارتش ده ها هزار نفری جوانان اگرچه ممکن است که همگی آشنازی عمیقی با «مارکس» و «لنین» و اندیشه های دورانساز مارکسیسم مبنی بر رهایی کار از زنجیرهای سرمایه نداشته باشند، اما با تجربه ملموس زندگی در جامعه نابرابر و مملو از بی عدالتی خشونت و ابعاد ضد انسانی نظام سرمایه داری احساس کرده اند و خواهان آینده بی آزاد و رها از این زنجیرهایند.

جوانان بی شماری در شرق و غرب، در جنوب و شمال، به جامعه بی که در آن انباشت ثروت در نزد تعداد بسیار اندکی، ارزش محسوب می شود، و بی عدالتی عمیق اجتماعی و فقر شیوه زندگی است، «نه» می گویند و دست رد به سینه آن می کوبند. این «نه» از نظر تاریخی با «نه»ی انقلابی

کمون پاریس آمیخته است. آن «نه» ای که انقلابی های فرانسه در مخالفت با «سروران» پولدار خود به کار گرفتند. این آن «نه» ای است که کارگران و دهقانان روسی را متعدد کرده و به شورش واداشت تا به کاخ زمستانی هجوم بزند و حاکمیت زحمتکشان را برای چندین دهه پر بار سازند. این «نه» در حال حاضر و در مقایسه با قدرت بی حد و مرز سرمایه هنوز ناچیز می نماید، اما بسیاری از مردم به طور غریزی این را حس می کنند و می گویند: «زمانی که می بینیم مدیران و صاحبان شرکت های مالی و سرمایه گذاری و شرکت های چند ملیتی به خاطر سود بیشتر و دیگر سرمایه گذاری ها اجازه می دهند تا کودکان از بی غذایی بمیرند و سالمدان از امکانات زندگی بهتر و درمان محروم شوند و سبب می شوند تا زندگی برای بسیاری از پدران و مادران نابود گردد، من نمی توانم منفعل باشم.»

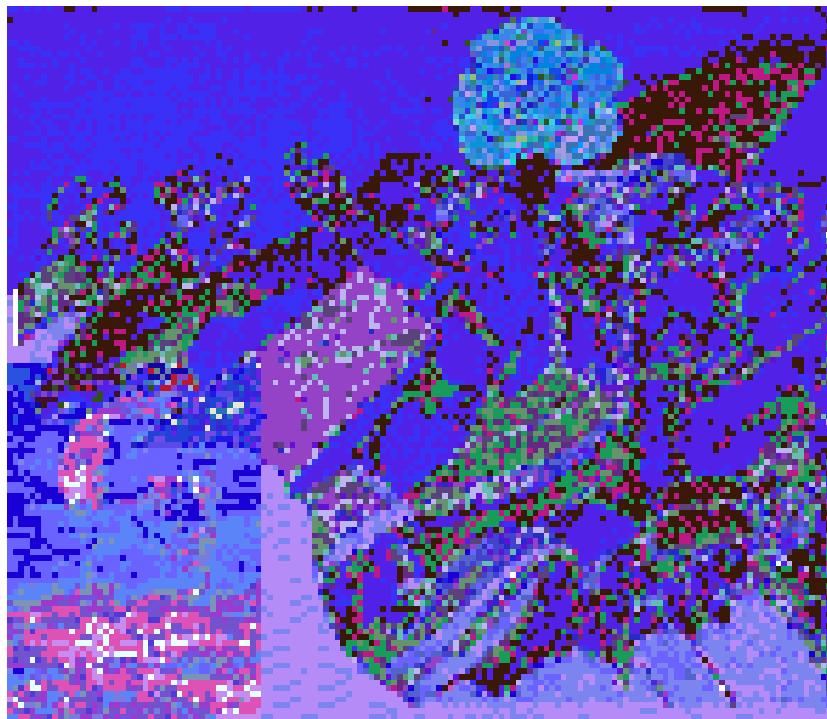
تمامی این جوانان، جوانانی که به همه اینها می خواهند «نه» بگویند، به دنبال نمادی برای خود هستند و این نماد برخلاف همه تلاش های تبلیغاتی جهان سرمایه داری نه یک نفر از «کندي» هاست و نه مجسمه دروغین «آزادی» که سرمایه داری بريا کرده است. آنها در جستجوی این نماد بدنبال مبارزی برای عدالت و انسانیت بودند و انسانی را یافتهند که به دنبال پول و یا قدرت نبود، انسانی را که آماده بود تا جان خود را برای آنهايی که محروم و استثمار شده اند و یا تحت ظلم و ستم قرار گرفته اند، فدا کند. آن کس که زندگی خود را بخاطر دفاع از منافع خلق فدا کرد. آری، «چه گوارا» می کمونیست.

کمونیستی که دستگاه های تبلیغاتی امروز تلاش می کنند تا با زدودن آرمان های انقلابی و سرپوش گذاشتند بر اهدافی که او به دنبال آن بود، از او با ارائه تصاویری زیبا، موجودی «رمانتیک» و «دلتنگ برای میهن» جلوه دهند. انسانی متفاوت با دیگر هم قطارانش.

«چه گوارا» کمونیست بود، یکی از مها، به همین سبب نیز نباید اجازه داد که او را به عنوان پدیده یی متفاوت و مجزا از دیگر کمونیست ها معرفی کنند. انسانی که متفاوت از بقیه است. زندگی و مرگ او زندگی و مرگ یک کمونیست بود. او با هزاران کمونیست دیگر که در انقلاب روسیه، در بریگاردهای بین المللی در اسپانیا و آنانی که بر ضد فاشیسم هیتلری در فرانسه، ایتالیا، یونان، یوگسلاوی، با کمونیست های آلمان، شیلی و دیگر کمونیست هایی که در راه صلح و آزادی مبارزه کردند، شریک است. امروز مبارزه بر ضد امپریالیسم و در راه صلح و آزادی، تنها فدا کردن زندگی نیست، آن کس که می خواهد در شرایط کونی و در راه اهداف سوسیالیستی مبارزه کند، نیاز به شهامت دارد، آن شهامتی که برغم فشار دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستی و ایجاد محدودیت های سیاسی و بدور از «مدرنیزه شدن» بتواند نظریه و عمل را در هم بیامیزد و مسیر اصولی برای نیل به هدف را در میان سنگلاخ ها و بیراهه ها بیابد و به انجام رساند.

نه، «چه گوارا» موردی استثنایی نیست، او در زمرة بی شمار مردان و زنان دنیا است که در راه آرمان های محروم و استثمار شدگان رزمیدند و بسیاری نیز در این راه جان باختند. احترام عمیق به زندگی و پیکار «چه گوارا» نشانگر رو آوری بیش از پیش نسل جوان به اندیشه ها و ارزش هایی است که همه نیروهای مترقی و آزادی خواه جهان در راه تحقیق آنها می رزمند. باید این شوق و اشتیاق را سازماندهی کرد. حضور شورانگیز ده ها هزار جوان در هاوانا بار دیگر بر این حقیقت

تأکید کرد که اگر چه ارتیجاع و امپریالیسم توانست با به قتل رساندن «چه گوارا» مبارزی ارزشمند را از صفوف جنبش انقلابی برباید ولی اندیشه های «چه گوارای» کمونیست، همچنان زنده و پایدار جوانان را به مبارزه بر ضد این نظام ضد انسانی بر می انگیزد.



دروド آتشین به خاطره جاودان  
شهدای توده ای و همه شهدای راه  
آزادی، استقلال و  
عدالت اجتماعی!

## برنامه رشد اجتماعی - اقتصادی

ایران از نظر اقتصادی و اجتماعی در زمرة کشورهای عقب مانده است، که در آن روابط مخدوش سرمایه داری حاکم است. در شرایط رشد سریع انقلاب علمی - فنی، و انقلاب انفورماتیک در جهان، کشور هنوز قادر تولید و باز تولید صنعتی به معنای امروزی آن است. اقتصاد ایران یک اقتصاد تک محصولی وابسته به درآمد نفت است، که بر اثر آن، محرومیت و فقر در ابعاد گسترده‌ای اکثریت مردم را در خود بلعیده است. بنابراین، به نظر حزب توده ایران، برنامه کوتاه مدت رشد اجتماعی - اقتصادی کشور ما، می‌باید دارای اهداف زیر باشد:

- پایان دادن به فقر؛
- ایجاد اشتغال و تامین نیازهای پایه‌ای مردم؛
- تغییر ساختار اقتصادی به منظور تشویق سرمایه‌گذاری مولد، و تأمین رشد واقعی برای صنایع تولیدی؛
- توسعه منابع انسانی؛
- دموکراتیزه کردن روند مدیریت اقتصادی، با وارد کردن اتحادیه‌ها و نمایندگان کارگران در روند تصمیم‌گیری؛
- تأمین رشد مناسب اقتصادی - اجتماعی؛
- و توسعه صنایع مفید و کلیدی،

**به نقل از برنامه حزب توده ایران  
مصطفی چهارمین گنگره حزب**

# در باره ویسارتون

## گریگوریه ویچ بلینسکی

(۱۸۲۸-۱۸۱۱)

### جمهورات انقلابی، منتقد ادبی و بنیان گذار زیبایی شناسی واقع گرای روسی

#### ترجمه ناصر مؤذن

الباء کامل اشرافیت به وسیله «رازنو چیتسی» (طبقه متوسط و صاحبان حرفه) در نهضت آزادی خواهی روسیه، مبشر ظهور او بود. بلینسکی، در سویبرگ، در خانواده یی طبیب، متولد شد. در دانشگاه مسکو، طی سال های ۱۸۲۹-۱۸۳۲ به تحصیل ادبیات پرداخت. در ۱۸۳۳ با مجله «تلسکوب» (دوربین نجومی) همکاری کرد، و به سال ۱۸۳۴ تحسین مقاله برجسته خود به نام «اوہام ادبی» را در ضمیمه آن مجله به نام «مالوا» (شایعه) به چاپ رساند. از ۱۸۳۸ تا ۱۸۳۹ ویراستار مجله «ماسکوفسکی نابلیو داتل» (دیده بان مسکو) بود. او اخر ۱۸۳۹ به پترزبورگ آمد و مسئولیت بخش نقد ادبی مجله «اوته چست و نیه زاپیسکی» (یاداشت های سرزمین پدری) را به عهده گرفت. در ۱۸۴۶ سر منتقد مجله «ساوره منیک» (معاصر) شد، اما به علت بیماری، ناگزیر در ۱۸۴۸ به خارج از کشور سفر کرد. سال بعد، در سن پترزبورگ، در اثر بیماری سل درگذشت. آثار وی از لحاظ ایدئولوژیک به دورانی تعلق دارد که متفکران روس جست و جوی راه های نو، به منظور نبرد با حکومت مطلقه و اصول بردگی (سرواز) و شالوده ریزی نظریه یی علمی برای تحولات اجتماعی را تازه آغاز کرده بودند. پیچیدگی فوق العاده و شدت تحول ایدئولوژیک آثار وی از این روست. در سال های ۴۰ به جهان بینی دموکراتیک انقلابی می رسد، که بیان کننده اوضاع و احوال طبقه دهقان بود، و به خدانا باوری (آته ئیسم)، سوسيالیسم و ماتریالیسم عمیقاً علاقمند می شود. این امر او را به فرمول بنده کردن تلقی اش از آینین های فلسفی، و اجتماعی- سیاسی قرن نوزدهم {فیخته، شلینگ، هگل، فویرباخ، هگلیست های جوان، سوسيالیست های تخیلی فرانسه، و اوائل ظهور مارکس} سوق داد. بلینسکی مقاله یی در زمینه فلسفه نوشت، اما همه رساله های عمدۀ او

بحث در باره مسائل فلسفی است. در سال های ۱۸۳۷ و ۱۸۳۹ از هواداران پرشور هگل بود، و حکم وی: «آنچه واقعی است عاقلانه است»<sup>۱</sup> را با روح مرام محافظه کاری سیاسی و مصالحه با حکومت مطلقه روسيه تفسیر می کرد. اما حتی در این دوره فکري، که با ارائه ايده نقی، يعني اصل مبارزه با هر آنچه منسخ شدنی و غير عاقلانه است، پایان پذيرفت، تفکر او عمدها در جهت درک قوانینی سير می کرد که زندگی انسان و جامعه را کاملا زير نظارت می گيرد. در اوایل سال های ۱۸۴۰، بلينسکی به نظر گاهي ماترياليستي رسيد. در حالی که مسئله وحدت مادي و ايده اي را مورد بحث قرار می داد، استدلال کرد که، فعالیت «روحی چيزی جز فعالیت جسمانی نیست». در عین حال، بر نقش فعالی که شعور در روند کنش مقابله میان انسان و محیط او بازی می کند، تاکید

ورزید. با آنکه مرام محافظه کارانه دستگاه فلسفی هگلی را رد می کرد، در سلوک عقلی (ديالكتيك) اساس شيوه يی علمی از برای تحقیق و عمل انقلابی، بذر یک «فلسفه تاریخ» ناب را مشاهده می کرد. قانون عینی جای عمدہ ای در تفکر وی اشغال می کرد، و این قانون عینی را، در حکم ضرورت پیشرفت اجتماعی توصیف می کرد که در کل فعالیت انسانی عمل می کند، و در اعمال مردان بزرگ خود را می نمایاند. این اندیشه، در عمق دیدگاه وی نسبت به مسائل تاریخ روسيه (نقش پتراول و دیگر اعمال تاریخی او) و ارتباط آن با جريان های تکاملی تاریخ جهان، نهفته بود. این، هسته اصلی تفسیر وی از مناسبات دو جانبه میان ايده و واقعیت بود. او، با آنکه مفهوم سوسیاليستی جامعه يی عادلانه که در آن «نه ثروتمند خواهد بود و نه فقیر، نه تزار و نه رعیت، بلکه مردم برادر یک دیگر و انسان خواهند بود» می پذيرفت و از آن استقبال می کرد. اما نسبت به برنامه های اصلاحی برخی سوسیاليست های اروپای غربی بدین بود. او می گفت که، این جامعه نونمی تواند «تنها با گذشت زمان، بدون خیزش های قهرآمیز اجتماعی، بدون خونریزی» بنا گردد. با اينهمه، او خود به ادراکی علمی نسبت به اجتناب ناپذير بودن سوسیاليسم دست نیافت. توسل او به آرمان های مسيحيت اوليه، همچون اساس اخلاقی آينده انسان، بدین سبب بود. او از خصلت پيشرو نظام بورژوايی، در مقاييسه با نظام فعودالي، آگاه بود، و می پذيرفت که وظایف اجتماعی مبرمی که در برابر روسيه قرار دارد، انهدام نظام پدر شاهی، قالب ها و صورت های برده داري زندگی (و در ورای آن، خود برده داري) و انجام بعضی اصلاحات بورژوا - دموکراتيک است. بلينسکی با اين اندیشه، به عنوان نقطه آغاز تغييرات اجتماعية، به نبردي بي امان با ايده های قهقرائي «بازتاب رسمي احساسات مردم» پرداخت، و آرمانی ساختن اسلام و پرستانه عهد گذشته پدر شاهی روسيه را به مضحكه کشيد. در اين «نامه»، بلينسکی حکومت مطلقه و كلisyای ارتدوکس را بشدت مورد انتقاد قرار می دهد، محو بي رنگ برده داري را خواستار می گردد و ايدئولوژي سلطنت پرستی و مذهبی را می کوبد. تاريخ مندی<sup>۲</sup>، مشخصه داوری های زيباibi شناسانه بلينسکی است. او با پنداشت اين نقطه نظر، در حکم جوهرو خاصه هنر، و در جهت بازآفریني اوصاف نمونه واقعیت با استفاده از صور خيال، رمانтиسم ارجاعی و ادبیات موعظه را بشدت مورد حمله قرار داد، و از اصول واقع گرایي (رهاليستي) بي که اساس آثار

## 1. Was wirklich ist, das ist vernunftig.

## 2. Historicity

پوشکین و «مکتب طبیعی» گوگول را شکل می‌داد، حمایت کرد. بلينسکی، با توجه به ارتباط میان مفاهیم مناسبات با مردم و واقع گرایی در هنر، در باره اهمیت اجتماعی ادبیاتی که بتواند بر شکاف میان «جامعه» فرهیختگان و توده مردم پل بزند، و نیز در باره «گرایش به ریشه داشتن در زمان» و پیشرو بودن، همچون خصلت پایه ای هنرمند واقعی، قضیه‌های مهمی را پیش کشید. نظریه‌های بلينسکی در باره هنر، سهم عمدۀ ای در تحول زیبایی شناسی دارد (به نقل از: فرهنگ فلسفی، تالیف م. روزنال-پ. یودین، متن انگلیسی، چاپ مسکو).

## یادآوری ×

انتشار کتاب گزیده‌یی از مکاتبات من با دوستانم، به قلم گوگول، برای بلينسکی چندان شگفت آور نبود. شش ماه پیش از آن، گوگول مقاله‌یی با عنوان «اویدیس» نوشت، که در روزنامه‌های ساواره منیک (معاصر)، ماسکوفسکیه و دوموستی» و «ماسکو یتیانین» به چاپ رسید. این مقاله بعدها، به صورت بخشی جداگانه، در کتاب گزیده‌یی از مکاتبات... چاپ شد. بلينسکی بلافصله پس از چاپ آن گفت که، مقاله «اویدیس» با ظاهر مهم‌ل و «لحن پر مداعا و پیامبر مآبانه» اش موجب پریشانی «همه دوستان و ستایندگان ذوق گوگول، و شادی دشمنان وی گردید». به دنبال این مقاله، گوگول چاپ دوم رمان «نفووس مرده» را منتشر ساخت، و مقدمه‌یی بر آن نگاشت که بلينسکی را از «حسی سوگوارانه نسبت به آینده اعتبار نویسنده نفووس مرده و بازیسی» سرشار کرد. بلينسکی، ضمن بررسی این چاپ «نفووس مرده»، گفت که، در بین مهم ترین عیب‌های کلام‌های شاعرانه کتاب، قطعه‌هایی اند که «نویسنده می‌کوشد در آفرینش آنها از مقام شاعر و هنرمند به مرتبه غیبگو ارتقاء یابد، اما در عوض آن، اثر او به نوعی تعزل قلنیه و پرآب و تاب تنزل می‌کند.» با اینهمه، بلينسکی برای نقص‌ها چشم فرو می‌بندد، زیرا قطعات این چنینی در کتاب اندکند، و «ضمن خواندن کتاب می‌توان نادیده شان پنداشت، بی‌آنکه خدشه‌یی به لطف مطالب وارد آورد،» و مهم تراز همه، این حقیقت است که «این لطیفه‌های عارفانه - تعزلی در نفووس مرده، اشتباهاش ساده و تصادفی نویسنده نیستند، بلکه نطفه و منشاء زوال و فساد کامل استعداد و ذوق گوگول و از دست رفتگی آن برای ادبیات روس است.»

با اینکه بلينسکی بدین ترتیب برای روبه رو شدن با گزیده‌یی از مکاتبات... آمادگی می‌یافت، اما انتشار این کتاب او را عمیقاً تکان داد. بلينسکی در مقاله می‌سوطی که به بحث در باره انتشار این کتاب اختصاص یافته بود، به دلیل وجود سانسور، نتوانست بیش از ابراز خشمی آرام که انتشار این کتاب «فاسد» در وی برانگیخته بود، چیز دیگری بنویسد. بلينسکی در نامه خود به و. پ. بوتکین<sup>۱</sup> که مقاله بلينسکی را تایید نکرده بود، نوشت:

من... مجبورم برخلاف طبیعت و منشم عمل کنم، بدین معنی که، طبیعت محکوم کرده است تا

× این یادآوری را ویراستار متن اصلی «نامه به گوگول» نوشه است، که در چاپ انگلیسی آن نیز آمده است. مترجم فارسی Botkin (۱۸۱۱ - ۱۸۶۹)، ادیب روسی، دوست بلينسکی، منتقد ادبی با گرایش «غربی» و علاقه‌مند به لیبرالیسم بورژوازی. مؤلف کتاب معروف نامه‌های در باره اسپانیا.

مثل سگ پارس کنم و چون شغال زوزه بکشم، اما شرایط و اوضاع و احوال و امی داردم تا چون گربه میو میو کنم و مثل روباه دم تکان دهم. شما در باره مقاله من نوشتند اید: «بدون قابل و اندیشه کافی و وافی، و رک و راست و بی مقدمه، نوشته شده است، حال آنکه موضوع مورد بحث می باشد با زیرکی و باریک بینی نوشته می شد.» دوست عزیزم! اما مقاله من بر عکس، در مورد چنین موضوع با اهمیتی (گرچه اهمیت منفی)، دقیقا همچنان که در مورد کتابی که به بحث در آن می پردازد، به این سبب که پیش تر در باره آن اندیشیده ام، هرگز نمی توانست عدالت را رعایت کند. چقدر کم شما مرا می شناسید!

همه مقاله های خوب من بدون اندیشه قبلی و دقیقا فی البداهه نوشته شده اند. هنگامی که دست به کار نوشتند آنها می شدم نمی دانستم چه خواهمن نوشتم... مقاله من در باره کتاب فاسد گوگول ممکن بود به نمونه برجسته ای از آن مقاله هایی مبدل شود که در آن توانسته بودم چشم هایم را بیندم و بگذارم به قله های خشم و غضب خویش صعود کنم... اما در باره این مقاله از پیش اندیشیده ام و از پیش می دانستم که چیز درخشنانی از آب در نخواهد آمد، زیرا من برای اینکه صرف آن را تند و تیز کنم و فرومایگی آدمی پست و رسوا را نشان دهم، تلاش می کردم. و این است آنچه که از زیر قلم من در آمد، اما نه به شیوه بی که شما آن را مطالعه کردید. شماها توی مملکت زندگی می کنید و اطلاع ندارید. تاثیر این کتاب چنان بود که نیکیتنکو،<sup>۱</sup> که انتشار آن را تصویب کرده بود، بعضی از نقل قول های مرا از کتاب پاک کرد و بابت آنها بی که به جا مانده بود، دچار تشویش شد. حداقل یک سوم نوشته من حذف گردید... شما بابت خشمگین شدنم مرا ملامت می کنید. اما من سعی نمی کنم خشم را فرو بخورم. اغماض نسبت به خطرا، اگر نه در دیگران بلکه در خودم لاقل، می توانم بخوبی درک کنم و بستایم، اما اغماض نسبت به شرارت را هرگز تحمل نخواهم کرد. اگر این کتاب [گزیده بی...]<sup>۲</sup> را یک اشتباه به تمام معنا می دانید و نه شرارتی عمدی، در فهم آن عاجز مانده اید. گوگول به هیچ وجه ک. س. آکساکف نیست. این تالیران<sup>۳</sup>، کاردینال فش<sup>۴</sup> است که خدا را در تمام طول زندگی اش فریب داد و با مرگش شیطان را تحمیق کرد.

مقاله بلینسکی که منتشر شد، سخت بر گوگول تاثیر گذاشت، گرچه او اهمیت آن را درک نکرد. گوگول، از اینکه بلینسکی تنها به دلیل حملات گوگول به منتقدین و روزنامه نگارانی که در گزیده بی از مکاتبات... از آنان نام برده شده است از او خشمگین است، مبهوت می شود. گوگول، در ۲۰ ژوئن ۱۸۴۷، در این مورد به پروکوپوویچ می نویسد:

این حساسیت زیاد بلینسکی مرا بسیار نگران کرده است... از شما خواهش می کنم که با بلینسکی صحبت کنید و بگذارید ببینم اکنون چه روحیه بی نسبت به من دارد. اگر خوب سودایی او در غلیان بود بگذار آن را در روزنامه «ساوره منیک» (معاصر)، با هر وضعیتی که دوست دارد، بیرون

۱. Nikitenko (۱۸۰۴ - ۱۸۷۷)، مؤلف روسی، استاد دانشگاه سن پترزبورگ، سانسورچ دولت، مؤلف کتاب داستان من از زندگیم و تجربیات زندگیم.  
 ۲. قبل از روانی بود، بعد به وزارت در امپراتوری ناپلئون رسید. مردی خودخواه، طنز گو و با هوش بود. به همه رژیم ها خدمت کرد و به همه آنها خیانت ورزید (فرهنگ معین).  
 ۳. Kardinal Fesch

بریزد. اما نگذارید رنجش خود را از من در دل نگه دارد. اگر خشمیش فرو نشسته است، نامه بی را که در جوف این پاکت است، به او بسپار.

پروکوپیوچ نامه را به هیئت تحریریه روزنامه «ساوره منیک» تسلیم کرد، نکرافس<sup>۱</sup> آن را به زالتی برون<sup>۲</sup>، جایی که بلینسکی به طور موقت در آن اقامت کرده بود، فرستاد. گوگول، در ضمن، به بلینسکی نوشت:

از خواندن مقاله تان که در باره من نوشته بودید و در دو میں شماره ساوره منیک چاپ شد، دچار نگرانی شدم. نه اینکه از تنزل مقامی که منظور تان از آن قرار دادن من در برابر همگان بود، متناسف باشم، بلکه از این بابت که صدای مردی را به گوش می رساند که از من خشمگین است. و من دوست ندارم حتی کسی را که مرا دوست ندارد، از خود خشمگین سازم، چه رسد به شما که همواره فکر کرده ام مرا بسیار دوست دارید. من قصد نداشتم که حتی در یک نقطه کتابم سبب نگرانی و پریشانی شما شوم، چه پیش آمد که من خشم هر فرد آدمی را در روسیه، که تا این زمان هنوز نتوانسته ام آن را بشناسم، برانگیخته ام. بلینسکی، پس از خواندن نامه گوگول، به قول آنکوف،<sup>۳</sup> برا فروخته شد، و غرید: «آه که نمی داند چرا مردم از دستش خشمگین اند - بایست به او توضیح داده می شد - من به او جواب خواهم داد.» سه روز بعد، جواب آماده بود{که همان نامه معروف بلینسکی به گوگول بود.- مترجم فارسی}. بلینسکی آن را برای آنکوف خواند. بعدها، آنکوف ضمن شرح تاثیری که این جواب [نامه] بر او به جا گذاشت، نوشت: «من هم از لحن و هم از مفاد این پاسخ به هراس افتادم. البته نه برای خاطر بلینسکی، چون عواقب خاص مکاتبه با آشنایان از خارجه، در حال حاضر، پیش بینی شدنی نیست. من برای گوگول به هراس افتادم، که می باید این پاسخ را دریافت بدارد، و من می توانستم به وضوح او را پیش نظر خود مجسم کنم، دقیقه بی را که این اتهام نامه چزانده را شروع می کرد به خواندن. این پاسخ فقط اعلام دارنده نظرها و عقیده های بلینسکی نبود، بلکه پوچی و وزشی همه آرمان های گوگول، برداشت هایش از نیکی و شرف و همه اصول اخلاقی زندگیش، و علاوه بر آن، وضع و موقعیت نمایان محافلی که وی معرفت به دفاع و حمایت از آنها بود، فاش و بر ملا می ساخت. می خواستم وسعت و دامنه اظهارات تند بلینسکی را به خودش توضیح دهم، اما او خود می دانست، و این طور به نظر می رسید که از من هم بهتر می داند. اما او چه کار بایست می کرد؟ او گفت که، همه اقدامات لازم را برای حمایت از مردم در برابر آدمی متعصب باید بکار برد، حتی اگر این آدم

• ۱ N.A Nekrassov، شاعر بزرگ روس، نویسنده و روزنامه نگار. بلینسکی، مدیریت روزنامه ساوره منیک را به عهده نکرافس گذاشت. او تحت تاثیر نقد ادبی بلینسکی شعر خود را تحول بخشید. داستایفسکی در باره او گفت: «نکرافس مبتکرترین و بدیع ترین شاعر در ادبیات ماست...» (نقل باختصار از: فرهنگ ادبیات جهانی، زهراء خانلری).

• ۲ Salzbrunn

• ۳ P.V.Anenkov (۱۸۱۲ - ۱۸۷۰) منتقد ادبی روس و مؤلف روس و مؤلف خاطرات. هوادار شیوه غربی، دوست صمیمی بلینسکی.

• ۴ A.I. Herzen (۱۸۱۲ - ۱۸۷۰) افلاطی روس، نویسنده معروف، فیلسوف و مقاله نویس سیاسی و حقوقی، دوست نزدیک بلینسکی از ۱۸۴۰ به بعد. در برگردان ایده آلیسیم به ماتریالیسم و دمکراسی انقلابی متاخر، نفوذ فراوان داشت. از ۱۸۴۷ در خارجه به سر می برد، و ماهنامه های ستاره قطبی و کولوکول (Kolokol) را منتشر می کرد.

همر باشد. اما در مورد توهین به گوگول، باید بگوییم که، من هرگز نمی‌توانم آن طور که گوگول به روح و اعتقاد من به خودش توهین کرد، به او اهانت کنم.» هرتسن<sup>(۴)</sup> که بلینسکی نامهٔ خود به گوگول را برای او خوانده بود، به آنکوف گفت: «این کاریست نبوغ آمیز، و من معتقدم که این نامه، وصیت نامهٔ بلینسکی است.»

در این نامه، بلینسکی نه تنها اثر مرجعانهٔ گوگول را به باد انتقاد گرفته است، بلکه نظام فئودالی و اشرافیت روسیه را به طور کامل نمایانده است. تنها مرگ، اورا از مجازات شدیدی که به دلیل این سند مهم در انتظارش بود، نجات داد. دوبلت، رئیس بخش سوم {پلیس امنیتی}، از اینکه نتوانست منتقد بزرگ را در «زندان پیوساند»، اظهار «تاسف» می‌کرد. مشهور است که، داستایفسکی، نویسندهٔ مشهور و بزرگ روس، به دلیل خواندن این نامه در یکی از جلسات محفل پتراسفسکی، به مرگ محکوم شد. این حکم، بعداً، به تبعید و حبس با اعمال شاقه تخفیف یافت. انتقام جویی‌های ظالمانهٔ حکومت، در هر صورت، نتوانست نشر هزاران نسخه از این نامه را مانع گردد. ی. س. آکساف، در ۱۹ اکتبر ۱۸۵۶، یعنی نه سال پس از نگارش نامهٔ بلینسکی به گوگول، به پدرش نوشت: «من به بیشتر نقاط روسیه سفر کرده‌ام. نام بلینسکی، برای همه جوان‌هایی که فکری در سر دارند و مشتاق تنفس هوا بی‌تازه در میان گند زندگی مرداب وار محیط خوداند، نامی سست آشنا. حتی یک آموزگار دبستان و دبیرستان پیدا نمی‌شود که نامهٔ بلینسکی به گوگول را از بر نداشته باشد.» نامهٔ مشهور بلینسکی را، نخستین بار، در ۱۸۵۵، هرتسن در ماهنامهٔ ستارهٔ قطبی به چاپ رساند. این نسخه از «نامه» بدفعتات در خارج از روسیه به چاپ رسید. متن کامل «نامه» در چاپ‌های متعدد آثار بلینسکی و در «نامه‌ها»<sup>(۵)</sup> او، در سال ۱۹۱۴، به چاپ رسید، نسخهٔ دستنویس «نامه» به دست ما

#### توضیح مترجم فارسی:

در سال ۱۳۵۹، ناشری در تهران، به منظور چاپ دوم فارسی «نامه به گوگول» - چاپ اول را، در سال ۱۳۵۰، یک ناشر دیگر در تهران، منتشر ساخته بود - متن را به وزارت ارشاد اسلامی برد تا اجازهٔ نشر آن را بگیرد. پس از مدتی، جواب بررسی‌های وزارت ارشاد «نه» بود. در مراجعات مکرر و بعدی ناشر به دوایر مختلف وزارت ارشاد، همان «نه» را مکرر شنید. و در یک مورد نیز شنید که، به چاپ هر کتابی که بخواهد اجازه می‌دهند، اما به این یکی «نه». تنها آزادی خواهان، آزاد اندیشان، و مبارزان راه عدالت و انصاف و حقوق توده‌های محروم نیستند که دارای همبستگی جهانی اند، بلکه حکومت‌های مطلقه، تاریک اندیشان و واپس‌گرایان نیز دارای همبستگی جهانی اند. شاید به ذهن کمتر کسی خطور می‌کرد یا می‌کند که سانسورچی‌های تزار نیکلای اول، و سانسورچی‌های رژیم ولایت فقیه، با فاصلهٔ زمانی صد و سی سال، در مورد ممنوعیت انتشار یک متن (نامه به گوگول)، نظری یکسان ابراز کنند. این امر، صرف نظر از اینکه نشان دهندهٔ کهنه‌گی و قراضگی ماشین اندیشه سوز سانسور در ایران است، نمایانندهٔ حقیقت ماندگاری آثار اندیشه و عاطفةٔ اصیل انسانی است، که «نامه به گوگول» از زمرة آنهاست.

نیامده است. چاپ حاضر، از روی متنی است که در ستاره قطبی به طبع رسید.

### مختصری در باره گوگول

نیکلای واسیلی یه ویچ گوگول (۱۸۰۹ - ۱۸۵۲)، از خانواده خرد مالکان اوکراین بود. فرهنگ عامه مردم اوکراین و آداب و رسوم و جشن‌های آنان نخستین سرچشم‌الهای بخش آثار گوگول بشمار می‌آید. در شانزده سالگی پدر را از دست داد و زیر نفوذ مادر فداکاری قرار گرفت که تاثیر مذهبی و اخلاقیش هرگز از زندگی پسر محظوظ نشد. نخستین منظمه داستانی خود را به نام «هانس کوچلگارتن» (۱۸۱۲) به خرج خود انتشار داد. توفیقی نیافت، نسخه‌های بفروش نرفته را در آتش افکند و به خارج از کشور گردید. در ۱۸۳۱، در مدرسه‌یی دخترانه و سپس سالی نیز در دانشگاه سن پترزبورگ به تدریس تاریخ قرون وسطی پرداخت. پس از انتشار مجموعه دوجلدی قصه‌های خود به نام «شب هایی در کشتزاری نزدیک دیکانکا» (۱۸۳۲) به شهرت رسید. در ۱۸۳۵ دو مجموعه قصه‌های منتشر ساخت. اولی به نام «میرگورود» که داستان مشهور «تاراس بولبا» جزو آن است، و دیگری به نام «مجموعه آرابسک» که شامل مقاله‌های گوناگون است در باره هنر، تاریخ، جغرافیا و ادبیات و سه قصه که بر جسته ترین آنها «یاداشت‌های یک دیوانه» بود. انتشار داستان «دماغ» (۱۸۳۶) راه تازه‌ای را در رمان نویسی روسیه گشود. گوگول را با این اثر پیشرو کافکای «مسخ» معرفی می‌کنند. گوگول با انتشار داستان «شنل» (۱۸۴۲) به بزرگترین حد نفوذ خود در روسیه دست یافت. تورگنیف پس از خواندن «شنل» فریاد برآورد: «ما همه از شنل گوگول بیرون آمده ایم.» داستایفسکی نیز نظر او را تائید کرد. بزرگترین واقعه زندگی گوگول نمایش کمدی «بازرس» در ۱۸۳۶ بود. نقل کرده‌اند که، تزار پس از حضور در نخستین شب نمایش با تبسم گفت: «هر کس در این نمایشنامه سهمی دارد و سهم من کمی بیشتر از دیگران است.» پس از «بازرس» گوگول دچار تحول درونی شد، و پیروزی آن موجب اندوه و تشویش درونی و برهم زدن تعادل روحیش گشت. به آلمان و ایتالیا رفت و مدت دو سال در سراسر اروپا زندگی آمیخته با سرگردانی پیش گرفت، و در ۱۸۳۸ به مسکو بازگشت، در حالی که فصل‌های نخستین نفوس مرده را به همراه داشت. از نو به خارجه گردید، در وین بیمار شد و بار دیگر به رم رفت و در آنجا گرچه اندیشه‌های مذهبی ذهن او را به خود مشغول داشت، از نوشتن باز نایستاد. چاپ نفوس مرده در آغاز از طرف دستگاه سانسور ممنوع گشت و پس از اصلاحاتی در متن در ۱۸۴۲ انتشار یافت. نفوس مرده که گوگول عنوان «شعر» برآن نهاده بود، از سه قسمت تشکیل می‌شد و حدود پانزده سال کار بر آن شد. موضوع نفوس مرده واقعه‌یی بود که از سوی پوشکین به گوگول القا شده بود. اولین قسمت منتشر شد، دومین قسمت به صورت ناتمام منتشر شد، اما سومین قسمت را نویسنده از میان بردا. سوء تفاهم‌ها در باره نفوس مرده نویسنده را به تزلزل روحی شدید دچار کرد، و در تردید میان گوشه‌گزینی در صومعه یا سفر به اورشلیم، به رم گردید. سعی کرد با خلق قهرمانی مثبت و با تقوی اشتباه قسمت اول را جبران کند و در واقع «نفوس مرده» را به «نفوس زنده» مبدل کند. از این کارش نیز ناخشنود ماند. گوگول، نفوس مرده، شاهکار خود را، اثربخش و اهربینی خواند. همین تردیدها و تحریک‌های درونی موجب شد که پنج سال بعد، در ۱۸۴۷، کتابی با عنوان گزیده‌یی از مکاتبات من با دوستانم انتشار دهد که مکاتبه‌هایی نیمه واقعی و نیمه خیالی بودند. این اثر با شکست کامل مواجه شد و به محض انتشار موجب شگفتی و تحقیر عمومی گشت،

زیرا گوگول در این اثر وفاداریش را به دستگاه حکومت و عقاید ارتجاعیش به اثبات رسانده و با لحنی پیامبرانه تجدید و اصلاح اخلاقی و مذهبی و تزکیه نفس را به مردم پیشنهاد کرده بود، در نتیجه میان نویسنده و مردم قطع رابطه شدیدی برقرار شد، و بلینسکی منتقد معروف نامه بی بال حن بسیار تندا برای گوگول فرستاد و بهت و نفرت آزادی خواهان را اعلام کرد. گوگول پس از نامه بلینسکی تردید را کنار گذارد و به سفر زیارتی اورشلیم رفت، در آنجا هم تسکین نیافت و به رویه بازگشت و خود را تحت نفوذ و تسلط روحی کشیش متعصبی قرار داد، و به پیشنهاد این کشیش دست از کار هنری کشید و در ۱۸۵۲ نسخه دستنویس حک و اصلاح شده قسمت دوم نقوس مرده را در آتش افکند. چند روز پس از آن، بر اثر بیماری شدید روانی و امتناع از خوردن غذا و ضعف مفرط درگذشت. گوگول از چهره های ممتاز ادبیات اروپایی میان دوره رمان‌نیسم و رئالیسم بشمار می‌آید و نفوذش در ادبیات روس عظیم است. آثار ترجمه شده به فارسی وی عبارتند از: «افسانه‌ها - انتقام موحش - بازرس - تاراس بولبا - تصویر - شنل - نقوس مرده - یادداشت‌های یک دیوانه - قماربازان». (نقل باختصار از: فرهنگ ادبیات جهان، تالیف دکتر زهرا خانلری).

### بلینسکی نامه به گوگول

فقط از اینکه مقاله مرا آدمی خشمگین دانسته اید، برقیید. بدین معنی که، برای بیان حالت من پس از خواندن کتاباتان {گزیده بی از مکاتبات من...}، «خشمگین» صفتی بسیار ملایم و ناکافی است. و اینکه این حالت من را ناشی از اشارات خالی از تملق به ستایندگان هنرستان دانسته اید، سراسر به خط رفته اید. خیر، دلایل با اهمیت تری برای این امر وجود دارد. آدم می‌تواند بی‌حرمتی نسبت به شخص خودش را تحمل کند، و من به حد کافی شعورش را دارم تا این بی‌حرمتی را با سکوت برگزار کنم، زیرا سکوت جان کلام پاسخ آن است، اما هتك حرمت حقیقت و شان انسان را نمی‌توان تحمل کرد. وقتی که دروغ و فساد اخلاق، در مقام حقیقت و فضیلت و به بهانه دین و مذهب و در پشتیبانی از شلاق وعظ می‌شود، نمی‌توان سکوت اختیار کرد.

من شما را با همه اشتیاقم دوست می‌دارم. با همان اشتیاقی که یک آدم، آدمی که با رشته های خونی به سرزمین بومی اش پیوسته است - امید، افتخار و شکوه میهن خود را و یکی از پیشوایان بزرگ آن را در طریق هوشیاری، توسعه و ترقی اش می‌تواند دوست داشته باشد، و هنگامی که این دوست داشته شدن را از دست دادید، برای از دست دادن میانت خود نیز، لااقل به طور آنی، دلیل بجایی داشتید.

این را بدین سبب نمی‌گوییم که معتقد باشم دوستی من ذوق و هنر عظیم شما را پاداشی کافی بوده است، بلکه براین زمینه می‌گوییم که، در این وجیزه من بیانگر نظر بسیاری اشخاص و نه تنها یک نفر، که به بیشترشان نه شما و نه من هرگز نظر نینداخته ایم، و آنها هم هرگز به شما نظر ندوخته اند. من از ارائه تصویری مناسب از خشمی که کتاباتان در دل همه دل های شریف برا فروخت، و نیز، فریادهای دیوانه وار شادی بی که در دل همه دشمنانتان برباکرد، خود را عاجز می‌بینم، از غیر ادبا - چیچیکوف ها<sup>۱</sup>، نازدرف ها<sup>۲</sup> و شهردارها<sup>۳</sup> - و از ادبا هم آنانی که نام شان برایتان کاملا آشناست. شما خودتان

می بینید حتی آنانی که نظری موافق نسبت به کتابтан [گزیده بی از ...] داشته اند، آن را انکار کرده اند. اگر این کتاب حتی به عنوان ثمرة اعتقادی عمیق و صمیمی نیز به نگارش در می آمد، اثربخش این بر مردم نمی توانست داشته باشد. و اگر همه (جز بعضی آدمها که از خودشان فکر و نظریه بی ندارند و دیگران باید به جای آنان ببینند و بفهمند، زیرا که خواست و میل شان از پسندشان مایه بی نمی گیرد) کتابtan را اثربخش از استادانه، اما سراسر حیله گری آشکار به منظور نیل به هدفی صرفاً زمینی با وسایلی آسمانی دریافتند، گناه کسی نیست جز شخص خودتان. و این هم به هیچ روی تعجب آور نیست، تعجب آور آن است که شما عجیب بیابیدش. من بر این باورم که این امر نیز بدین علت است که، آگاهی ژرف شما از روسیه، دانش یک هنرمند است و نه یک متفکر، که با تلاشی بسیار بیهوده خواسته اید در کتاب فانتزیک تان نقش او را بازی کنید. نه از این بابت که متفکر نیستید، بلکه از این جهت که سالهای سال است عادت کرده اید از دور دست زیباییان<sup>۴</sup> به روسیه نگاه کنید. و کیست نداند چیزی آسانتر از این نمی تواند باشد که به چیزها از فاصله بی دور، و آن طور که خود دوست می داریم، نگاه کنیم. برای اینکه در آن دور دست زیبا زندگی بی را می گذرانید که با زندگی در روسیه کاملاً بیگانه است. در آنجا شما با خود و درون خودتان زندگی می کنید. در محدوده محفلی از آدم هایی زندگی می کنید با طرز تفکر خودتان، که از مقاومت در برابر تاثیر و نفوذ فکری شما بر خود، ناتوانند. بنابراین از فهم و درک این نکته قاصرید که، روسیه نجات و رستگاری خود را نه در عرفان و تصوف، نه در زهد و ریاضت و دینداری و ورع، بلکه در پیروزی های تمدن، آگاهی یافتنگی و انسان دوستی، باید جست و جو کند. آنچه روسیه بدان نیاز دارد نه موضعه (که به حد کافی شنیده است!) و نه دعاست (که بسیار ذکر کرده است!), بلکه بیداری ادراک مقام انسانی در مردم آن است، که قرنها می گذرد تا در میان انبوهی از کثافت و پس ماندگی گم شده است. او به حقوق و قوانینی نیاز دارد که نه بر مواعظ کلیسا یی، بلکه بر پایه عقل و ادراک سليم، وعدالت، و دقیق ترین نظارت ممکنه آنها، منطبق باشد. که به جای اینها، چیزی که روسیه نشان می دهد. منظره شوم سرزمینی است که در آن انسان با انسان سوداگری می کند، حتی بدون آن عذر حیله گرانه مزرعه داران آمریکایی که مدعی اند «سیاه» انسان نیست، سرزمینی که در آن مردم یک دیگر را با نام های تصغیر شده بی نظیر وانکا، استشکا، پالاشکا صدا می زند، سرزمینی که در آن نه فقط تضمینی جهت افراد، حرمت انسانی و دارایی انسانها وجود ندارد، بلکه حکم قانون نیز اجرا نمی شود، و جاییست که در آن، هیچ چیز جز بنگاه های وسیع دزدان رسمی و راهزنان انواع و اقسام وجود ندارد! مسائل ملی و بسیار حیاتی روسیه امروز امحاء نظام برده داری و شکنجه های بدنی و امکان دقیق ترین نظارت ممکنه لاقل همان قوانینی است که موجودند. و این را حتی خود حکومت صورت واقع می دهد (حکومتی که بخوبی آگاه است که ملاکین چگونه با رعیت هایشان رفتار می کنند و چگونه هر ساله عده زیادی از رعیت های قبلی را سر به نیست می کنند و عده بی دیگر به جای آنها می آورند). چنانکه با اقدامات نیم بند بزدلانه و نافرجم خود برای آرامش «سیاه» های سفید و جایگزین کردن مضحك و مسخره شلاق تک رشته ای<sup>۵</sup> چنین امری را ثابت کرده است.

چنین مسایلی است که مغز روسیه را به هنگام چروت و رخوت دلمده و بی اعتنایش عذاب می دهد! و در چنین موقعی، نویسنده بی بزرگ، که آثار هنرمندانه عالی و عمیقاً سرشار از حقیقتیش که چنان نیرومند اند و سترگ در آگاهی روسیه از خویشتن خویش سهم بسزا داشته است و آن را توانایی

داده است تا نگاهی انگار که در آینه بر خود بیفکند، چنانکه مردم افکنند، با کتابی در می آید که در آن به ملاکان درنده خو، به نام مسیح و کلیسا، می آموزد تا چگونه بهره های باز هم عظیم تری از دهقانان بیرون بکشند و بیش از پیش آنان را استثمار کنند.... و از من انتظار دارید که خشمگین نشوم؟ ... چرا که اگر قصد جان مرا می کردید نمی توانستم بیش از این نوشته های زشت تان از شما نفرت پیدا کنم.... و پس از این، آیا انتظار هم دارید که مردم به صداقت مفاهم کتابتات آیمان بیاورند؟ نه! اگر واقعاً فکر شما مالمهم از حقیقت مسیح بود و نه از تعالیم شیطان، یقیناً در کتاب تازه تان چیزهایی کاملا متفاوت با اینها می نوشته است. آن گاه به ملاک می گفتید نظر به اینکه دهقانان برادران مسیحی اویند و چون برادر نمی تواند برده براذرش باشد، او می باید یا آزادی شان را به آنها پس دهد و یا لاقل اجازه دهد تا از ثمرات کار خویش تا بیشترین حد ممکن بهره وری، استفاده ببرند. و او ضمن انجام این کارها، در عمق وجود خود به مناسبات مردودی که وی را در برابر همه آنان قرار می دهد، پی می برد.

و این عبارت: «او، تو با این پوزه نشسته و کشیف!» از آنچه نوزدروف<sup>(۶)</sup> و سوباكه ویج<sup>(۷)</sup> کردند، دست بر قضا همین به گوش تان می خورد تا به عنوان کشفی بزرگ در جهت تهدیب اخلاق و منافع موژیک ها به جهان ارائه کنید؟ موژیک هایی که تنها دلیل تمیز نبودن شان اینست که گذاشته اند ارباب هایشان متقادع شان کنند که آدم نیستند. و آنگاه در ک شما از سیستم ملی محاکمه و مجازات روسی، که کمال مطلوب آن را در این گفته احمقانه یافته اید که، گناهکار و بیگناه هر دو باید مثل هم شلاق بخورند؟<sup>(۸)</sup> این، در حقیقت، بیشتر مراجعت ماست، و گرنه بیشتر اوقات انسانی که ذیحق سمت مجازات می شود، مگر اینکه برای خلاصی خودش باج و فدیه بدهد، و برای چنین مناسبت هایی ضرب المثل دیگری می گوید: گناهکار بی گناه! و چنین کتابی باستی حاصل یک چنین جریان شاق درونی بوده باشد! حاصل روشنگری عالی نمای روحانی! ممکن نیست! یا اینکه شما مرضید - پس باید برای شفا یافتن بشتابید، یا اینکه... از آوردن اندیشه ام به قالب کلمات وحشت دارم!...

حامی تازیانه! حواری جهل! مدافعانه! ظلمات دوزخی! مداخ اصول اخلاقی ددمنشانه! در باره چه سخن می گویی؟ به زیر پایت نگاه کن - بیین بر لبه چه ورطه بی ایستاده ای!... اینکه چنین آموزشی را بر پایه کلیسای ارتدوکس بنا می گذاری، من می توانم درک کنم: این کلیسا همواره تکیه گاه تازیانه و نوکر استبداد بوده است. اما چرا مسیح را با این کلیسا قاتی می کنید؟ چه چیز مشاعی میان مسیح و کلیسا، یا لاقل کلیسای ارتدوکس یافته اید؟ مسیح اولین کسی بود که به مردم آزادی، برابری و برادری آموخت و برقانیت این آموزش، مهر شهادت خویش را کوپید. این آموزش تا قبل از اینکه در کلیسا سازمان دهی شود و بر بنای اصول ارتدوکسی بنا گردد، وسیله رستگاری انسانها بود. از سوی دیگر، کلیسا سلسله مراتبی بود از روحانیون، و نتیجتاً مدافعان عدم برابری، مداخ قدرت حاکمه و خلل رسان به برادری میان انسانها - و این چنین بود که توانست تا به امروز بر جا بماند. اما مفهوم پیام مسیح را نهضت فلسفی قرن پیش آشکار ساخت. و این بدان سبب است که مردی نظیر ولتر، که با طنز خود آب بر آتش تعصب و تحجر و جهل اروپا پاشید، بدون تردید، بیشتر فرزند مسیح است - هم گوشتیش از گوشت اوست و هم استخوانش از استخوان او - تا همه این کشیش ها، اسقف ها، سراسقف ها، مطران ها و اسقف های اعظم شما! جدا می خواهید بگویید که اینها را نمی دانید! این چیزها دیگر برای بچه مدرسه ای ها هم تازگی ندارد.... به این دلیل، مگر می شود که شما، خالق بازرس و نفوس

مرده، با همهٔ صمیمیت، از ته دل، برای روحانیون پلید و اهربین صفت روسي که بی حد و حصر آنان را برتر از روحانیون کاتولیک قرار داده اید، سرود حمد و ثنا خوانده باشید؟ گیریم که نمی دانید روحانیون کاتولیک یک زمانی یک چیزی بودند در حالی که روحانیون روسي هرگز چیزی نبودند جز پادو و بنده صاحبان قدرت و نفوذ دنیوی، اما واقعاً می خواهید بگویید که این را هم نمی دانید که جامعهٔ روس و مردم روس روحانیون ما را خوار و حقیر و منفور می شمرند؟ و مردم در باره چه کسانی سنت که حکایت های مستهجن نقل می کنند؟ کشیش، زن کشیش، دختر کشیش و غلام مزرعه کشیش. آیا کشیش جماعت در روسيه تجسم شکمبارگی، آز و مال اندوزی، نوکر صفتی و سرسپردگی، و بی شرمی نیست؟ می خواهید بگویید که این چیزها را نمی دانید؟ شگفتا! می گویید که مردم روسيه مذهبی ترین مردم جهان است. دروغ و یاوه! بنیاد مذهب بر اساس زهد و ورع، حرمت و تکریم، و ترس از خداست. در صورتی که انسان روس، در حالی که جایی را در تن خود می خاراند نام خداوند را بر زبان جاری می کند. او در باره شمایل قدیسان می گوید: اگر برای دعا و خدا خدا کردن به کار نرود برای پوشش دیگ و دیگر که بدرد می خورد.

از نزدیک تر که نگاه کنید خواهید دید که این مردم طبعاً به طور عمیقی ملحدند. آنها هنوز مقدار زیادی خرافه در ذهن دارند، اما نشانه بی از مذهبی بودن در آنان نمی بینند. خرافه با پیشرفت های تمدن پشت سر گذاشته می شود، ولی مذهب غالباً با این پیشرفت ها هم کنار می آید. مثال زنده بی از آن در فرانسه داریم، جایی که حتی امروز هم در میان آدم های روشن فکر و تحصیل کرده کاتولیک های مخلص بسیاری وجود دارد، و جایی که بسیاری از آدم هایی که مسیحیت را دور انداخته اند هنوز مصرانه به نوعی خدا چسبیده اند. مردم روس متمايزند. تمجید از غیب و سر و راز در طبیعت شان نیست. شعور و احساسی بسیار سلیم دارند، و ذهن شان بسیار شفاف و صریح است، و شاید بیکرانگی تقدیر تاریخی آتی اش در این حقیقت نهفته است. دیانت و مذهبیت به رسم امروزی حتی در میان روحانیون نیز پا نگرفته است، زیرا که محدود شخصیت های منزوی و منحصر به فرد که به دلیل چنین تفکر خشک و بی روح زاهدانه متمايز شده اند، چیزی را ثابت نمی کند. ولی اکثریت روحانیون ما، به سبب شکم های گنده، لفاظی های ملا نقطی و فضل فروشانه، و نادانی و جهالت بدوى و سمعانه همواره سرشناس و نامی بوده اند. بی شرمی است که مردم روس را متهم به تعصب و تحریر مذهبی کنیم، دقیق تر بگوییم، این مردم به سبب بی اعتنایی عترت انگیزش در قضایای مذهبی باید مورد ستایش قرار گیرد. دیانت نزد ما، فقط در میان فرقه های نفاق انگیز و تفرقه جو پدیدار شد که تقابل روحی را در توده مردم بربا کردند و از نظر تعداد در مقابل مردم، بسیار ناچیز بودند. من دیگر مدیحه گویی تان را از وجود مناسبات محبت آمیز میان مردم روس و حاکمان و ارباب هایش شرح و بسط نمی دهم. می خواهم پوست کنده و بی تعارف بهتان بگویم: مدیحه گویی اصولاً هیچ کجا با همدلی و همفکری مواجه نشده است، و شما را حتی در چشم کسانی که در موارد دیگر دیدگاهی بسیار نزدیک به شما دارند، خوار و سبک کرده است. تا آنجایی که موجب تشویش خاطر من است، این را به وجود انتان و امی گذارم تا زیبایی الهی حکومت مطلقه را بستایید (زیرا چنین ستودنی هم امن و امان است و هم پر منفعت)، و به ستایش خردمندانه تان ادامه دهید، اما از دور دست زیباییان: از منازل نزدیک نه خیلی جذاب است و نه چندان امن و امان.... می خواهم این را متذکر شوم که: وقتی یک اروپایی، خصوصاً یک کاتولیک، مقهور جذبه مذهبی می شود از دستگاه حاکمه شریر برائت می جوید و آن را تخطئه می

کند، همچون پیامبران عبرانی که از شرارت‌های یکی از عظیم ترین حکومت‌های روی زمین تبری جستند و آن را تخطیه کردند. در مورد ما قضیه بر عکس است: به مجردی که یک نفر (حتی آدمی خوش نام و سرشناس) به اختلالی مبتلا می‌شود که متخصصان بیماریهای دماغی آن را جنون خشکه مقدسی می‌دانند، آن گاه شروع می‌کند برای خدای زمینی بیشتر بخور دود کند تا برای خدای آسمانی، و در این نحوه عمل که خدای زمینی ترجیح داد بیشتر برای حمیت و غیرت اسلامی اش بدو پاداش دهد چنان این ور و آن ورخال می‌زند که نمی‌تواند ببیند و بفهمد که از این رهگذر خود را در انتظار جامعه رسوای بدنام می‌سازد.... یار و دوست مان روسه چه پدر سوخته و رذل است!...

چیز دیگری که به یاد می‌آید در کتابتان نوشته اید و آن را حقیقتی عظیم و انکار نشدنی ادعا کرده اید، اینست که سواد نه فقط فایده‌ی ندارد، بلکه به طور قطع برای مردم عامی زیان بخش است. در این باره دیگر چه بگوییم؟ آرزوی کنم که خدای بیزانسی تان<sup>۹</sup> شمار را برای این اندیشه‌های بیزانسی (مرموز و معماً گونه) ببخشید، مگر اینکه در ارتکاب آنچه که بر صفحهٔ کاغذ آورده اید ندانسته باشید که چه گفته اید.... اما شاید بخواهید بگویید: «گیریم که من به اشتباہ رفته ام و همهٔ افکار من لغو و باطل اند، اما چرا من باید از حق اشتباہ کردن محروم شوم و چرا مردم می‌باید در خلوص خطاهای من تردید کنند؟ آن گاه من جواب تان می‌دادم که. زیرا چنین گرایشی مدت‌هاست که در روسیه، تازگی و بدیع بودنش را از دست داده است. خیلی پیش از این نبود که «بوراچوک»<sup>(۹)</sup> و انجمن اخوت اش ته مانده آن را تا درد سر کشیدند. البته کتاب شما هوش و قریحه‌ی بمراتب بیشتر از آثار آنها به نمایش می‌گذارد (گرچه عناصر هوش و قریحه خیلی سخاوتمندانه ارائه نشده اند)، منتها آنها از آن پس، آین و روش شما را در کل، با حرارت و پی‌گیری بسیار بیشتری گسترش دادند، با گستاخی به نتایج نهایی رسیده اند،

سهم فضیلت خدای بیزانسی را به تمامی ادا کرده اند و چیزی برای شیطان به جا نگذاشته اند، در صورتی که شما، با نیت روشن کردن شمعی برای هر یک، در دام تنافض افتاده اید، مثلاً در حمایت تان از پوشکین، ادبیات و تئاتر، که به نظر شما (ای کاش آن قدر با وجودان و جدی بودید که پی‌گیر و با ثبات باشید) هیچ یک شان، به هیچ نحو، نمی‌توانند در خدمت رهایی و رستگاری روح و جان باشند بلکه می‌توانند به لعن و عذاب ابدی دچارش سازند.... چه کسی می‌توانست تصویر همسانی گوگول با بوراچوک را به کلهٔ خود فرو کند؟ شما خودتان را در برابر مردم روس آن قدر بالا بالاها جا داده اید تا این مردم مخلص بودن تان در چنین اعتقادتی را باور کنند. آنچه در ابلهان طبیعی به نظر می‌آید در مرد صاحب نبوغ چنین نمی‌نماید. بعضی اشخاص برآند که کتاب تان را نتیجهٔ آشفتگی ذهنی نزدیک به جنون محض بیندارند. اما آنها چندی نگذشت که این فرض را رد کردند، زیرا به طور قطع این کتاب در یک روز، یا یک هفته، یا یک ماه نوشته نشده است، بلکه به احتمال بسیار در یک، دو یا سه سال به نگارش درآمده است، و نظم و انسجام منطقی بی‌را بروز می‌دهد؛ در سراسر شرح و تفصیل بی‌دقت آن قصد و عمد و حمد و ثنای صاحبان قدرت و نفوذ دیده می‌شود که امور ناسوتی نویسندهٔ متدين و با اخلاص را به طرزی زیبا می‌آراید. به همین دلیل شایعه‌ی در سن پترزبورگ بر

<sup>۹</sup> منظور بلینسکی از خدای بیزانسی، به گمان من، مسیحیت شرقی و کلیسای ارتدوکس است.

سر زبان‌ها افتاده است بدین مضمون که شما این کتاب را به این هدف نوشت‌هه اید تا مقام الله باشی پسر وارث بلا منازع را دست و پا کنید. قبل از آنکه نامه تان به اُوارف (۱۰) در سن پترزبورگ سر زبانها بیفتند، که در آن می‌گویید از اینکه در می‌یابید آثارتان در باره روسيه بد تفسير و تعبيیر می‌شود غصه می‌خوريد و اندوه‌گينيد، پس از آن از آثار قبلی تان ابراز ناخرسندي می‌كنيد و اعلام می‌داريد که فقط هنگامی از آثارتان خشنود خواهيد شد که تزار از آنها راضی باشد. حالا خودتان قضاوت کنید که آيا تعجب دارد که کتاب تان شما را در انتظار عموم خوار و حقير سازد، هم به عنوان يك نويسنده و بيشتر از آن، در مقام يك انسان؟... شما، تا آنجايي که من می‌توانم ببینم البته، مردم ما را به طور كامل نمي‌شناسيد. منش مردم ما با وضعیت اجتماعی يي تعیین می‌شود که در این وضعیت، نیروهای تازه نفس و سرزنه در تلاش و جوشش برای بيان خویشنده، امادر حالی که با مظلومیت و ستمدیدگی خرد کننده بی و فرونشانده و شکسته می‌شوند و مفری نمی‌یابند، صرفاً به نومیدی و یاس، فرسودگی و بی تفاوتی و اداشته می‌شوند. فقط ادبیات، برغم سانسور تزار، نشانه‌ها و علایم زندگی و جنبش پیشرو و ترقی خواه را نشان می‌دهد. بدین سبب است که عنوان نويسنده با چنین ارج و حرمتی میان ما برده می‌شود، و نيز به همین دليل است که موقفیت ادبی میان ما، حتی برای نويسنده بی کم استعداد، آسان به دست می‌آید. دیر زمانی سرت به این سو که عنوان شاعر و نويسنده بر سر دوشی های پر زرق و برق و اوئیفورم های اجق و جق سایه انداخته است. و اين به ويژه گویايان اين امر است که چرا هر به اصطلاح هنر متمایل به آزادی خواهی، هر چند کم قريحه و استعداد، با توجه همگانی پاداش داده می‌شود، و چرا مقبولیت عام استعدادها و قريحه های ممتاز، که صادقانه یا غير صادقانه خود را در خدمت کليساي ارتدوكس، حکومت مطلقه و قومیت پرستی قرار داده اند، چنین به سرعت زوال می‌پذيرند. و مثال بر جسته در اين مورد پوشکین است که مجبور شد صرفا دو يا سه قطعه به رسم وفاداري [به تزار] بنويسد و اوئیفورم پیشخدمت حضور را بپوشد تا ناگهان از مهر و محبت مردم محروم شود! و اگر جداً بر اين باوريد که کتاب تان نه به سبب گرايish زشت و حقايق زبر و زخت ادعائي اش که در باره همه و تک تک افراد بيان کرده ايد ناکام مانده و شکست خورده است، سخت در اشتباهيد. فرض کنيم خيال نوشتمن از اخوت و برادری داشته ايد، اما بعداً چگونه آن را برای مردم شرح و توجيه می‌کنيد؟ آيا شما واقعيت های عريان کمتر در دنناک را با زبر و زمحتي کمتر و نيز با صداقت و قريحه کمتر در بازرس و نفوس مرده برای مردم نقل کرده ايد؟ در حقیقت، مكتب کهنه در اوج سهمگین خشم بر ضد شما برانگیخته شد، اما اثری بر بازرس و نفوس مرده نگذاشت، در صورتی که آخرین کتابتان شکست و ناکامي بی تمام عيار و ننگین بوده است. و در اينجا حق با مردم است، زيرا آنها به نويسنده گان روس به چشم تنها رهبران، مدافعان و ناجيابان خود بر ضد حکومت مطلقه، کليساي ارتدوكس و قومیت پرستی می‌نگرند، و بنا بر اين، مادام که آماده اند تا نويسنده کتابي بد را ببخشند، اما هرگز کتابي مضر را بر او نخواهند بخشيد. اين نشان می‌دهد که چه شم و شهود سرزنه و سليمي، هر چند به حالت جنبي، در اجتماع ما نهفته است، و همچنین ثابت می‌کند که اين جامعه آينده بی دارد. اگر روسيه را دوست می‌داريد، همراه من در شکست و ناکامي کتابتان شادي کنيد!...

مي خواهم به شما بگويم، بي ذره بی حس و حالت از خود راضی، که براين باورم که من اندکي مردم روس را می‌شناسم. کتابتان، با احتمال اعمال اثری بد بر حکومت و دستگاه سانسور، و نه بر مردم، برای من زنگ خطری بود. هنگامی که در سن پترزبورگ شایع شد که حکومت قصد دارد

کتابخان را در هزاران نسخه به چاپ رساند و به نازل ترین قیمت به فروش رساند، دوستامن دچار نومیدی و اندوه شدند. اما من به آنها در جا گفتم که این کتاب، با همه این تمہیدات، موفقیتی بدست نمی آورد و بزودی به فراموشی سپرده می شود. در حقیقت، حالا هم بیشتر به سبب مقالاتی که در باره آن نوشته شده است سخنی از آن به میان آورده می شود تا خود کتاب. آری مردم روس در دیدن حقیقت فراستی ژرف دارند، هر چند توسعه نایافته.

نوکیشی تان چه بسا که صمیمانه بوده باشد، اما فکر در میان گذاردن آن با همگان، نسبتی نیز فکر بود. روزگار دینداری کورکورانه و ساده لوحانه مدت‌ها پیش سپری شده است، حتی در جامعه ما. مردم خوب دانسته اند که اینکه شخص در کجا به عبادت پردازد تمایزی به وجود نمی آورد، و این را نیز فهمیده اند که فقط کسانی به دنبال مسیح و اورشلیم<sup>۱۱</sup> می گردند که حضور معنوی جنابش را در دلهای خود احساس نمی کنند یا اینکه حضرتش را گم کرده اند. آن هوشمندی که با دیدن رنج‌های دیگر مردمان رنج می برد و آنکه با دیدن مظلومیت و ستمدیدگی دیگر مردمان درد می کشد، او مسیح را در صمیم سینه خود دارد و نیازی به زیارت عتبات اورشلیم ندارد. فروتنی بی که شما موضعه می کنید، پیش از هر چیز، نو و بدیع نیست، و ثانیاً، از یک سورنگ و بوی غرور غیر عادی و حیرت برانگیز دارد، و از دیگر سو بر شرم آورترین انحطاط شان انسانی دلالت دارد. ایده نیل به نوعی کمال مطلق، به فرا رفتن بر فراز هر کس دیگر در خضوع و فروتنی، ثمرة هم غرور است و هم کودنی، که در هر دو مورد ناگزیر به تزویر و زهد فروشی و ... × می انجامد. به علاوه در کتابخان این آزادی را به خودتان داده اید تا افکار و احساسات خود را با بد گمانی ناشایسته نه فقط نسبت به دیگران (که صرفاً بدور از ادب می بود) بلکه نسبت به خودتان هم بیان دارید - و این شرم آور است، زیرا وقتی کسی بر گونه همسایه اش سیلی می زند خشم و غیظ آدمی را بر می انگیزد، اما دیدن آنکه به گونه های خویش سیلی می کوبد، حس حقارت و خواری را بر می انگیزد. خیر، مهذب و نورانی نشده اید، شما تیره و تار شده اید، شما در فهم هم روح و هم قالب مسیحیت عصر ما ناکام مانده اید. کتابخان هوای تعالیم حقیقی مسیحی را تنفس نمی کند، بلکه ملهم است از واهمه های شوم مرگ، شیطان و دوزخ!

آن وقت - چه زبانی، چه عباراتی! «حالیه همه کس از حیز انتفاع افتاده، و تکه بی کنه گشته است» - واقعاً بر این باورید که با آوردن «از حیز انتفاع افتادن» به جای «بی فایده بودن» به بیانی کتاب مقدسی دست می یابید؟ بی اندازه این سخن درست است که، آنکه خود را در بست در اختیار یاوه و فریب قرار می دهد، شعور و ذوق نیز او را ترک می کنند. اگر این کتاب نام شما را بر خود نمی داشت، چه کسی به فکرش خطور می کرد که چنین گنده گویی های مغلق و زننده کار نویسنده بازرس و نفوس مرده باشد؟

تا آن حدی که به شخص من ارتباط پیدا می کند، باز هم تکرار می کنم: از اینکه مقالهٔ مرا ابراز

× در اینجا واژه **Chinicism** ، مثلاً چین گرایی، آمده است که شرحی برای آن در منابع در دسترس خود نیافتم. - مترجم فارسی.

رنجش و آزردگی از اظهار نظر شما راجع به خودم، در مقام یکی از منتقدان شما، تصور کرده اید، در اشتباهید. اگر این نکته تنها چیزی بود که خشم مرا برانگیخته بود، آن‌گاه با رنجش و عصباً نیت به این مورد تنها پاسخ می‌دادم و با دیگر موارد و نکات با بی‌طرفی خونسردانه برخورد می‌کردم. اما حقیقت امر این است که انتقاد شما از ستایندگان تان به طور مضاعف بد است. من این ضرورت را که گاه بر مرد ابله‌ی که ستایش‌ها و از خود بیخود شدن‌هایش معبودش را مضحکه جلوه‌گر می‌سازد، باید تلنگری نواخت، پی‌برده‌ام، اما حتی این ضرورت هم ضرورتیست رنج آور، چون، از نقطه نظر انسانی، این هم به نحوی بد قلقی و بی‌ظرافتی است که اجر مهر و محبت حتی دروغی و بخطا را با دشمنی پیردازیم. ولی شما در انتظار مردمانی هستید که هر چند به طور عالی با هوش نیستند، اما کاملاً احمق هم نیستند. این مردم، در ستایش شان از آثار شما، احتمالاً بیشتر بیرون ریزی‌های احساساتشان را بیان کرده‌اند تا بحث و نظرشان را در بارهٔ معنای آنها، و هنوز هم، طرز برخورد دوآتشه شان نسبت به شما از این سرچشمهٔ زلال و شرافتمدانه آب می‌خورد که شما نمی‌باید گربیان شان را می‌گرفتید و تسلیم هر دو گروه دشمنان مرسوم تان می‌کردید، با این اتهام که با قرار و مدار قبلی می‌خواسته‌اند آثارتان را سوء تعبیر و تفسیر کنند.<sup>۱۲</sup> البته شما در حالی که بر اثر ایدهٔ کتابت‌بان و نسجیدگی بدون توقف از جا در رفته بودید، و هنگامی که ویازمسکی، آن شاهزاده در حکومت اشراف و بنده و غلام در ادبیات، ایدهٔ شما را پرورد و گسترد و تقبیح و تهدید نامه‌یی بر ضد ستایندگان شما (و نتیجتاً قسمت اعظم آن بر ضد من) منتشر کرد، دست به این کار زدید.<sup>۱۳</sup> احتمالاً برای نشان دادن حق شناسی خود نسبت به شما به سبب ارتقاء مقام وی از شاعری دست چندم و بی‌اهمیت به مقام شاعر بزرگ، و اگر من درست به خاطر داشته باشم، به سبب «شعر بی‌روح، گنگ و مطول»،<sup>۱۴</sup> او این تقبیح- تهدید نامه را چاپ زد. همهٔ این اعمال بتمامی پلید و ناخوشایندند. اینکه فقط منتظر فرصت بودید تا حق ستایندگان قریحه تان را آن طور که بایسته است ادا کنید (پس از اینکه آن را با فروتنی غرور آمیز به دشمنان تان دادید) - من اطلاع پیدا نکردم، من نمی‌توانستم، و باید اعتراف کنم که، نمی‌خواستم مطلع شوم. کتاب شما بود که پیش رویم گشوده بود و نه نیات تان: من آن را خواندم و باز خواندم و صد بار دیگر هم خواندم، و هیچ چیزی نیافتم که در آن جا نباشد، و آنچه بود روحمن را عمیقاً رنجاند و به خشم آورد.

اگر عنان احساس‌هایم را رها می‌ساختم این نامه احتمالاً به دفتر یاداشت حجیمی بالغ می‌شد. من هرگز در اندیشه نوشتن نامه به شما راجع به این مطلب نبودم، هر چند که آرزوی انجامش را داشتم، و نیز هر چند که شما همه‌گونه مجوز چاپی برای نوشتن به شما بدون تشریفات و فقط به شرط بازنگه داشتن چشمی بر حقیقت<sup>۱۵</sup> داده بودید. اگر در رویه می‌بودم توان نوشتن این نامه را نداشتیم، زیرا «شپکین‌های» محلی، البته نه برای لذت، بلکه به منظور انجام وظیفه اداری خود در بدست اوردن اطلاعات، نامه‌های مردم را باز می‌کنند و می‌خوانند. این تابستان، سل ریوی در حال شروع، مرا به خارجه کشانده است، [و نکراسوف نامه تان را به زالتسریون- که همراه آنکوف آن را از راه پاریس- فرانکفورت آم ماین ترک می‌کنیم، برای من فرستاد]<sup>۱۶</sup>. دریافت نامنظره نامه تان به من توان داده

است تا روح را از آنچه که در آن برضد شما اباشته شده است، به علت کتابتان، سبکبار سازم. من نمی‌توانم احساسها و نظرم را نیمه تمام بیان کنم، من نمی‌توانم دو پهلو سخن بگویم، در خلق و خوی من این چیزها نیست. می‌گذارم شما یا زمان به من ثابت کند که در نتیجه گیری هایم در اشتباه بوده ام. و اولین کسی خواهم بود که در آن صورت به شادی خواهم پرداخت، اما از آنچه در باره تان گفته ام بر نخواهم گشت. این مسئله شخصی من یا شما نیست، امری است بسیار مهم تر از شخص من یا حتی شخص شما، امری است مربوط به حقیقت، جامعه روس، روسیه. و این کلام آخر من است: اگر این نگون بختی را داشته اید که با فروتنی متکبرانه آثار حقیقتاً عظیم تان را طرد و انکار کنید، اکنون باید با فروتنی صمیمانه آخرین کتابتان را انکار و تکذیب کنید، و برای جبران گناه هولناک انتشار آن، آثار نوی خلق کنید که یادآور کارهای گذشته تان باشد.

زالتسبرون، ۱۵ژوئیه، ۱۸۴۷

### پانویس‌ها:

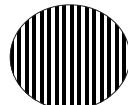
- ۱ و ۲ - شخصیت‌های اصلی نفوس مرده، اثر گوگول. این شخصیت‌ها نماینده دلال‌های آدم فروش، ملاکان ستمگر و مقامات فاسد اداری اند. - مترجم فارسی
۳. گوگول در سال ۱۸۳۶ به خارجه رفت و پس از یک فاصله زمانی کوتاه، سالهای سال در آنجا زیست.
۴. تازیانه یک رشته ای که در روسیه برای تنبیه بدنه از آن استفاده می‌شد بنا بر مجمع القوانین جنایی در سال ۱۸۴۵ به تازیانه سه رشته ای مبدل گردید.
۵. گوگول این مطالب را طی نامه‌یی به تاریخ آوریل ۱۸۴۵ به کنت اووارف نوشته بود. س. س. اووارف (۱۸۵۵ - ۱۸۸۶)، وزیر تزاریست آموزش و پرورش، مولف فرمول بدنام «اصول کلیساي ارتدوکس، حکومت مطلقه و قومیت پرستی».
۶. شخصیت‌های نفوس مرده. - مترجم فارسی.
۷. س. آ. بوراچوک (۱۸۷۶-۱۸۰۰) منتقد روسی، ناشر مجله واپس گرای «مایاک» (فانوس دریایی)، مهندس کشتی و نویسنده.
۸. گوگول در گزیده‌یی از مکاتبات... نوشته بود که مایل به زیارت بیت المقدس است.
۹. گوگول در گزیده‌یی از مکاتبات... نام بلینسکی را مستقیماً نیاورده بود، اما از فحوای کلام او هنگامی که از منتقدین سخن می‌گوید، برای همگان آشکار بود، بلینسکی مورد نظر وی بوده است. بعلاوه، در فصل هفتم کتابش می‌نویسد که، اودیسه... به نقد ادبی جان تازه ای می‌بخشد. نقد ادبی در حالی که از پرداختن به آثار گیج کننده ادبیات نو خسته و پریشان شده بود، به این شاخ و آن شاخ پریده بود، و در حالی که موضوعات ادبی را رها می‌کرد، «شروع کرده بود به خرف شدن».
۱۰. اشاره بلینسکی به مقاله ویازمسکی است، با نام: «یازیکوف و گوگول» (ن. م.

یازیکوف (۱۸۰۳ - ۱۸۴۶) شاعر روس و اسلاموفیل (اسلاوپرست) روسی.

۱۴. گوگول در مقاله بی در مجله «ساوره منیک» نوشت: «الحمد لله دون از شاعران تراز اول ما هنوز در قید حیات و سلامت اند - شاهزاده ویازمسکی و یازیکوف.» به دنبال آن، در حالی که چاپ جدید گزیده بی از مکاتبات... را در نظر داشت، از شاهزاده ویازمسکی خواهش کرد: «آن را بخوان، از آن آگاه شو، دقیقاً آن را بررسی کن، و تصحیحش کن... نسخه دستنویس آن را همچون اموال ارجمند خودتان بدانید.... و بنا بر این، شاهزاده عزیز، مرا رها نکنید و تنها نگذارید، و خداوند برای این کارتان جزای خیر به شما دهد، زیرا که این، یک اقدام حقیقتاً خیرخواهانه مسیحیابی است» آن ستایش و این خواهش و تمنا ظاهرا اثر بخش بودند، زیرا شاهزاده ویازمسکی مقاله خود به نام «یازیکوف و گوگول» را در دفاع از کتاب گوگول نوشت.

۱۵. گوگول در مقدمه چاپ دو نقوص مرده نوشت: «بسیاری از مطالب این کتاب غیر واقعی و نادرست به نگارش در آمده است، و چیزهایی نیستند که به طور حقیقی در سرزمین روسیه، روی داده اند. خواننده عزیز، از شما خواهش می کنم خطاهای مرا بر طرف کنید. از انجام آن سرباز نزنید. من از شما خواهش دارم چنین کاری را بکنید.»

۱۶. کلماتی که بین دو قلاب آمده اند، هرتسن تعمدآ در مجله ستاره قطبی حذف کرده است، برای اینکه از انتشار نام های نکراسف و آنکوف، که در نامه بلیسکی بدانها اشاره شده است، مانع شود.





فرخنده باد هشتم مارس، روز  
جهانی زن و روز همبستگی  
رژیویانه زنان جهان !

## «وظایف ما»

«... تجربه چهار سال گذشته بروشني نشان داده است که، روند کنوني اصلاحات با رهبری جبهه دوم خرداد و نیروهای معتقد به «نظام» حاکم، همواره در معرض خطر جدی مسدود شدن و سرکوب کامل قرار دارد. قبول مرز «خودی» و «غیر خودی» از سوی برخی از نیروهای شرکت کننده در دوم خرداد، در واقع نشانگر این حقیقت است که، این نیروها در مقاطع حساس و تعیین کننده، به جای انتخاب منافع ملی و مردمی، منافع «گروه های خودی» و «حفظ نظام» را اصلاح می دانند و بنابراین حاضرند منافع جنبش را قربانی منافع گروهی کنند.

امروز برای اکثریت نیروهای اجتماعی و سیاسی مدافعان اصلاحات و آزادی روشن شده است که بدون سازمان یافتنی، بدون ارتقاء کیفی جنبش و ایجاد یک جایگزین واقعی در برابر رژیم استبدادی کنونی نمی توان به روند اصلاحات و تأمین خواست های جنبش مردمی امیدوار بود. امروز جنبش مردمی خواهان رهبری رادیکال، نیرومند و پایبند به آرمان های آزادی و عدالت اجتماعی است، چنین جایگزینی را تنها با تشکیل یک جبهه واحد از همه نیروهای مدافعان آزادی و مخالف استبداد می توان ایجاد کرد. امروز بیش از هر زمان دیگری نیاز به تشکیل چنین جبهه بی احساس می شود، و این وظیفه بی است که در برابر تک تک نیروهای مترقی، ملی، مذهبی قرار دارد. جامعه ما امروز دوران گذار را طی می کند. گذار از حکومت استبدادی قرون وسطایی به شرایطی که بتوان با تشکیل یک حکومت ائتلاف ملی زمینه های تحولات بنیادین و دموکراتیک در جامعه ما را مهیا کرد...»

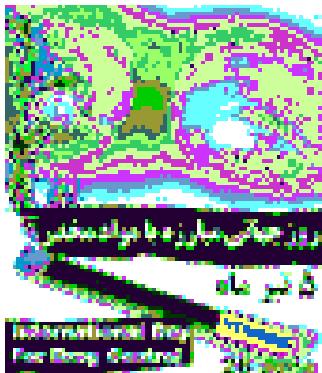
**از اسناد پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران - خرداد ۱۳۸۰  
به نقل از «نامه مردم»، شماره ۱۵، ۱۰ خرداد ۱۳۸۰**

# اعتباد حضایل

## در «نظام

## نمونه جهان»

بهرام جوان



کسانی که از نزدیک و یا دورادور، مطالب رسانه‌های همگانی جمهوری اسلامی را خوانده و بعضاً بررسی می‌کنند، به طور یقین به یک نوع خبرآشنایی کاملی پیدا کرده‌اند، و آن مسئله اعتیاد است. این مسئله شاید بعد از مدتی در نگاه خیلی‌ها عادی جلوه کند، بدین دلیل که ستون حوادث روزنامه‌هایی که اجازه انتشار در جمهوری اسلامی را دارند و علاوه بر آن در میان اخباری که هر روز خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایران) مخابر می‌کند، مکرراً اخباری مبنی بر کشف هزاران کیلو مواد مخدر در شهرها و نقاط مختلف کشور به چشم می‌خورد. پدیده اعتیاد در ایران پدیده نوظهور و جدیدی نیست. اعتیاد، و بخصوص مصرف تریاک، از قدیم الایام در جامعه ایران و بخصوص در میان قشر انگلی رایج بوده و در مقاطع بسیاری توسط چپاولگران خارجی، بخصوص امپریالیسم انگلیس، در میان مردم رواج داده می‌شده است. این مسئله از آن رو با اهمیت است که، روحانیت وابسته به قدرت‌های خارجی به دلیل همسو بودن منافعشان با عوامل خارجی در هیچ مقطعی مصرف مواد مخدر را از دیدگاه مذهبی، حرام نکردند، تا از این طریق لطمہ یی به منافع دراز مدت‌شان وارد نیاید. طی همه این سال‌ها، مبارزه با اعتیاد و ریشه کنی این ماده افیونی، همواره با جارجنبال‌های تبلیغاتی و دهان پرکن حکومت‌های وقت همراه بوده که توخالی بودن این شعارها نزد توده‌ها، کاملاً آشکار و عیان است. مبارزه با مواد مخدر در رژیم ولایت فقیه نیز به اندازه عمر خود این رژیم قدمت دارد که نتایج آن تا به امروز نیز کاملاً آشکار است. صرف نظر از با سابقه بودن این معضل اجتماعی در میهن مان، نکته بی‌که امروز این پدیده شوم را در ایران، تا سرحد یک بحران ملی، رسانده است، میزان

صرف و گسترش بی سابقه آن در میان قشرهای مختلف جامعه است. در هیچ مقطعی از تاریخ ایران، میزان مصرف و فروش مواد مخدر به اندازه امروز سابقه نداشته است. مرتعان حاکم هر چند سعی کرده و می کنند که، میزان و گستره این فاجعه را در میهن کوچک تراز آنی که هست نشان دهند، اما آمارهای ارائه شده توسط خود آنها، به قدر کافی عمق فاجعه بی را که بر مردم ایران تحمیل شده است بخوبی نشان می دهد. بر اساس آماری که دست اندکاران دولتی درگیر با مواد مخدر تاکنون انتشار داده اند، دو میلیون نفر در ایران معتاد به مواد مخدر اند. البته در این میان اختلاف نظر هم وجود دارد.

سازمان بهزیستی، با مشارکت سازمان ملل، در خصوص میزان مصرف مواد مخدر در ایران مطالعاتی پراکنده انجام داده است که نتایج آن بیانگر وجود ۷۱۰ هزار معتاد جدی (سابقه دار) است. برآوردهای ستاد مبارزه با مواد مخدر بر اساس میزان کشفیات، دستگیری ها، تولید منطقه، میزان مواد ترانزیتی، مراجعین به مراکز خود معرف، آمار زندانیان، آزمایشات، تست اعتیاد و ... بیانگر وجود یک میلیون و دویست هزار نفر معتاد و ۸۰۰ هزار نفر مصرف کننده تقنی است. (روزنامه «همشهری»، دوشنبه ۲۰ تیر ۱۳۷۹) اما دکتر بهرام یگانه، دبیر کمیته کشوری مبارزه با ایدز آمار تخمینی معتادان به مواد مخدر در کشور را سه میلیون و ۲۰۰ هزار نفر اعلام کرده است (روزنامه «جمهوری اسلامی»، دوشنبه، ۶ تیر ۱۳۷۹).

در یک خبر دیگر، که «ایسنا» آن را در ۲۳ آبان ۷۹ منتشر کرد، از قول دکتر محمد صنعتی آمده است که، ایران از نظر اعتیاد به مواد مخدر یکی از چند کشور رده اول جهان است. حکومتیان با توجه به ابعاد گسترده مواد مخدر سعی داشته و دارند که، میزان وابعاد این فاجعه را به طرق گوناگون مخفی نگه دارند تا بدین وسیله از فشار برخویش بکاهند. این بدین دلیل است که ریشه تمامی این ناهنجارهای اجتماعی، آن هم در این میزان وابعاد بسیار خطرناک، طبعاً باقیستی حاصل سیاست های ضد ملی آنها قلمداد شود. بنابراین طبیعی است که حتی نسبت به آمارهای داده شده از طرف آنها باید با دیده تردید نگریست، هر چند که این آمارها به قدر کافی برای زیر سوال بردن رژیم ولایت فقیه بسنده باشد، اما با بررسی این مسئله از دید و زاویه دیگر، پیامدهای وحشتناک بیش از پیش از زیر پرده استوار بیرون خواهد آمد. بر اساس داده های منتشر شده در مطبوعات و رسانه های مجاز در «جمهوری اسلامی»، مصرف مواد مخدر ابعاد بی نهایت گسترده و وسیعی دارد که از دانش آموزان، دختران و پسران کوچک، زنان، مردان در سنین مختلف، دانشگاهیان، کارگران، کارمندان و دیگر قشرها را در بر می گیرد. توجه به این آمارها که در بیشتر موارد از طرف مسئولان زیر بطر ارائه شده، به آشکارتر شدن این فاجعه کمک خواهد کرد. به عنوان مثال، روزنامه همشهری، ۵ تیر ۷۹، در یک گزارش نوشت: «۷۰ درصد

زندانیان به نوعی مرتبط با مواد مخدر هستند و این در حالی است که فقط طی سه ماه گذشته ۶۰ هزار کیلو مواد مخدر در سراسر کشور کشف شده و در این رابطه ۳۰ هزار توزیع کننده دستگیر شده اند. اما سوای این آمار ناخوشایند، موضوعی که نگرانی عمیق بوجود آورده کاهاش سن مصرف کنندگان مواد افیونی است و با توجه به اینکه ۷۰ درصد جمیعت کشور جوان هستند می توان خطر در پیش رو را از ابعاد اقتصادی حدس زد.» روزنامه کیهان، در تاریخ شنبه ۸ مرداد ۷۹، از قول مدیر کل بهزیستی مازندران، نوشت: «برای مقابله با پدیده شوم اعتیاد هیچ راهی جزاگاهی دادن به جوانان وجود ندارد. مدیر کل بهزیستی مازندران با اعلام این مطلب و ابراز نگرانی از گسترش پدیده شوم اعتیاد در کشور و کاهاش سن اعتیاد تاکید کرد که، فعالیت بانوان در این عرصه نشان آشکار شیوع این پدیده است. بر اساس ارزیابی های حاصله ۳ تا ۵ درصد مردم مازندران معتاد هستند.» روزنامه جمهوری اسلامی، دوشنبه ۶ تیر ۷۹، با نقل سخنان دکتر بهرام یگانه، دبیر کمیته کشوری مبارزه با ایدز آورده است: «میانگین سن اعتیاد در سال های قبل، ۳۵ تا ۳۶ سال بود اما این رقم در شرایط کنونی به ۲۷ تا ۲۹ سال رسیده است. همچنین بر اساس برخی برآوردهای آماری ۶ درصد جمیعت معتاد کشور زیر ۳۵ سال سن می باشد. هم اکنون ۲۵۰ هزار دانش آموز، یکصد هزار نفر دانشجو و بیش از یکصد هزار کارگر به نوعی معتاد به مواد مخدر هستند.»

به گزارش روزنامه کار و کارگر، دوشنبه ۲ خرداد ۷۹، مسئولان و دست اندکاران امور تربیتی و مشاوره در کار پیشگیری از سوء مصرف مواد مخدر بین دانش آموزان، که در یکی از شهرها برگزار شد، هشدار دادند گرایش رو به گسترش دانش آموزان به برخی بدآموزیها و مصرف مواد مخدر جدی است و جامعه در این زمینه باید هوشیار باشد. آنها اعلام کردند وجود دانش آموزان زندانی که به جرم مصرف و حمل مواد مخدر به زندان افتاده اند، زنگ خطری برای مسئولان و خانواده هاست. روزنامه ایران، دوشنبه ۲۷ تیر ماه ۷۹، در مقدمه یک میزگرد در باره زنان و اعتیاد نوشت: «چه کسی این روزها نمی داند که معضل اعتیاد زنان تبدیل به مناظری علی شده است که حتی کوچه و خیابان را هم آلوده است؟ چه کسی نمی داند که با وجود بی آماری محض یعنی راه رفتن و تصمیم گیری در خلاء، چقدر سن اعتیاد پایین آمده است؟ چه کسی نمی داند که آمار واقعی فساد اجتماعی با وجود آرای مخالف و موافق صاحب نظران و گاهی دست اندکاران، واقعا بالاست؟ اما مطمئنا کمتر کسی می داند که چرا در طی یک دهه این همه تغییر و تحول در مناسبات اجتماعی ما را به جایی کشانده است که عمدا و سهوا آمارهای واقعی غیر رسمی اعتیاد را آشکار نمی کنیم و این می شود که آمارهای رسمی اعلام شده فاصله های حیرت آوری با آمارهای واقعی و ملموس موجود پیدا می کند و باور مردم را تحت الشاعر قرار می دهد.»

پنهان کاری و ارائه اطلاعات غلط در مورد میزان ابتلایان به مواد مخدر طبعا نباید از روی سهل انگاری صورت بگیرد. رژیمی که در گذشته و حتی در حال حاضر ادعای مبارزه با

مواد مخدر می کرد و طبق قوانین فعلی موجود، اعتیاد را جرم به حساب می آورد، در مقابل فشار افکار عمومی در باره پدیده اعتیاد در ایران که تقریباً نمونه بی منحصر در جهان است مجبور است به دروغ و تحریف واقعیت ها متولّ بشود تا از این طریق مجرای تنفسی خود را، باز نگه دارد. در باره پدیده اعتیاد و اصولاً ناهنجاری های اجتماعی تذکر یک نکته لازم است. اصولاً ناهنجاری های اجتماعی از این نوع منحصر به کشور ایران نیست و نمونه های مشابه در این زمینه در دیگر کشورهای جهان در ابعاد و میزان گوناگون وجود دارد. علت بروز چنین ناهنجاری های عدیده بی برغم سعی و کوشش حکومت گران، نه ناشی از رفتارهای شخصیتی افراد جامعه بلکه در ارتباط مستقیم با سیاست های اقتصادی - اجتماعی حکومت کنندگان می باشد. گرایش به اعتیاد بیشتر از دو منظر مورد دید جامعه شناسان قرار می گیرد. یکی بعد اقتصادی و دیگر میزان فشارهای اجتماعی. حکومت های ضد مردمی با منحرف کردن افکار عمومی از این دو مقوله اساسی در باره هر پدیده اجتماعی و القاء تزهای رنگ و رو رفته ای که پوچ بودن آن مدت هاست به اثبات رسیده، برای حفظ و تحکیم پایه های حکومت خود، ترفندهای مختلفی را به کار می گیرند. رژیم ولایت فقیه در این خصوص استثنای نمی باشد. روش های جدید مبارزه با افکار عمومی از طریق شیوه های گذشته کارآیی خود را از دست داده اند و به همین دلیل به حربه های جدید متولّ گردیده اند. یکی از موارد مهمی که بر روی آن تبلیغ زیاد می شود، موقعیت جغرافیایی ایران است. رژیم ولایت فقیه یکی از دلایل توزیع گستردگی و مصرف مواد مخدر را دولت طالبان معرفی می کند. در این رابطه «ایرنا» ۲۸ اردیبهشت ۷۹ طی گزارشی در این باره نوشت: «تصویب دو فوریت «طرح تامین اعتبار برای کنترل و انسداد مرزهای شرقی ایران» و پیشنهاد اختصاص بودجه ای خاص برای کنترل مرزهای شرقی کشور که دروازه ورود مواد مخدر به کشور واروپا محسوب می شود، چشم انداز روشی را برای مبارزه جدی با قاچاق مواد مخدر گشوده است. بر اساس این طرح، دولت موظف است تجهیزات مدرن و نیروهایی را در مرزهای شرقی مستقر سازد تا راه ورود مواد مخدر به کشور بسته شده و چاره ای برای ناامنی های مزمن در این منطقه اندیشیده شود. واقعیت این است که ایران در همسایگی کشوری قرار دارد که عمدۀ تولید و صادرات مواد مخدر از آنجا صورت می گیرد». به گزارش «ایسنا»، ۱۱ آذر ماه ۷۹ از قول مسئول برنامه های درمان اعتیاد وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی نوشت: «تقریباً تمامی مواد مخدر تولید شده در افغانستان از مرزهای غربی آن کشور ترانزیت می شود. این مسئله ایران را به جولانگاه قاچاق چیان بین المللی تبدیل کرده و از طرف دیگر امکان دسترسی عموم را به بالاترین حد رسانده است که بخشی از مشکلات دستگاه های مختلف در مبارزه با اعتیاد به آن مربوط می شود.» وی در پاسخ به این سوال که با توجه به این مسئله چرا تعداد معتادان رو به افزایش است گفت: «من یاد آوری می کنم که ما در کنار بحرانی ترین منطقه دنیا قرار داریم و این عامل به تنها بی برای فلچ کردن یک کشور کافی است اماماً

با مجموعه فعالیت‌های دستگاه‌های مختلف توانسته این جلوی این معطل را بگیریم.» در همین زمینه شاهروندی، رئیس قوه قضائیه در یک سخنرانی در «همایش بین المللی علمی، کاربردی جنبه‌های سیاست‌جنایی در قبال مواد مخدر» اظهار داشت: «موقعیت جغرافیایی ایران و همچوی آن با پاکستان و افغانستان به گونه‌ای است که نقش قاچاق، توزیع و نشر مواد مخدر به داخل کشور و ترانزیت آن به خارج، کشور را با یک معطل و مشکل اساسی مواجه کرده است.» (ایرنا، ۲۰ اردیبهشت ۷۹) وزیر کشور نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی نیز گفت: «کشت خشخاش و تولید بسیار بالای مواد مخدر در افغانستان یکی از مهم‌ترین زمینه‌های گسترش مواد مخدر می‌باشد. باید زمین‌های زیر کشت خشخاش در افغانستان تغییر کاربری شود و این مهم نیازمند عزم همه کشورهای منطقه است.» (ایرنا، ۱۳ دی ماه ۷۹)، در همین زمینه تلاشی گستردۀ که بیشتر تبلیغاتی بوده صورت گرفته است که تاکنون نتایج ملموسی به همراه نداشته است. به عبارتی دیگر نه مرزهای شرقی ایران قابل کنترل شده است و نه برنامه‌های مبارزه با گسترش بیشتر اعتیاد عملی گردیده است. فرمانده ناحیه انتظامی سیستان و بلوچستان در یک گفتگو با ایرنا، ۲۹ تیر ۷۹، گفت که، ۵۰ میلیارد ریال اعتبار برای تقویت مرزهای استان در جهت مبارزه با مواد مخدر اختصاص یافت. همچنین دفتر مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد برای مقابله با قاچاقچیان، ۲۴ دستگاه خودروی وانت توبوتا به ناحیه انتظامی سیستان و بلوچستان اهدا کرده است. در یک خبر دیگر، ایرنا ۲۲ مهر ماه ۷۹ از قول وزیر امور خارجه اسپانیا نوشت: «ایران در حال به انجام رساندن یک تلاش عظیم علیه قاچاق مواد مخدر است و این مبارزه نیازمند در اختیار داشتن منابع بزرگ انسانی، مالی و مادی است. محمد حسن فدایی در کمیته سوم پنجاه و پنجمین مجمع عمومی سازمان ملل که به بحث در باره مبارزه با مواد مخدر اختصاص داشت، مواضع جمهوری اسلامی ایران را در خصوص گسترش مبارزه جهانی با مواد مخدر تشریح کرد. وی در سخنان خود گفت، فعالیت گروه‌های فراملی جنایی در امر تولید و قاچاق مواد مخدر موجب شده است، هیچ کشوری به تنها یی توانایی مقابله با این تهدیدات را نداشته باشد.» (ایرنا، ۱۶ مهرماه ۷۹) علاوه بر اسپانیا، انگلستان در صدد امضاء تفاهم نامه‌ای در زمینه مبارزه با قاچاق مواد مخدر است. در پی بازدید هیئت انگلیسی بررسی وضعیت مبارزه با قاچاق مواد مخدر در ایران، اعلام شد که در سال ۱۹۹۹ دولت انگلیس مبلغ سیصد هزار پوند برای خرید جلیقه ضد گلوله در اختیار نیروی انتظامی ایران قرار داد. (ایرنا، ۳۰ شهریور ۷۹) چنین بازدیدهایی و اظهاراتی از سوی مقامات ذی صلاح از دیگر کشورها و سازمان‌های بین المللی درگیر با این مسئله انجام گرفته که بزرگ نمایی آن توسط ایران بیشتر به منظور انحراف ریشه یی این امر است. این حقیقت که هم مرزی ایران با افغانستان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین تولید کنندگان مواد مخدر در جهان، مشکلات حادی را در داخل کشور به وجود آورده است شکی نیست. این مسئله نه تنها تاثیرات مخرب داخلی بلکه تاثیرات بین المللی خود را نیز در

پی داشته است. کمک های سازمان بین المللی و دیگر کشورها در این رابطه به ایران ناشی از این امر است، که انتقال مواد مخدر از طریق ایران به اروپا دولت های اروپایی را نیز با مشکلاتی مواجه کرده و می کند. نکته ظرفی که رژیم ولایت فقیه سعی دارد از کنار آن بگذرد و از بار مسئولیت خود نسبت به این پدیده شوم اجتماعی در ایران بکاهد ناشی از همین مسأله است. توزیع و انتقال مواد مخدر از یک کشور به دیگر کشورها یک مسأله و شیوع پدیده اعتیاد در ایران مسأله یی دیگر است. تداخل این دو موضوع همان نکته کلیدی است که با استفاده از آن به استثمار دلیل ریشه ای این معضل می پردازد. قبل از شکافتن بیشتر این موضوع اگر فرض را براین بگذاریم که ادعاهای مقامات جمهوری اسلامی در این رابطه با واقعیت همراه است، استناد به گفته دست اندکاران مسئول در مبارزه با مواد مخدر در ایران باز هم خلاف این را ثابت می کند. به عبارتی دیگر حتی در این زمینه هم انگشت اتهام متوجه خود حکومتیان می شود. سهیلا جلودارزاده عضو هیئت رئیسه مجلس و دبیر کل جمعیت مبارزه با اعتیاد در این زمینه اظهار داشت: «امروزه از هر میدان و پارکی که عبور می کنیم، متاسفانه آشکارا شاهد خرید و فروش مواد مخدر هستیم و معلوم نیست که این بودجه های چهل میلیاردی که به امر مبارزه به مواد مخدر اختصاص داده شده است صرف چه کارهایی می شود» (ایسنا، ۲۸ خرداد ۷۹). همین خبرگزاری، در تاریخ ۱۱ آذر ماه ۷۹، خبر داد که، مسئول برنامه های درمان اعتیاد وزارت بهداشت در پاسخ به این شبهه که گفته می شود برخی قاچاقچیان عمدۀ در دستگاه های حکومتی نفوذ دارند، اظهار داشت: «من مطلاقا نمی توانم تایید کنم که قاچاقچیان در دستگاه های دولتی دستی داشته باشند.» همین خبرگزاری، در همان تاریخ، از قول جلودارزاده نوشت: «کمیته کاهش تقاضای مواد مخدر، آیین نامه ای برای سازمان های دولتی تنظیم کرده است که هیچ کس جز خود آقایان نمی تواند از کمک های دولتی و بین المللی بهره مند شود. اگر خواهان مشارکت مردم در مبارزه با اعتیاد هستیم باید زمینه مشارکت های مردمی را فراهم کنیم. نه آنکه سازمانی را تشکیل دهیم و بعد بخش عمدۀ اعتبارات را به آن تخصیص دهیم. این کار اسمش مشارکت مردمی نیست.» به این ترتیب کاملاً محرز است دست هایی قوی در میان مقامات حکومتی حتی در این زمینه نه تنها در پی ریشه کنی این بلای خانمان سوز نیستند بلکه تمامی سعی و کوشش آنان معطوف به آن گردیده است که هزینه های اختصاص یافته به نهادهای تحت کنترل خویش را نیز مورد چپاول قرار دهند.

واقعیت آن است که گستردگی این معضل اجتماعی، فشارهای زیادی را متوجه حکومتیان کرده است و دلیل چنین تقلاهایی کاملاً واضح و روشن است. دلایل ریشه بی پدیده اعتیاد در هر کشوری، چارچوب های همانند را تشکیل می دهد و همانطور که قبله متذکر شدیم عمدۀ آنها دلایل اقتصادی و اجتماعی و به تبع آن ضعف فرهنگی گستردۀ در میان قشرهای کم درآمد و فقیر جامعه است. لاپوشانی این حقیقت از طرف رژیم ولایت فقیه به دلیل اینکه خود

مبوب چنین معضلاتی است دور از انتظار نمی تواند باشد. تحولات چند ساله گذشته میهنمان فرصتی بود تا گوشه هایی از سیاست های مخرب رژیم ولايت فقیه که ارتباط کامل با منافع آتی توode های مردم میهنمان دارد بر ملا گردد. پدیده اعتیاد از این قاعده مستثنی نبوده است. اظهارات کارشناسان و دست اندر کاران مسئول در زمینه مواد مخدر ضمن ارائه تصویری صحیح برای ریشه یابی این معضل اجتماعی، تمامی ادعاهای رژیم ولايت فقیه را نیز نفی می کند.

فاطمه رمضان زاده، نماینده در مجلس پنجم، در این باره می گوید: «دلیل عمدۀ این قضیه این است که تا به حال ما به اعتیاد به شکل یک جرم نگاه کرده ایم تا یک بیماری. به نظر من مساله بی که انواع کمبودها را در شخص ایجاد کرده است، مثل کمبود عاطفی اجتماعی، اشتغال، نابسامانیهای اجتماعی می تواند زمینه ساز اعتیاد باشد. چرا که شخص به دنبال یک ماوا و مامن است. اعتیاد می تواند از سیگار به سادگی شروع شود و به طرف مواد مخدري مثل تریاک، هروئین ... برود. بنابراین مشکلات خاصی که به فرد احساس تهی بودن و بدون پشتونه بودن می دهد و از طرفی در جامعه جایگاه امنی برای طرح مشکلات او نمی گذارد نتیجه اش گرایش به مواد مخدر است. (روزنامه ایران، ۲۷ تیر ۷۹).

ashraf گرامی زادگان، مدیر مسئول «حقوق زنان»، در همانجا می گوید: «جوانان ما که مشکلات خاص خود را دارند، ولی ما هنوز گویا در همان زمان قدیم زندگی می کنیم. من احساس می کنم نیاز جوان های ما برآورده شده است و هر جا که رفته اند، برایشان مانع ایجاد شده. وجود موانع متعدد در جامعه ما باعث شده است افراد ضعیف، گرایش به مواد مخدر پیدا کنند. آسیب شناسان و پژوهش گران اعلام کرده اند که در زمینه اعتیاد زنان تا به حال هیچ کاری انجام نشده است. متاسفانه آمار و ارقام و بانک اطلاعاتی دقیق نداریم. جوان ما در حال حاضر با دنیای آن طرف آب در ارتباط است. ماهواره می بیند. امکاناتی در اختیار دارد که ببیند چه می گذرد، ولی خودش از حداقل عبور خیابانی نیز محروم است.» ایوبی، رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر کشور، در این باره اظهار داشت: «نبود برنامه و امکانات کافی برای پرکردن اوقات فراغت جوانان از دیگر علل روی آوردن این قشر از جامعه به اعتیاد و مواد مخدر می باشد. ما نتوانسته ایم اوقات فراغت مردم بویژه نسل جوان را با برنامه های خوب و موثر پر کنیم، وجود خلا در این مورد و نبود برنامه های تفریحی سالم از علل افزایش چنین معضلی در سطح جامعه است» (ایسنا، ۱۷ مهر ۷۹). دکتر مکری، روانپژوه بیمارستان روزبه در این مورد معتقد است که، مساله اعتیاد، یک زیر ساخت اجتماعی دارد که این زیر ساخت به طور کلی، به کاهش احساس خوشبختی و مولفه های گوناگونی از جمله عدم ثبات اجتماعی، عدم ثبات شغلی و احساس نداشتن آزادی های فردی

را در بر می گیرد (ایسنا، ۲۸ تیر ۷۹). روزنامه همشهری، یکشنبه ۵ تیر ۷۹ در این باره می نویسد: «همه کارشناسان خبره بر این باورند که مبارزه با مواد مخدر یک مبارزه ترکیبی است که در آن باید به معضلات اجتماعی، اقتصادی و روانی جامعه توجه اساسی داشت و در کنار آن به بعد امنیتی، انتظامی و تنبیه‌ی آن پرداخت. در این مبارزه مهمترین اصل، توجه به شکل گیری «سدهای ذهنی» در مردم است تا با کاهش تقاضا، بازار عرضه نیز کساد شود. تزریق نشاط اجتماعی، افسردگی زدایی، کشف مکانیزم‌های مقابله با درون گرایی (به ویژه در مورد جوانان) و ابداع روش‌های کارآمد در جهت تخلیه هیجانی از جمله اساسی ترین پایه‌های شکل گیری «سدهای ذهنی» در مقابل گرایش به مواد مخدر است و این مهم به دست نمی‌آید مگر با بهبود سطح رفاه اقتصادی- اجتماعی، شکل گیری نهادهای مدنی جهت اراضی میل مشارکت و مسئولیت و احساس «بودن» در آحاد اجتماعی (به ویژه جوانان)، تحقق آزادی‌های مشروع فردی، افزایش امید به آینده و در یک کلام ایجاد نشاط زیستن در مردم.» اظهارات و سخنان کسانی که به نحوی درگیر با ارگان‌های حکومتی در داخل ایران اند، در بردارنده برداشت‌های واقع بینانه بی‌است. همین مسئله به قدر کافی نقش مخرب رژیم ولایت فقیه را در این فاجعه اجتماعی بخوبی نمایان می‌سازد. بیست و دو سال حکومت و ادعاهای پوچ ماحصلی جز نابودی و به نیستی کشاندن توده‌ها و بخصوص نسل جوان و آینده ساز را در بر نداشته است. اما با تمام این اظهارات، واقعیت‌های غیر قابل انکار به دلایل بسیار روش رژیم ولایت فقیه هنوز در صدد القای تزهای خود ساخته و کهنه شده برای لاپوشانی این حقیقت تلخ در میهنه‌مان است. حتی بررسی ادعاهای مقامات حکومتی در این باره نیز سندی دیگر در محکومیت آنها می‌تواند قلمداد بشود. اگر چنین ادعاهایی مبنی بر اینکه ریشه و گسترش مواد مخدر در خارج از مرزهای ایران است مورد قبول قرار گیرد، این نیز به خودی خود برگ ننگین دیگری در کارنامه سراسر سیاه تاکنونی آنهاست. در مقطع کشتن دیپلمات‌های ایرانی در کابل به دست طالبان، حکومت گران ایران با چند مانور نمایشی ادعا کردند که گوشمالی جانانه ای به طالبان خواهند داد. ماحصل تمام این هیاهوها حمله به روزنامه و روزنامه نگاران طرفدار اصلاحات بود که ضرب و شتم هایی را هم نیز در برداشت. در مقطع جنگ ایران و عراق و نوشیدن جام زهر در حالی که هنوز با پرویی خاص ادعا می‌شود در این جنگ ایران پیروز گردیده است و در حالی که ادامه این جنگ خانمان سوز زیان‌های جبران ناپذیری را نصیب خلق‌های منطقه کرده است، ماحصل این سیاست‌های ارتقایی زخمی عمیق و جانگداز بر تمامی مردم میهند ما، یعنی اعدام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ بود که هنوز از ذهن هیچ ایرانی و انسان آزاده ای رخت بر نبسته است. ادعاهای توخالی و مسخره و دنباله دار رژیم که بکرات و متناوباً از طرف حکام رژیم ولایت فقیه به گوش مردم خوانده می‌شود نیز حاصلی جز گسترش و بسط ناهنجاری‌های بسیار فاجعه‌آفرین را برای مردم به ویژه نسل آتی ساز در بر نداشته است. در واقع قلع و قمع

زندانیان سیاسی، کشتار و سر به نیست کردن دگراندیشان، بستن روزنامه‌ها و به زنجیر کشاندن روزنامه نگاران و فعالان سیاسی طرفدار بهروزی و سعادت مردم به نحو کامل مورد توجه رژیم بوده و به طور مستمر ادامه داشته است. اما براستی اگرچنین اعمال و سخنانی که مرتباً تکرار می‌شوند و از آنها به عنوان «اقتدار» نام برده می‌شود چرا در مورد پدیده بی‌همچون اعتیاد نباید کارآ و موثر باشد؟ به طور حتم سعی در کتمان این پدیده فوق العاده خطرناک اجتماعی در میهن ما مهم ترین نکته بی‌است که باید در همین سوال جستجو کرد.

با طرح چنین سوالی به چالش کشاندن عملکرد رژیم بسیار آسان تر می‌شود و به همین دلیل هر از چند گاهی برنامه‌های کذا بی‌مبارزه با مواد مخدر از طرف دست اندکاران اعلام می‌شود که در نهایت به قربانی شدن کسانی می‌انجامد که خود نیز از قربانیان آن بوده‌اند. دیگر این نکته بر همگان محرز شده است که تمامی این برنامه‌ها و هیاهوها برای مبارزه با مواد مخدر نوعی شانتاز تبلیغاتی است که نه در گذشته کاربردی داشته است و نه در آینده هیچ‌گونه کاربردی خواهد داشت. در این باره استناد به گفته‌های مسئولین و دست اندکاران در گیر به خوبی ماهیت چنین اقدامات خالی از محتوا را کاملاً آشکار می‌سازد. محمد فلاخ، دبیر ستاد مبارزه با مواد مخدر، اظهار داشت: «مردم را به زور یا تقلید نمی‌توان به کاری واداشت. این گونه برخورد کردن دیر پا نیست. ما باید مسایل را درونی کنیم که در جامعه چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد. ما در مسایل مهارت‌های اجتماعی خیلی ضعیف هستیم. همه جرایم به نحوی به مواد مخدر باز می‌گردد و من به جرات می‌گوییم تمام شیوه‌هایی که تا به امروز برای مبارزه با مواد مخدر به کار بسته ایم به بن بست رسیده است.» (ایسنا، ۲۷ مهر ۷۹) تاج‌الدین نماینده مجلس، از اصفهان می‌گوید: «برخورد ما در ارتباط با پدیده اعتیاد سطحی بوده است. می‌توان با قاطعیت جدی، تلاش موثر و همه جانبه و همسو کردن تمام نیرو و تجهیزات، در راستای مبارزه اساسی با این پدیده با سرمنشاء آن مبارزه جدی کرد. بیشتر مبارزات ما در حوزه مواد مخدر بر روی افراد فرعی متتمرکز بوده نه رده‌های اصلی و اساسی آن» (ایسنا، ۱۱ آذر ۷۹). ایوبی رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر کل کشور در مصاحبه‌ای گفت: «مجموعه ارزیابی‌ها و تحلیل‌ها نشان می‌دهد که علی رغم تلاش‌هایی که در زمینه مبارزه با مواد مخدر وجود دارد، ما همواره با افزایش توزیع و مصرف مواد مخدر مواجه بوده ایم.» (ایسنا، ۱۷ مهر ۷۹) طالبی معاون اجتماعی سازمان بهزیستی با اشاره به اینکه مطابق آمار ۲ میلیون معتاد در جامعه وجود دارد، گفت: «هیچ سازمان یا دستگاهی وجود ندارد که از تصویب سیاست‌هایی که به تولید آسیب‌های اجتماعی منتهی شود، جلوگیری کند.» (ایسنا، جمعه ۳ خرداد ۷۹) محمد علی بیطرف، معاون درمان وزارت بهداشت نیز گفت: «روش‌های مبارزه با مواد مخدر باید مورد تجدید نظر قرار گیرند.» محمد فلاخ دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر با اشاره با اینکه از ۱۵۳ هزار تن دستگیر شده برای آزمایش اعتیاد فقط ۶۴ هزار نفر از آنها معتاد بوده‌اند، گفت: «اقدامات بسیار خوبی از تابستان گذشته بر روی مسایل

علمی و پیشگیرانه اعتیاد شروع شده است اما باید یادمان باشد ۱۷ سال کار نکردیم و اقدامات علمی و پیشگیرانه منهای سه سال گذشته ضعیف بوده است» (ایسنا، ۲۳ دی ۷۹). سخنان علیزاده، رئیس کل دادگستری تهران، که نام او در بستن روزنامه‌های اصلاح طلب و اطاعت از اوامر «رهبری» شهره عام گردید، جالب است. وی در باره معتاد می‌گوید: «من از هدف آنهایی که می‌گویند معتاد بیمار است اطلاع ندارم، مسئولین رده اول مملکت معتقد نیستند که معتاد بیمار می‌باشد» (ایسنا، ۱۸ آذر ۷۹). موضوع خیلی روشن است! رجعت به سیاست‌های خونبار گذشته و قربانی کردن انسان‌هایی مفلوک و کم اثر در رشد این پدیده خطرناک اجتماعی. بیهوده نیست که وی در جایی دیگر با افتخار می‌گوید: «ما چندین برابر آقای خلخالی حکم صادر کرده ایم، ولی چرا اثر نداشته است؟ چون همه کنار رفته اند و فقط نیروی انتظامی و سازمان زندان‌ها فعالیت می‌کنند و تا زمانی که قضیه از این قرار باشد، مسأله حل نخواهد شد.» در واقع امر آن چیزی که باعث گردید در مقطعی سیاست‌های متفاوت تری نسبت به گذشته در مورد معتادان و توزیع کنندگان آن صورت گیرد، همین رشد و گسترش بیش از اندازه آن بود. بازگشت به چنین سیاست‌هایی، که جنبه‌های موقتی دارد، مسکنی است برای خروج از بحران به نفع رژیم پوسیده ولایت فقیه. به همین دلیل چندی است که اعدام‌های دسته جمعی در ملاء عام که نمایشی است ضد انسانی دوباره شروع گردیده است، و مطمئناً بازتاب‌های منفی اش این بار در میان توده‌ها بسیار وسیع تر خواهد بود. اگر قرار است چنین سیاست خشن و غیر انسانی برای فریب توده‌ها به کار برده شود باید منتظر حادتر شدن وضعیت این معضل اجتماعی بود. علاوه بر موارد ذکر شده در بالا، پدیده اعتیاد در جامعه، پیامدهای دهشتناک و فاجعه بار دیگری را نیز به همراه داشته که اثرات مخرب آن و زوایای خطرناکش هنوز از پشت پرده بیرون نیفتاده است. اظهارات گاه به گاه کسانی که در این امر مسئولیت‌هایی دارند حاکی از وجود یک بحران عمیق اجتماعی در میهن است. عزت الله گل علیزاده، مسئول یکی از مراکز بهداشت، گفت: «با توجه به گرایش روزافزون مواد مخدر تزریقی، باید ستادهای بحران در سطح تمام سازمان‌ها تشکیل شود، قبل از اینکه بمب ساعتی ایدز در کشور به انفجار برسد و پیامدهای سوء اجتماعی و اقتصادی گribian جامعه را بگیرد» (ایسنا، ۱۳ اسفند ۷۹). بهرام یگانه، دبیر کمیته کشوری مبارزه با ایدز در یک سخنرانی گفت: «آمار تکان دهنده یی از گسترش روزافزون بیماری ایدز در زندان‌های کشور وجود دارد. در سال ۷۵، ۴۰۰ نفر از ۵۰۰ زندانی یکی از زندان‌های کشور مورد آزمایش قرار گرفتند که ۱۴۶ نفر از آنان آلوده به ویروس ایدز بودند. گروه‌های پرخطر، از نظر آلودگی به ویروس ایدز، احساس امنیت نمی‌کنند، بنابراین از مراجعت به مراکز بهداشتی و درمانی به منظور انجام آزمایش‌های لازم تشخیص بیماری رویگردان هستند، به همین دلیل نمی‌توان آمار دقیقی از افراد آلوده به ویروس ایدز ارایه کرد.» (روزنامه ایران، ۲ بهمن ماه ۷۹) برای اینکه ابعاد فاجعه بیشتر روش گردد باز هم

استناد به گفته های مقامات مسئول، در حکم سندی گویا می تواند مورد استفاده قرار گیرد. مرتضی بختیاری، رئیس سازمان زندان ها و اقدامات تامینی، گفت: «بیماری ایدز در جامعه و داخل زندان ها نفوذ کرده است که در صورت تسامح در برخورد با چنین مشکلی، جامعه با خسارت و خدمات جانی و مالی فراوانی روبرو می شود» (ایرنا، ۱ مرداد ۷۹). علی رئیس السادات، معاون قضایی سازمان زندان ها در مورد آمار ورود زندانیان گفت: «در هر دقیقه یک نفر وارد زندان های کشور می شود. به همین منظور از قضاط محترم خواهشمندیم از تامین های دیگری به غیر از بازداشت استفاده کنند.» (ایسنا، ۳۰ مرداد ۷۹) مرتضی بختیاری، در جایی دیگر، می گوید: «دو سوم زندانیان ما در سراسر کشور از مجرمین مواد مخدر می باشند. در تهران ۳۳ هزار زندانی داریم که ۱۵ هزار نفر آن مربوط به مواد مخدر است. در کرمان ۱۲ هزار نفر زندانی داریم که ۱۰ هزار نفر معتاد می باشند و در خراسان از ۳۷ هزار زندانی ۲۱ هزار معتاد وجود دارد» (ایسنا، ۲۳ دی ۷۹). اداره کل مبارزه با بیماری های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، اعلام کرد که، ۷۰ درصد از مبتلایان به ایدز در ایران معتادان تزریقی اند (ایرنا، ۱ مرداد ۷۹). وزیر بهداشت درمان و آموزش پزشکی با تشبيه بیماری ایدز به بمب ساعتی و تاكيد بر جدی گرفتن اين بمب ساعتی در حال عمل، گفت: «۶۵ درصد از موارد آلودگی به ویروس ایدز در بین معتادان تزریقی می باشد» (ایرنا، ۶ آذر ۷۹). دکتر مینو، دبیر نهادنی کنگره بیماری های عفونی و گرمی ایران گفت: «شایع ترین راه اشاعه ویروس ایدز در کشور استفاده از سرنگ آلوده است. در ایران شایع ترین راه سرایت ویروس ایدز مربوط به زندان ها و از طریق سرنگ آلوده است که ۷۰ درصد علت آلودگی به این ویروس را تشکیل می دهد.» (ایسنا، ۲۴ آبان ۷۹) کمیته کشوری مبارزه با ایدز طی گزارشی اعلام کرد که، انتقال ایدز از طریق اشتراک در سرنگ و سوزن در معتادان تزریقی در جهان ۱۲ درصد و در ایران ۶۵ درصد مبتلایان را تشکیل می دهند (ایرنا، ۲۴ آبان ۷۹). به این ترتیب آن چیزی که در این میان کاملاً آشکار است آن است که شیوع بیماری ایدز در کشور در میان معتادان رتبه اول را دارد و شگفت آور آنکه سرمنشاء آن در درون زندان های رژیم ولایت فقیه است. آیا همین مسئله اثبات گر این امر نیست که رژیمی که ادعای مبارزه با این ماده افیونی را دارد حتی قادر نیست زندان های تحت کنترل خویش را از این مسئله مصون نگه دارد؟ به عبارت دیگر توزیع، خرید و فروش و مصرف مواد مخدر در داخل زندان حتی سهل تر و آسان تر از خارج از زندان برای زندانیان است. همین مسئله عمق سودجویی سوداگران مرگی را که حتی ماموران سرکوب گر رژیم ولایت فقیه را نیز در بر می گیرد تا چه حد گسترده و خطرناک است. پیامدهای خطرناک اعتیاد و به تبع آن بیماری بسیار خطرناک ایدز در ایران ابعاد ناشناخته خود را همچنان حفظ کرده است. موارد افشا شده در چنین سطحی نازل نباید از ضرورت توجه دادن به این مسئله چیزی بکاهد. ابعاد خطرناک این مسئله بسیار فراتر از این گفته ها است. آن چیزی که در این میان در خور توجه

است این است که رژیم ولایت فقیه به دلیل حفظ منافع خویش و در جهت همسو کردن سیاست های ضد مردمی اش به هیچ وجه به پدیده اعتیاد و تبعات خطرناک آن همچون ایدز از دید واقع بینانه نگاه نمی کند. راه های مقابله با بیماری ایدز که در ارتباط مستقیم با پدیده اعتیاد در ایران در حال گسترش است نیازمند آگاهی دهی عمومی به عنوان یک اقدام موثر، ضروری ترین کاری است که باید صورت بگیرد اما در چارچوب چنین سیاست هایی امکان طرح چنین مسایلی در حال حاضر نیست. مسلماً با ادامه چنین روندی باید انتظار داشت به دلیل بیکاری، وضعیت بد اقتصادی و سرخوردگی مردم بخصوص نسل جوان پدیده اعتیاد هر چه بیشتر رو به گستردگی برود و این مسلماً فاجعه بی است که در تضاد کامل با منافع حال و آتی میهن ما قرار می گیرد. با اینکه در این مقاله سعی شده زوایای گوناگون و وحشتناک این پدیده شوم اجتماعی در ایران مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد اما باید باز هم به این مسئله اشاره کرد که هنوز بسیاری از تبعات آن به طور کامل گفته نشده است و همین امر عمق این بحران اجتماعی را نشان می دهد. مسلماً نباید انتظار داشت در چارچوب چنین رژیمی حل این مسئله صورت تحقق به خود بگیرد، منتها باید با بازگشایی و افشاءی زوایای این ناهنجاری اجتماعی و علل ریشه ای آن به آگاهی عمومی در این زمینه کمک کرد.

پیش به سوی  
برگزاری  
هر چه با شکوه تر  
شصتمین سالگرد  
تأسیس  
حزب توده ایران !

# کنار ریل

## نوشته زوفیا نائوکفسکا

### ترجمه مجتبی مهرگان

زوفیا نائوکفسکا Zofia Naukowska به سال ۱۸۸۵ در ورشو در خانواده ای ثروتمند و با فرهنگ متولد شد و در سال ۱۹۵۴ در همان شهر درگذشت. وی یکی از معروف ترین نویسندهای زن لهستان به شمار می‌رود. واقع‌گرایی (رئالیسم) همراه با دید روانشناسانه در آثار ادبی، سبک روشن و هماهنگی عناصر داستان از نقاط قوت وی در امر نویسندگی به شمار می‌رود.

زوفیا نائوکفسکا اولین آثار هنری خود را قبل از جنگ جهانی اول منتشر کرد، منتها سال‌ها بعد بود که او به اوج خلاقیت هنری دست یافت.

وی دارای آثار متعددی (اعم از رمان و داستان کوتاه) است که در بین سال‌های ۱۹۰۶ - ۱۹۴۸ منتشر شده است. داستان «کنار ریل» برای اولین بار به سال ۱۹۴۷ در مجموعه داستانی به نام «مدال» به چاپ رسید. (متترجم)

### کنار ریل

در بین کشته شدگان کنار ریل راه آهن، یک زن جوان نیز وجود داشت، که فرارش نافرجام ماند. امروز خاطره آن زن تنها در ذهن یک نفر نقش بسته است. کسی که در آنجا شاهد ماجرا بود و هنوز هم نمی‌تواند آن را باور کند. در واقع آن زن در خاطره او به زندگی خود ادامه می‌دهد.

گاهی اوقات پیش می آمد اسیرانی که در واگن های مهر و موم شده به سوی اردوگاه های مرگ فرستاده می شدند، در بین راه تصمیم به فرار می گرفتند. این عمل شهامت بیشتری می خواست تا این که نامید و بدون تلاش برای ادامه زندگی به سوی مرگ حتمی روانه شدن. برخی ها موفق می شدند فرار کنند. زیرا به خاطر سر و صدای کرکننده قطار کسی از بیرون متوجه نمی شد که در داخل واگن ها چه می گذرد.

تنها راه ممکن این بود که تخته های کف واگن را یکی یکی جدا کرده و راهی به بیرون ایجاد کنند. هر چند چنین عملی، آن هم در مکانی که در آن بیش از حد گنجایش، انسان هایی گرسنه و کثیف چیانده بودند، غیر ممکن به نظر می آمد. آدم حتی نمی توانست خود را جا به جا کند. زندانیان در هوایی گندزده و آلوده در تاریکی مطلق به سر می بردند، و هر از گاهی در اثر تکان های شدید قطار روی هم ریخته می شدند. با این وجود، آن تعدادی هم که خود فکر فرار را به ذهن راه نمی دادند - صرفنظر از این که برای چنین امری ضعیف و ناتوان بودند، یا می ترسیدند - یا به بیان دیگر مرگ خود را به انتظار نشسته بودند نیز ضرورت لحظه را می فهمیدند و آگاهانه این امکان را به دیگران می دادند تا مقدمات فرار خود را آماده کنند. آنان جا بازمی کردند و با فشار آوردن به یکدیگر به عقب می رفتند. پاهای برهنه و چرک آلودشان را بلند می کردند، تا مقداری جا برای آن دسته که چنین تصمیمی داشتند، باز شود.

قبل از هر چیز می بایست سریکی از الوار های کف واگن را لق می کردند. این عمل کلید موفقیت بود. سپس باید با تلاش فراوان آن را از گف واگن جدا می کردند، این کار ساعت ها به طول می انجامید. بیرون آوردن سه الوار کافی بود تا آدم خود را به بیرون برساند.

زمانی که این کار به آخر می رسید، انسان هایی که نزدیک حفره بودند خم می شدند و با دیدن این منظره هولناک، ناگهان وحشت زده روی برمی گرداندند. زیرا جرات زیادی می خواست تا انسان چهار دست و پا و با تلاش زیاد از سوراخ ایجاد شده به بیرون بخزد. تازه پس از این عمل می بایست در بین تکان های شدید و صدای کرکننده قطعات فلزکه به هم می خوردند خود را به گیربکس واگن می رسانندند. از این جا به بعد می بایست وجب به وجہ پیش می رفتند تا به قسمتی که پرش از آن ممکن بود برسند. و با لآخره در لحظه مناسب از لابه لای چرخ ها خود را به کنار ریل پرتاپ کنند. بعد می بایست خیلی سریع از دامنه کنار راه آهن خود را به

بوته های اطراف می غلتاندند تا در فرصت مناسب به جنگل های پیرامون که با تاریکی خود فراریان را به سوی خود می خواند و وسوسه می کرد ، پناه برند . بعضی ها هرگز موفق نمی شدند و در حین فرار کشته می شدند . گاهی اتفاق می افتاد که پیکر آن ها بر اثر شتاب قطار به برآمدگی هایی از قبیل سنگ یا عالمیم بین راه می خورد یا اینکه دست و پایشان بین چرخ های قطار گیر کرد و می شکست . در این حالت دشمن بدترین و وحشتناک ترین عقوبات را برایشان در سر می پروراند .

دسته ای که جرات کرده و در میان سر و صدای حرکت قطار ، در آن حفره تاریک می خزیدند ، به سرنوشت خود آگاه بودند . آن ها می دانستند که چه ریسک بزرگی می کنند . البته این امر را نیز آن هایی که در واگن باقی می ماندند می دانستند ، هرچند که نمی توانستند از پشت درهای بسته و پنجره های درز گرفته به بیرون نگاه کنند تا دست کم از سرنوشت کسانی که فرار می کردند آگاه شوند .

زنی که نزدیک ریل راه آهن افتاده بود جزو شجاع ترین ها بود . نفر سومی بود که از سوراخ کف واگن به بیرون خزید . پشت سر او تعداد دیگری خارج شدند ، ولی ناگهان بالای سر آنها صدای رگباری به هوا برخاست . صدای رگبار آن قدر مهیب بود که گویی بمبی روی قطار منفجر شده باشد . و در آخر صدای تیراندازی خفه به گوش می رسید .

اکنون دیگر برای اسیرانی که در قطار باقی مانده بودند ، حفره کف واگن مانند دهان مرگ بود . آنها ترجیح می دادند که سرنوشت خود را انتظار بکشند که در پایان راه در انتظارشان بود . آن ها به پیشواز مرگ خود می رفتند .

قطار با صدای کرکننده و دود غلیظی که به هوا می فرستاد ، مدت ها بود که در تاریکی شب گم شده بود . برای لحظه ای چند سکوت غریبی جهان را در بر گرفت .

مردی که شاهد ماجرا بود و پس از گذشت مدت ها هنوز هم نمی توانست آن را فراموش کند ، یک بار دیگر ماجرا را در ذهن خود مرور کرد :

هوا روشن شد و زن که گلوله به زانویش اصابت کرده بود ، هنوز در گودی کنار ریل راه آهن میان علف های خیس افتاده بود . قدری دورتر ، نزدیک جنگل ، پیکر مردی بدون حرکت قرار داشت . با این وجود تعدادی توانسته بودند خود را به جنگل رسانده و فرار کنند . از آن میان دو مرد کشته شده بود . و تنها زن مجروح در این وضعیت بلا تکلیف که نه زندگی است و نه مرگ قرار داشت .

مرد جوان اولین نفری بود که او را پیدا کرد. ولی رفته رفته سر و کله افراد دیگری پیدا شد. برخی از کوره آجر پزی که در آن نزدیکی ها بود می آمدند و ودیگران که تعدادی زن کارگر و یک مرد در بین شان دیده می شد از دهکده نزدیک ایستگاه راه آهن می آمدند. آن ها با دلهره لحظه ای می ایستادند و زن را ورآنداز می کردند.

هر دم به تماشای چیان که دور زن حلقه زده بودند افزوده می شد. آنها می ایستادند و پس از تماشای صحنه تند از آن جا دور می شدند. افراد دیگری از راه می رسیدند اما آنها نیز مدت زیادی نمی ایستادند. در گوشی به هم چیزهایی می گفتند ولی هیچ چاره ای به فکر شان نمی رسید. کاملا مشهود بود که او یک زن یهودی است. گیسوی پرپشت و سیاه زن او را لو می داد. چشم های میشی اش که دیگر روح زندگی در آن ها دیده نمی شد، زیر مژه های نیمه بازش می چرخیدند. کسی با او صحبت نمی کرد. بالاخره خودش برای اولین بار از مردم پرسید آیا آن دو فراری که نزدیک جنگل افتاده بودند، زنده اند یا خیر؟ کسی از آن میان گفت که آن ها کشته شده اند.

آن روز روز روشنی بود. جایی که زن قرار داشت مکان بازی بود که از همه سو دیده می شد. به همین سبب ساکنین اطراف به سرعت از واقعه اطلاع پیدا کردند. زمان وحشت بود و ترور بر همه جا و همه چیز حکومت می کرد. در نتیجه همه می دانستند که کمک به یک زندانی فراری در واقع به معنای این است که کسی حکم مرگ خود را امضا کند.

در بین آدم های کنجکاو، مرد جوانی هم دیده می شد که برای مدت زیادی آنجا ایستاده بود، سپس چند قدم دور شد ولی باز برگشت. زن از او خواهش کرد که از داروخانه برایش قرص آرام بخش بیاورد، مقداری پول به او داد اما مرد جوان پول را قبول نکرد.

برای مدتی با چشم های بسته دراز کشید. پس از چندی نشست، پایی زخمی اش را قدری تکان داد، آن را میان دست هایش گرفت، دامن خود را از روی زخم کنار زد. دست هایش خونی شد.

حکم مرگ مانند میخی در زانویش فرو رفته بود و او را زمین گیر کرده بود. مدت زیادی بدون حرکت نشسته بود. چشم های کاملا سیاه خود را با مژه هایش پنهان کرده بود.

وقتی که دوباره چشم هایش را باز کرد چهره های تازه ای دید، مرد جوان هنوز آن جا ایستاده بود. از او خواهش کرد تا برایش ودکا و سیگار بیاورد. مرد جوان

خواهش اورا به جا آورد.

جمعیتی که گردآمده بود توجه عابرین را به خود جلب می‌کرد، در نتیجه هر لحظه به تعداد افرادی که دور زن زخمی جمع شده بودند افزوده می‌شد. مثل تماشچی دور او حلقه زده بودند و زن هیچ گونه امیدی به کمک آن‌ها نداشت. تنها در آن میان افتاده بود مثل حیوانی که در حین شکار زخمی شده باشد، حیوان زخمی که شکارچی نتوانسته بود کار اورا تمام کند.

مست شده بود و حالتی خواب آلود داشت، با این وجود نیرویی پایان ناپذیر او را از دیگران جدا می‌کرد، و آن نیروی نفرت بود

زمان می‌گذشت، زن دهقان پیری که یک بار دیگر آن جا آفتابی شده بود، نفس زنان به او نزدیک شد، از بقچه همراهش یک تکه نان و یک ظرف شیر بیرون آورد، خم شد و آن‌ها را میان دست‌های زن مجروح گذاشت، و خیلی سریع به عقب برگشت. قدری مکث کرد می‌خواست ببیند که آیا او از شیر می‌نوشد. و زمانی که دو پلیس را دید که به آن سمت می‌آیند، صورت خود را با روسرباش پوشاند و از آن جا دور شد.

دیگران هم پراکنده شدند. تنها مرد جوان که برایش ودکا و سیگار آورده بود در همان نزدیکی ایستاده بود. ولی زن مجروح دیگر چیزی نمی‌خواست.

پلیس‌ها با قیافه‌های عبوس و جدی نزدیک شدند. می‌خواستند ببینند چه رخداده است. با یکدیگر مشورت می‌کردند، که چه کنند. زن مجروح از آن‌ها تقاضا کرد تا با شلیک گلوله‌ای به کار او پایان دهند. و این خواسته را مداوماً تکرار می‌کرد. زیرا برایش خیلی مهم بود تا این واقعه گزارش نشود. ولی پلیس‌ها چنین نکردند. و در حالی که با هم گفت و گو می‌کردند، از آن جا دور شدند. هر از گاهی می‌ایستادند و دوباره به راه می‌افتادند. بالاخره معلوم نبود که آنها چه کار می‌خواهند بکنند. این طور به نظر می‌رسید که حاضر نبودند تقاضای زن را به جا بیاورند. زن مجروح در یک آن متوجه شد که مرد جوان و مودب هم رفته است. چند لحظه قبل از این مرد جوان به او آتش داده بود تا سیگارش را روشن کند. آن هم با فندکی که به سختی روشن می‌شد. زن به او گفته بود که یکی از آن دو نفر که کشته شده است شوهرش است. ولی مرد جوان هیچ واکنشی نسبت به این اشاره نشان نداد

ه بود.

می‌خواست قدری شیر بنوشد اما پشیمان شد. متفکرانه ظرف شیر را روی علف‌ها گذاشت. آن روز هوا بادی بود، یکی از روزهای قبل از بهار، و کاملاً خنک بود

آن طرف زمین بایر چند خانه به چشم می خورد ، در سمت مقابل چند درخت چنار لاغر آسمان را با شاخه های خود جاروب می کردند . در این فاصله مرد برگشته بود . زن جرعه ای از بطیر نوشید . مرد جوان دوباره با آتش فندکش سیگار او را گیراند . شب چون پرده ای سیاه آهسته از سمت افق خود را روی آسمان می کشید . از سمت غرب توده ای از ابر های پاره و گرد در آسمان به طرف بالا در حرکت بودند . سر و کله افراد جدیدی پیدا شد . آنها از کار بر می گشتند و در راه منزل بودند . دسته ای که مدت ها بود آن جا ایستاده بودند برای آن ها توضیح می دادند . طوری صحبت می کردند که گوئی او دیگر زنده نیست .

صدای زنانه ای گفت : « آن مرد که آنجا افتاده ، شوهرش است . از داخل قطار فرار می کردند . می خواستند به جنگل روبرو پناه ببرند که به سوی آن ها تیراندازی شد . شوهرش کشته شد ، خودش هم اینجا افتاده است . گلوله به زانویش خورده و نمی تواند راه برود . »

« اگر توی جنگل افتاده بود ، می شد کاری کرد ، او را به جایی برد . اما این جا ، پیش چشم همه ، کسی جرات نمی کند ... »  
این را پیر زن دهقان گفت ، او آمده بود ظرف شیرش را ببرد . با سکوت به شیر نگاه کرد که روی علف ها ریخته بود .

به همین خاطر کسی حاضر نبود تا قبل از فرا رسیدن تاریکی او را به جایی ببرد و پنهان کند ، یا حتا پیشکی را خبر کند ، یا حداقل او را به داخل ایستگاه راه آهن ببرند تا از آن جا به بیمارستانی برسانند . دیگر هیچ بارقه امیدی باقی نمانده بود . تنها یک راه مانده بود و آن نیز مرگ بود . در انتظار مرگ نشستن !

هوا دیگر تاریک شده بود که چشمهاش را باز کرد . به جز پلیس ها که دوباره برگشته بودند و مرد جوان که از جایش تکان نخورده بود ، کس دیگری آن جا نبود . زن دوباره از آن ها درخواست کرد تا با گلوله ای به کارش پایان دهند ، هر چند که می دانست چنین نخواهند کرد . سپس از سر نامیدی دو دستش را روی چشم ها گذاشت ، تا دیگر چیزی را نبیند .

پلیس ها مردد بودند ، و همچنان با یک دیگر مشاجره می کردند ، تا بالاخره یکی از آنها به دیگری گفت : « تو این کار را بکن ... »

زن ناگهان صدای مرد جوان را شنید ، که گفت : « به من بدھید تا ... »  
پلیس ها باز هم مدت کوتاهی به مشاجره خود ادامه دادند . زن چشمهاش را قدری باز کرد و در این لحظه دید که یکی از پاسبان ها اسلحه کمری خود بیرون آورد و به

دست مرد غريبه داد.

گروهي کنجکاو که قدری دورتر اистاده بودند ، ديدند که او خود را روی زن مجروح خم کرد . و زمانی که صدای گلوله برخاست همه با قیافه اي تلخ و عصبانی از محل پراکنده شدند .

از آن میان يك نفر گفت : « بهتر بود کسی را خبر می کردید ، تا اينکه او را مثل يك سگ بکشيد . »

هنگامی که شب از راه رسید ، دو نفر از جنگل بیرون آمدند تا او را با خود ببرند . آن دو مدتی به دنبال او گشتند تا بالاخره پيدايش کردند . اول فکر کردند که او به خواب رفته است ، تنها وقتی که يكى از آن ها شانه زن را فشار داد ، متوجه شد که او ديگر مرده است .

جسد زن تمام شب و صبح روز بعد همانجا افتاده بود . نزديکی هاي ظهر بود که ريش سفيد محل با چند نفر از اهالي آمدند تا او را همراه دو جسد ديگر که کنار ريل افتاده بودند ، با خود ببرند و در گوشه اي چال کنند .

کسی که خاطره را بازگو می کرد ، ادامه داد : « آخر چرا او اين کار را کرد و با دست هاي خود او را کشت ؟ هنوز هم نمي فهمم ، زيرا درست از او با آن همه ترحم و دل سوزی انتظار ديگري می رفت ... »

## قطعنامه در مورد فلسطین

«... ما، نمایندگان احزاب کمونیست - کارگری، که در اجلاس بین المللی در آتن شرکت داریم، نگرانی عمیق خود را نسبت به قتل عام ادامه یابنده مردم فلسطین ازسوی اسرائیل در ده ماهه گذشته ابراز می داریم. ایالات متحده آمریکا، حامی نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت اسرائیل مسئولیت عمدۀ ای را در قبال سیاست عدم اعتنا اسرائیل به قوانین و عرف های بین المللی به دوش دارد. اراضی فلسطینی که در جریان جنگ ۱۹۶۷ توسط اسرائیل اشغال گردید، توسط سازمان ملل و جامعه بین الملل به مثابه سرزمین اشغالی شناخته می شوند. مردم فلسطین محق به دفاع از خود و زندگی در کشور مستقل خود می باشند و بنابراین حق دارند که در مقابل اشغال و از جمله ایجاد مناطق مسکونی اسرائیلی در اراضی اشغالی فلسطینی مقاومت نمایند. اسرائیل از قدرت نظامی خود برای سرکوب مردم فلسطین و تحکیم مناطق مسکونی اسرائیلی به منظور عملی ساختن تغییرات دموگرافیک و لذا ادعای حاکمیت بر این مناطق استفاده می کند.

کشتار مردم فلسطین و محاصره اقتصادی منطقه خود مختار فلسطینی توسط اسرائیل در شرایط فلچ جامعه بین المللی در چهره سازمان ملل، که در اجرای مسئولیت خود به حفاظت از مردم فلسطین را به دلیل موضع آمریکا به طرفداری از اسرائیل و بی عملی اتحادیه اروپا قصور کرده است، ادامه یافته است. ما همه، اعضای سازمان ملل، جامعه بین المللی و مردم جهان، را فرا می خوانیم که از حق مردم فلسطین به حفاظت بین المللی، عقب نشینی و تخلیه نیرو های اسرائیلی، خاتمه اشغال، حق مردم فلسطین به بازگشت به سرزمین های خود، و استقرار کشور مستقل که پایتخت آن بیت المقدس باشد، حمایت کنند. ما نخست وزیر اسرائیل، آریل شارون، را در رابطه با قتل عام کنونی و قتل عام های گذشته از قبیل قتل عام صبرا و شتیلا در سال ۱۹۸۲ - مسئول دانسته و خواستار محاکمه او به عنوان جنایتکاری هستیم که مرتکب جرایم بر ضد بشریت شده است. ...»

از اسناد نشست بزرگ احزاب کارگری و کمونیستی جهان در یونان  
به نقل از «نامه مردم»، شماره ۱۲، ۶۱۲ تیرماه ۱۳۸۰

# ترجمه جمل پاک

## شاهنامه

### پاک زبان ژاپنی

مطبوعات رسمی ژاپن گزارش دادند، به همت بانوامیکو اوکاوا، استاددانشگاه چواوزاپن، ترجمه جدید شاهنامه فردوسی به پایان رسیده و انتشار آن نیز با استقبال علاقمندان رو برو گردیده است.

ترجمه و انتشار شاهنامه این در یکتای دری به دیگر زبان ها و اکنون به زبان ژاپنی، مایه بسی شادمانی قلبی است.

کوشش پیگیر در راه آشنایی دیگر فرهنگها و ملتها با شاهنامه یعنی درخشنان ترین گوه فرهنگ مردم ما، گامی است ارزنده در راه تحکیم روابط برادرانه همه ملت‌های کره خاکی، واژاین روهتم و تلاش بانوامیکو اوکاوا سزاوار تحسین و ستایش فراوان می باشد.

اهمیت ترجمه، نشر و رواج آثار غنی فرهنگ ایران زمین، در دوران کنونی فوق العاده جدی است. این امر از آن رو، در خور توجه ویژه است که، جایگاه ایران به عنوان یکی از مراکز زایش و پیدایش تمدن و فرهنگ بشری و نیز تقش انکار ناپذیر ایرانیان در اعتلای تمدن جهانی، در میان ملت‌های تمدن آفرین و فرهنگ ساز در مقابله با سیطره و رواج افسارگسیخته نوع خاصی از فرهنگ آمریکایی، بکلی خالی است.

در دوران جهانی شدن، همگام با رسید و پیشرفت شگفت انگیزدانش، صاحبان قدرت یعنی حامیان نظم نوین جهانی، مبلغ نوع خاص فرهنگ زورمدار و پول پرست هستند و از تمامی امکانات خود برای رواج آن استفاده می‌کنند، این امر به یک معضل در رقابت و رویارویی گاه آشکار و گاه پنهان از سوی برخی ملت‌های صاحب اندیشه و فرهنگ بویژه آن دسته از کشورها که مشعل داران تمدن بشری قلمداد می‌شوند، تبدیل شده است. فرانسویان، روس‌ها، هندی‌ها و چینی‌ها مدتی است، دست بکارشده و از موضع مترقی و نه ارجاعی به معنای بازگشت صرف به گذشته، سلسله اقداماتی را برای حفاظت و اعتدالی دستاوردهای گرانبهای بشری در مقابل یورش فرهنگ بی‌ریشه و فاقد اصالت «عصر جهانی شدن» تدارک دیده‌اند. اما جایگاه ایران در میان این ملل تمدن آفرین خالی است. میهن کهنسال ما، که در چنگ‌گال بختک ارجاع سیاه و فرهنگ ستیز و خردستیز گرفتار می‌باشد، نه تنها دیرگاهی است که از کاروان پوینده تکامل تاریخی همه ملت‌ها و اپس نگاه داشته شده، بلکه و اپس گرایان تشنۀ قدرت، فرهنگ و هویت ملی مارانیز مورددستبردزدانه قرارداده و به برکت حضور این رژیم دانش ستیز، هیچ اقدام عملی و برنامه ترقی خواهانه برای پاس داشت و تکامل و اعتدالی فرهنگ درخشان ملی صورت نگرفته و نمی‌گیرد. هیات حاکمه مرتبع با تاکید بر خرافه پرستی و موهمات، برنامه‌ای راحت عنوان «مقابله با تهاجم فرهنگی» گاه و بیگاه اعلام می‌دارد. این برنامه در درجه نخست منفعت مالی برای طراحان آن در برداردزیرا بخشی از بودجه کشور یعنی ثروت مردم، غارت می‌شود در درجه دوم، اقدام پوچ و واکنش ع بشی است که ارجاع برای جلوگیری از تبادل فرهنگی میان ملت‌های مختلف از خود بروز می‌دهد و مطلقاً عاری از هر عنصر ترقی خواهانه است. واکنش و برنامه رژیم ولایت فقیه روشن ترین مثال برای مقابله از موضع ارجاعی با تحولات جهانی است و کاملاً محکوم به شکست است. ما ایرانیان به برکت فرهنگی صلح جویانه وعدالت طلبانه، می‌توانیم و باید برنامه‌ای روشن و کاملاً واقع بینانه در رویارویی با تحولات پرشتاب جهانی داشته باشیم. ما، در عین همراهی فعال و مبتکرانه تاکید می‌شود مبتکرانه و خلاق با پیشرفت جامعه جهانی واستفاده و بکارگیری دستاوردهای آن، باید از هویت ملی، تاریخ و اصالت خود به نحوی سازمان یافته حفاظت کرده و آن را تکامل ببخشیم. نه دوری و کناره گیری و انزواونه حل شدن و اصالت باختن!

درست از چنین مدخلی است که، خبر انتشار ترجمه جدید شاهنامه فردوسی، شادمانی مارا برمی‌انگیزد.  
ذکر این نکته ضروری است که، هنگامی که از تکامل فرهنگ خودی و دفاع

از هویت ملی سخن می‌رانیم، به هیچ رو، نظر به گذشته و در جازدن در گذشته مدنظر نیست. بلکه برعکس، نگاه به گذشته، بازیافتن گذشته، باهدف حرکت به سوی آینده است. حرکت برای ساختن آینده، بازیابی آنچه در گذشته گم شده ولی ارزش خود را از دست نداده است. این همان واقعیتی است که شاهنامه فردوسی را جاودانه ساخته و اکنون گرانبهاترین میراث برای حرکت به سوی آینده است.

بقول زنده یادجوانشیر:

«فردوسی با شاهنامه اش شاید عالی ترین تجسم نوزایی فرهنگی ایران می‌باشد. او با این اثر تمام وظایف رنسانس (نوزایی) فرهنگی را از زنده کردن و بازیافتن گذشته و انعکاس زمان تا استوار کردن زبان دری در سطحی عالی انجام داده است». (حماسه داد - بحثی در محتوی سیاسی شاهنامه فردوسی - جوانشیر)



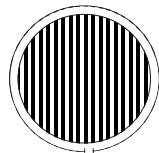
## ضرورت مبارزه بر ضد «جهانی شدن»

«... تحولات سال گذشته نشانگر این واقعیت امید بخش بود که تهاجم سرمایه داری، که اکثرا با تبلیغات شدید ایدئولوژیک همراه است، با مقاومت روز افزون و شدید روبرو شده است. مبارزه کارگران و زحمتکشان جهان، نیروهای انقلابی مردمی و ترقی خواه، در سال گذشته، باز هم رشد و گسترش بيشتری یافت. در ارزیابی نتایج و درس های مبارزه زحمتکشان و توده ها برای یک جهان عادلانه ترو انسانی نمی توان و نباید بر موازن نه نیروها در سطح جهان و امکانات گردان های اصلی دو جبهه متخاصل چشم پوشید. این مبارزه بی است، بغرنج و راه گشا، که ادامه موفقیت آمیز آن تحول صلح آمیز جامعه بشری را در راستای دستیابی به عرصه های عالی تری از پیشرفت در علوم، هنر، فرهنگ، و تمدن اجتماعی ممکن می سازد. حزب توده ایران افتخار دارد که در همبستگی فعال با مبارزات متنوع زحمتکشان و مردم و نیروهای مترقبی و انقلابی جهان عمل کرده است.

حزب توده ایران با وفاداری به آرمان های عالی میهن دوستانه و انترناسیونالیستی در چار چوب امکانات محدود و در شرایط مبارزاتی سخت و دشوار خود با مبارزه خلقهای جهان برای آزادی و استقلال، برای زدودن فقر و فلاکت برای مقاومت در برابر دستبردهای «سرمایه داری جهانی شده» همبستگی فعال نشان داده است....»

**از اسناد پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران**

په بیان



## محمدعلی افراشته،

شاعر

ز حمتكشان

خسرو

۱۶ اردیبهشت ماه، یادآور سالروز درگذشت، شاعر طنزپردازانامی زحمتکشان میهن، زنده یاد رفیق محمدعلی افراشته است. رفیق افراشته در ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۲۷۱ شمسی در «بازقلعه» در حومه «رشت» زاده شد.

رفیق افراشته در نخستین سالهای تاسیس حزب توده ایران به آن پیوست و همه نیروی ادبی خود را صادقانه در خدمت محرومان قرارداد. اشعار طنزآلودا و به ویژه در سال های مبارزه ضد امپریالیستی ملت ایران به خاطر ملی کردن صنعت نفت و علیه غارتگری های ارتجاع داخلی و خارجی، که در هفته نامه «چلنگر» چاپ می شد، دهان به دهان می گشت. اشعار تند و انتقادی سیاسی او سلاح تبلیغاتی برای بود در دست طبقه کارگر، زحمتکشان و توده های مبارز زن و مرد و جوانان و دانشجویان. رفیق افراشته مطالب اجتماعی و سیاسی را غالباً بصورت مکالمه افراد عادی در می آورد و به همین دلیل آثار او برای مردم بویژه زحمتکشان و محرومان قابل فهم بود. رفیق افراشته اشعار و آثار منشور بسیاری از خود بجای گذاشته که بی گمان هر یک خود شاهکاری در ادبیات مردمی قلمداد می شوند. آثار مهم و ارزشمند او عبارتند از: چهل داستان، مجموعه اشعار فارسی و گیلکی، نمایشنامه ها، تعزیه ها، سفرنامه ها و روزنامه چلنگر. زنده یاد رفیق محمدعلی افراشته، پس از کودتای شوم ۲۸ مرداد ۳۲، ناگزیر به مهاجرت از میهن شد و در صوفیه پایتخت بلغارستان سکنی گزید. او سرانجام در ۴۰ سال پیش به تاریخ ۱۳۳۸ در سن ۶۷ سالگی پس از سالها مبارزه در راه آزادی و عدالت

اجتماعی جهان راوداع گفت. خاطره او و اشعار عالی، پرمعنا و پر از طنز تندسیاسی - اجتماعی او، همیشه دریادرفقا، و دوستداران اوزنده خواهد ماند. او حکومت وابسته وضدمردی شاه را به درستی ارتیاع داخلی و مردان قشری و ارتیاعی را که زن را «ضعیفه» می خوانندند و مخالف سرسخت فعالیت اجتماعی آنان بودند، به طنز «ارتیاع داخلی تر» می نامید. از پیامدهای شوم آن حکومت سرسپرده این بود که «ارتیاع داخلی تر» نقش ارتیاع داخلی را هم به عهده گرفت و در هیات رژیم منحوس «ولایت فقیه» بر مسند حکومت نشست. شعر افراشته پس از گذشت چند دهه، هم چنان تازه است و بیانگر وضع زنان میهن مادر رژیم «فقاهتی» است. رفیق افراشته تا پایان زندگی به مردم و حزب خود و فدار ماند. یاد افراشته شاعر توده ها گرامی باد.

### «ارتیاع داخلی تر»

بع خصوص آن که به زن هار وداد  
پس که بایست به کارم برسد؟  
عین اسفالت خیابان مفلوک  
مُردم از حسرت یک سوپ کلم  
اثر مرحمت کد بانوست  
وسط الحالم وا زاین سریم  
ورق هیچ کرا بر نزدم  
زنده هستم فقط از بهر خودم  
فدوی راخرو پف خواب برد  
ساکت و صامت وجافتاده  
بکند صرف تمام اوقات  
که شود صرف چنین پرت و پلا  
زن کجا امر سیاست داری؟  
برود مجلس ملی با گیس  
زن کجا جای رئیس وزرا؟

لعن بر مختار خط و سواد  
با زهم رفته «ضعیفه» جلسه  
رختم از داغ اطوچین و چروک  
کرواتم همه در هم بر هم  
این کت وا این یقه اینم زانوست  
من که نه این ورونه اون وری ام  
به دل مورتلنگر نزدم  
بی نظر بی طرف منفرد  
ملکت راهمه گرآب برد  
زن یک همچومنی آزاده  
حق چه دارد برو دتشکیلات  
حیف از این عمر عزیز چو طلا  
زن کجا بحث امور جاری؟  
زن که گفته است شود چیز نویس؟  
زن کجا مجلس دار شورا؟

## حزب توده ایران و جنبش کارگری - کمونیستی ایران

«... بیش از هشت دهه از به عرصه آمدن جنبش کارگری و کمونیستی ایران و مبارزه آن در راه رهائی توده ها از زنجیر های ستم ، استعمار و استثمار می گذرد. از سال ۱۲۹۹ شمسی، که کمونیست های ایران نخستین حزب کارگری و کمونیستی منطقه ما را بنیان نهادند، کمتر دگرگونی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مترقبی را در ایران سراغ می توان گرفت که در پرتو مبارزه مستقیم یا غیر مستقیم کمونیست ها انجام نگرفته باشد. کمونیست ها بودند که نخستین منادیان پیکار بر ضد استبداد کهنه و پوسیده سلطنت فوادی بودند، و پرچم آزادی خواهی و دفاع از حقوق مردم را در کشوری واپس مانده و اسیر استعمار و استبداد، بر افراشتند.... حزب توده ایران در مهرماه ۱۳۲۰، به مشابه ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران، به دست زندانیان سیاسی آزاد شده از زندان رضا خان ، و دیگر آزادی خواهان ، در یکی از توفانی ترین مقاطع تاریخ معاصر کشور ، پا به عرصه حیات نهاد. از نظر سیاسی، حزب توده ایران نخستین سازمانی بود که مبارزه سیاسی به مفهوم واقعی آن را، به کشور ما معرفی کرد. تشکیل ده ها تشكیل توده ای از جوانان، زنان تا پایه گذاری سندیکا ها و اتحادیه های کارگری، به ابتکار توده ای ها آغاز شد و ده ها روزنامه، مجله و نشریه پر بار ، غنی و علمی حزب توده ایران، فضای سیاسی آن روز کشور را به کلی دگرگون کرد. حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی کشور بود که مبارزه با فاشیسم، امپریالیسم، استعمار و عوامل داخلی آنان را در جامعه ماسازماندهی کرد و در راه آگاهی توده ها در این زمینه، بدست آوردهای چشمگیری دست یافت...»

از پیشگفتار برنامه حزب توده ایران  
مصطفی چهارمین کنگره حزب توده ایران

## ضحاک نو

میهن افتاده ما، باز جان خواهد گرفت  
در صفحه پیشین آزادی، مکان خواهد گرفت  
صف کشداز هر طرف زیرلوای حزب خویش  
توده ما، کیفر از آدمکشان خواهد گرفت  
متحد بادست دهقان، دست صنف کارگر  
ارتیاع مست و وحشی را، عنان خواهد گرفت  
آن که بر ضد وطن کوبید در بیگانگان  
ضرب سخت از چکش آهنگران خواهد گرفت  
مزد این سان پادوی به رفوش مملکت  
سیلی از مردان، قفایی از زنان خواهد گرفت  
متحد شو، مقتدر شو، توده! چون ضحاک نو  
تا تواند، خون زخلق ناتوان خواهد گرفت  
سنگ همدستی، به دندانش بزن، کاین سگ، یقین  
گر که مغزش رانکوبی، استخوان خواهد گرفت  
مام میهن، هر زمان فرمان دهد، لاهوتی اش  
خامه در دستی و در دستی عنان خواهد گرفت

ابوالقاسم لاهوتی ۱۹۴۷

## جبهه واحد ضد دیکتاتوری

«جبهه واحد ضد دیکتاتوری»، برای پایان دادن به استبداد، و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی در ایران مبارزه می کند؛ خواهان جدایی کامل دین از حکومت است، و تحقق برنامه های زیر را ضرور می داند:

الف - پایان دادن به رژیم «ولایت فقیه»، همچون نهادی از برای اعمال اراده یک فرد برجامعه که تبلور آشکار و صریح دیکتاتوری فردی است، و استقرار دموکراسی؛

ب - استقرار یک حکومت ائتلاف ملی، با هدف رفع محرومیت شدید در جامعه، و تدوین برنامه های اقتصادی برای تحقق عدالت اجتماعی، و تأمین استقلال و حاکمیت ملی؛

پ - به رسمیت شناختن حقوق کلیه احزاب، سازمان ها، و گروه های سیاسی برای فعالیت آزادانه سیاسی؛

ت - به رسمیت شناختن حقوق کلیه اتحادیه ها، سندیکاهای و تشکل های کارگران و زحمتکشان؛

ث - آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و پایان دادن به شکنجه و پیگرد دگراندیشان؛

ج - لغو سانسور و محدودیت از کلیه روزنامه ها، مجلات و نشریات؛

چ - انحلال فوری ارگان های سرکوبگر، از جمله وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، کمیته ها و دادگاه های انقلاب؛

ح - پایان دادن به سرکوب خلق های ایران، از جمله خلق کرد، بلوج، آذربایجانی، ترکمن و عرب، و شناسایی حق خودمختاری در چارچوب یک ایران واحد و دموکراتیک برای تمامی خلق های ایران؛

خ - پایان دادن به سرکوب، و تجاوز به حقوق زنان، و لغو کلیه قوانینی که توسط رژیم «ولایت فقیه» بدین قصد به تصویب رسیده است.»

از اسناد پنجمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران،  
دی ماه ۱۳۷۴  
به نقل از «نامه مردم»، شماره ۱۲، ۴۷۰ دی ماه ۱۳۷۴



انتشارات حزب توده ایران - ۱۳۸۰

Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany

URL: <http://www.tudehpartyiran.org>

E-mail: mardom@tudehpartyiran.org

